



آخرین کلام در منطقه: آشتی، دوستی، آرامش و رفاه!



پرش از روی «فرصت» های رهایی؟!؟



همه آن کسان، یادار و دسته هایی که در سال ۵۷ به گفته قدیمی ها لولهننگشان (آفتابه اشان) خیلی آب برمی داشت - و زمانی خیابان های تهران را با اغراق گویی خود «پر از میلیون ها انقلابی» با شعار «مرگ بر شاه»! کرده بودند، غفلت آن زمان خود را در پیش کشیدن خواسته های اصولی تر، ملی تر و قابل قبول تر و معقول تر - که حال

و هوای جنگی و چریکی و یا به قول خودشان «سیاهکلی» نداشته باشد - پس از انقلاب به چنان تنوعی در ابراز عقاید متنوع و نظریات شخصی خویش پرداخته اند که در نتیجه ۳۵ سال است که برای یک «اتحاد» خشک و خالی در برابر حکومت ظالم اسلامی مرتب طفره می روند و از یکدیگر می پرهیزند: حکومتی که از دستش به جان آمده اند، تعداد کثیری از آنها را اعدام کرده و عده زیادی را از کشور بیرون ریخته، و جمعی پراکنده تر را با فشار و ارباب در ایران منزوی و در زندان خانگی چپانده و صدایشان را در گلو خفه ساخته است. اینان در آن روزهای انقلابی خیال می کردند با خیال راحت «پشت بولدوزر دینی» به پیش می روند، «جرثقیل های مذهبی» فضا را برای آنها جابه جا می سازد و آنها و همه دستجات وابسته به آنها در حکومت خواهند بود و به راحتی حکومت می رانند در حالی که در همان زمان مردم عامی، متوسط، کارمند، کارگر و آدمیان معمولی همان خواسته ای را قرقره می کردند که از زبان تحصیل کرده هایشان می شنیدند که گروهی نیز باکت و شلوار کهنه و از مد افتاده، افتخارشان این بود روز و روزگاری در دوران نهضت ملی شدن نفت شعارهای معقول و

ملی می دادند و یا روشنفکرانی - که اگر چه از افکار پوسیده و قدیمی بعد از ۱۳۲۰ و زمان تشکیل حزب توده حمایت نمی کردند - ولی هنوز در همان فضا نفس می کشیدند. به جای این که قاعدتاً می بایستی، به عبارت دیگری سخن بگویند، و مانیفست صادر کنند ولی دیدیم که هیچ قطعنامه و مرامنامه ای از هیچ سمت و سویی و تشکیلاتی و سازمانی وجود نداشت که یک فرد عادی علاقمند به تحول، بتواند پشت آن موضع بگیرد و بالا جبار جزو آن راهپیمایان خیابانی نباشد که چند آخوند قالتاق گردانندگانش بودند و یک مشت لات و چاقو کش (منتهی مراتب، ریشو و صلواتی) آنها را سردست می گرفتند!

آن زمان یک شخصیت ملی، یک چپ مستقل، یک سیاستمدار و جیه المله و یا حتی چند روشنفکران آگاه نبودند که جلو بیفتند و از خود شعاری پیشنهاد و مطرح کنند، متفاوت با آن شعاری که از طریق رادیو بی بی سی و با ته لهجه دهاتی روح الله خمینی می شنیدند.

حالا هم، خیلی سال هاست - که بسیاری می خواهند خودشان را جمع و جور کنند، اما هنوز به نحو نوعی می خواهند در همان پیله بمانند و در همان چار چوب کهنه ماه

های سال ۵۷ جا بیفتند که به قول خمینی «ید واحد» بودند ولی بی تعقل و بدون یک حرف حسابی و هیچ ادعایی تا در فردایی که بولدوزر را به زور جلو بردند، خودشان زیر آن له نشوند!

«ضجه» ما جمهوری اسلامی نمی خواهیم. جمهوری اسلامی اصلاح باید گردد! امپریالیسم آمریکا نباید به ایران برگردد! و شعارهایی از این فقره که در تداوم حکومت اسلامی معمول است. تنمه همان بی تعقلی و کوری و کری همه آن باسوادها، تحصیل کرده ها، افراد موجه آن زمان (اعم از زن و مرد) دانشگاهیان، دانشجویان و عده خاصی است که معروف به طبقه «روشنفکر» شده بودند:

اکنون متأسفیم، که همچنان این افراد از طبقات مختلف را سردرگم، متشتت، پراکنده می بینیم با همان عینکی به چشم - که همه تحولات دوران خود را سیاه و کدر می دیدند - و کلنگی در دست که با شوقی وافر گور خودشان و ملتی را می کردند و همچنان همه ما از روی «فرصت» های روز - چون بوته چهار شنبه سوری ست - می پریم و می گذریم و حالیمان نیست که:

نماند جاودان طالع به یک خوی نباشد آب دایم در یکی جوی

دنیا و منطقه ما

راز بر قدم های پر مهر و خنده های پر نشاط خود طی می کنند و به همه جاسرک می کشند. ... در همین ردیف مردم اسرائیل (جمعی یهودی های هموطن) و به جز آن که اکنون در سرزمینی که آرزو داشتند، مستقر شده اند ولی هنوز خیلی هایشان دلشان با ایران و مردم ایران است. ایرانی که بیش از سه هزار سال یهودیان به آن مانند خانه خود، وطن خود می نگرستند و تنها زمانی که دیدند فضای فاشیستی بر ایران سایه افکن شده است و نمی توانند در آن رعب و وحشت به سر ببرند - سرزمینی را که دوست داشتند و ایران نام داشت - ترک کردند. چرا نبایستی یهودیان دوباره ایرانمان را با غلغله و عشق و سرود و نوای شاد و جشن های متعددشان سرشار از امید و نشاط و سلامت، کار و کوشش و تلاش نمایند؟ چه مالیخولیایی است که گریبان ما را گرفته است و در واقع حکومت به ما تحمیل کرده است که «بذر» کینه و دشمنی با جهانیان در دلمان بکاریم و «پوچ و هیچ» درو کنیم؟ و یا طوفان دلهره و اضطراب و

گاهی آدمیزاد - بدون این که باور کند هنوز حکومت ضد بشری و قرون وسطایی جمهوری اسلامی در ایران برپاست - با دیدن آن چه در پیرامونش می گذرد، بی اختیار از خود می پرسد: چرا منطقه ما به یک باغ پر دار و درخت از صلح و دوستی در نمی آید؟ چرا نبایستی آمریکایی ها در تهران نظیر «پکن و شانگهای»، نظیر «مسکو و پتروگراد» نظیر «کاراکاس» توی خیابان ها بستنی قیفی به نیش بکشند؟ با مردم کوچه و خیابان عکس بگیرند؟ شب هادر کلاب ها برقصند و آوای شادی سر بدهند؟ و کشور چهار فصل و سرزمین متنوع و پر راز و رمز ما را با معجزه گردشگری به دنیایی دیدنی و لذت بردنی، به یک منطقه ای امن و دوستی برای خوشگذرانی مطلوب مبدل کنند؟ (بله، خوشگذرانی؟ بی خود حواستان یک دفعه معطوف روابط جنسی و پایین تنه ای نشود)، نه فقط آمریکایی ها، که تمام اروپایی ها و ژاپنی ها و سایر خاور دوری ها که فت و فراوان دنیا



آنچه در تماس تلفنی، ارسال فکس، گفتگوهای خصوصی و دوستانه برای شما یادداشت کرده ایم؟

تسویه حساب؟!
 «در سال ۱۳۳۱ یک روز عصر که از خیابان شاه آباد تهران می گذشتم نزدیک دبیرستان دخترانه شاهدخت عده ای به سر من ریختند و پیراهن سفیدم را پاره کردند و نیمی از سیبل ام را باقیچی «اصلاح» فرمودند! آن عده به سرکردگی کسی بودند که عکس او روی جلد شماره گذشته شما بود: آقای دارپوش، فوهر!»

روی جلد!
- «در روال روی جلد‌های سیاسی
«فردوسی امروز» شماره
گذشته را بایستی اختصاص
به «قرارداد اتمی» ژنو
می‌دادید!»

خیلی ها هنوز بی اطلاعند!
- «باور بفرمایید که به همت شما از همه مسائل تأسف انگیز سیاسی کشورمان آگاه شده ایم. مطالب مجله را در همین سطح به مطالب دیگری اختصاص دهید!»

بلاشک مورد قضاوت مورخان قرار خواهد گرفت!

● پس ملت ایران کجا ایستاده
است؟ بالاخره مملکت ما
گورستان که نیست؟!

● با این قیاس که شما استدلال می کنید مشکوک بودن حضرتعالی که به درک! اصلاً دور ما را خط بکشید.

**دیگر نمی توانیم که به در هر خانه
ایرانی مراجعه کنیم و التماس دعا**

xxx

۳ - لطفاً راهنمایی کنید که «شعار مرگ باد» را ما چطور در مورد حاکمان ایران اجرا کنیم که بیشتر دلمان خنک شود که خود به خود «پیروز باد» هم جزو آن است؟! -منظور ما عدم توسل به خشونت در مبارزه سیاسی و حتی در مورد جنایتکاران حاکم بر ایران است!

برگزاری این گونه مراسم در مساجد واقعاً پرداخت باج

دنیا به چند مرگ و میر طبیعی، به گونه ای جراحی پلاستیک سیاسی نیاز دارد که انسان زمان ما انسان خاورمیانه ای، به چنین فضایی زودتر برسد. بیاییم دنیا را دگرگون بینیم و بخواهیم و همراه با عالی جناب حافظ بخوانیم:

نگرانی...؟!
چرا سفارتخانه های اسرائیل ، آمریکا و هرکشوری - که حکومت توی سر
ایرانی جماعت انداخته است که می خواهد سر به تن مردمان ما نباشد -
نبایستی در پایتخت کشورمان سفارتخانه و کنسولگری داشته باشد؟
بایستی باور کنیم که دنیا، سیاست، اقتصاد، روابط ملت ها به مرور با سابق
توفیر پیدا می کند. و روابط تازه تری در همه زمینه ها و میان ملت ها، دنیا را
دگرگون می سازد و فضایی پیدا می شود که می تواند بسیار قابل امیدواری و
خوشحال باشد.

مضاعف به حکومت اسلامی
است!

عناد با شاهزاده

-هر انسانی برای خودش
شخصیتی قائل است ولی آن چه
شما مطرح می کنید درباره عناد،
خودخواهی ، حسادت، وابستگی
به غیبر و غایب و یا منافع
شخصی «بعضی رسانه ها» و حتی
بسیاری از مخالفان شاهزاده
است.

● آدمیزاد خجالت میکشد که در بعضی میهمانی ها مشاهده می کند زنان و یا مردانی با وقاحت از جمهوری اسلامی حمایت و حنايات آن را توحه میکنند.

دفتر حفظ منافع!

● شما خبر ندارید دلایل هایی که برای بعضی از ایرانیان اینجا تریاک تأمین می کنند را، کجا می توانیم بهشان دسترسی پیدا کنیم؟

-در قسمت «حفظ منافع
جمهوری اسلامی» در
یکی از سفارتخانه های مقیم
آمریکا.

اتحاد عليه متحدها!

● شعار امروز فقط «اتحاد» پس
جے، شد؟

-منجر به اتحاد موقت علیه
کسانی شد که با هم متحد شده
بودند تا شاید عملیاتی علیه رژیم
انجام دهند!

ماوقف:

شاف امامزاده ای!

● معلوم نیست کدام امامزاده به تازگی معجزه ای کرده! یا کشف قبر شده! که ناگهان تمام امامزاده ها «عزیز دردانه» حکومت شده اند و سعی می شود که توجه انظار عمومی از هیئت های علمی و فرهنگی به امامزاده ها معطوف شود. وزیر ارتباطات و فناوری اطلاعات مژده داده که تا آخر امسال کلیه امامزاده های کشور (که تعدادشان روز به روز بیشتر می شود) به اینترنت پرسرعت مجهز می شود.

سابق بر این اگر جسم یا شیئی ناجوری را به کسی می دادند که نمی دانست با آن چه می تواند بکند، وقتی می پرسید: اینو چکارش کنم؟ جواب می دادند: شافش کن! حالا نمی دانیم متولیان امامزاده این اینترنت را چطور «شاف» می کنند؟

- همانطور که حدس زدید از طریق فروش در بازار آزاد!

خاک خری اعراب!

● اعراب خلیج فارس چندین ماه است در کشتی های بزرگ خاک ایران را خارج می کنند. بنده خداها پول خوبی هم برای خرید خاک ایران می دهند! و به همین ترتیب یک وجب یک وجب به خاک امارات و دویی و غیره اضافه می کنند انشاالله تا سال سه هزار به نزدیک آبادان می رسند!

خاک نمی دهیم!

● صحبت خاک ایران شد یک تکه از نوشته ستارخان سردار ملی یادم آمد در «ایران گوهر» که خانم مهوش تاکستانی سال هاست ویژه زنان در لس آنجلس منتشر می کند. ستارخان بعد از به توپ بستن مجلس یک سال در تبریز به مقاومت ادامه داد که تبریز در محاصره بود. او در خاطرات خود می نویسد:

«حدود ۹ ماه بود تحت فشار بودیم... بدون خوراک... بدون لباس، از قرار گاه اومدم بیرون، چشمم به یک زن افتاد با یه بچه تو بغلش...

دیدم که بچه از بغل مادرش اومد پایین و چهار دست پا رفت به طرف

بوته علف... علف رو از ریشه درآورد و از شدت گرسنگی شروع کرد خاک ریشه ها رو خوردن...

با خودم گفتم: «الان مادر اون بچه به من فحش میدی و میگه لعنت به ستارخان که ما رو به این روز انداخته...»

اما... مادر کودک اومد طرفش و بچه اش رو بغل کرد و گفت: «عیبی نداره فرزندم. خاک می خوریم، اما خاک نمی دهیم» اونجا بود که اشکم در اومد...

ضد انقلاب کیست؟

● یکی از خصوصیات دادگاه انقلاب اینست که یک نفر «ضد انقلاب» را فقط به یکی دو تا وسه تا اتهام به نافش نمی بندند که نکند راه فراری داشته باشد! و از جمله اتهامات یک زندانی سیاسی «سهیل بابادی» که - از قاضی خود به واسطه کثرت اتهامات شکایت کرده و او را به سلول انفرادی اوین - انداخته اند به این شرح است: انتشار رجنامه، تبلیغ علیه نظام، فحاشی به دادگاه انقلاب، توهین به مقدسات، توهین به امام خمینی، توهین به رهبر، توهین به مقدسات، اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور، توهین به قاضی انقلاب...

با همه این تفصیل در مقابل زجری که آن بنده خدا در سلول انفرادی می کشد لااقل انسان می تواند در دل چنین مبارزانی را تحسین کند. وزیر لب بگویم: - دم ات کرم!

نوعی شهید!

● من که ندیده ام ولی یکی از رفقا که کرم ور رفتن با این رسانه و آن رسانه را دارد می گفت: چندی پیش تلویزیون بی بی سی فیلم افشاگرانه ای از عملیات سپاه پاسداران در سوریه نشان داده در واقع دم خروس در مقابل قسم های حضرت عباس رژیم. این فیلم توسط «هادی باغبانی» فیلمبردار مخصوص صدا و سیما تهیه شد که به عنوان همراه گردان اعزامی به سوریه اعزام شده بود.

اگر بتوان گفت «از نکات جالب این فیلم» کشته شدن خود فیلمبردار است (هادی باغبانی) و فرمانده مربوطه «سردار احمد حیدری» و سردار محمد جمالی زاده که در نتیجه دوربین و فیلم

به دست مخالفان بشار اسد افتاده است. لابد می دانید که چند سالی است رژیم تهران بچه های سپاه و بسیج را می فرستد تا دستک بشار اسد را در سوریه جابیندازند!

پیکری از تهران می گفت: در پادگانی یکی از سرداران به کشته شدن افراد سپاه و فرماندهانشان در سوریه اعتراض کرده و بعد اداصلاحی را به کار برده که معمولاً میان لشوش تهرانی و بچه های شهرونی آن زمان متداول بود: ما نمی خواهیم شهید راه () خر شویم!

دوقلوهای انگلیسی

● درست است که خبرگزاری رویترز انگلیسی است و ایرانیان «رویترز» را در تحریف و پایین و بالا کردن خبر و انتشار خبرهای «چند منظوره» چیزی نظیر بی بی سی می دانند ولی گزارش تحقیقی «ثروت امپراتور علی خامنه ای» بایستی بی شیله پیله باشد و همین که نام ثروت ۹۵ میلیارد دلاری تحت عنوان «ستاد اجرایی فرمان حضرت امام» درآمده است که حتی یک لکه هم به عبای سفید تابستانی «رهبر معظم» نمی چسبد!

«خبرگزاری رویترز» نوشته که ۶ ماه روی این تحقیق «ویژه» کار شده... تا به این نتیجه برسد که «منبع مالی که خامنه ای در اختیار دارد از دارایی های شاه کم ندارد» سپس می افزاید: «جمهوری اسلامی ثروت شاه و فرح پهلوی را ۳۵ میلیارد دلار اعلام کرده بود که این مبلغ به پول امروز به ۷۹ میلیارد دلار می رسد اما این ادعای جمهوری اسلامی در دادگاه رد شد».

«خبرگزاری رویترز» سپس در این گزارش می رسد به آنجای جعل خبرش که می نویسد «تحقیقات شش ماهه رویترز نشان می دهد که قدرت عظیم ستاد از طریق مصادره اموال و املاک است همان راهی که نظام قبلی هم برای ثروت اندوزی استفاده می کرد».

یعنی «رویترز» با این قدرت تحقیق نمی داند مصادره و غصب املاک و اموال از ابداعات انقلاب اسلامی و از دستورات خاص حضرت امام است واسم این دم و دستگاه هم به همین خاطر است؟!!

به قول بچه محله های ما: اونجای بابای آدم دروغگو؟!!

تک مضراب

کند و کاوی در روزنامه های تهران

موج سوم

روزنامه «ایران» نوشت: موج سوم دیپلماسی روحانی برای امنیت منطقه! - فقط با کسر بودجه نظامی و عملیات تروریستی در منطقه.

حذف هوا

روزنامه «شرق»: هشدار وزارت بهداشت به تهرانی هادرباره هوای بسیار خطرناک پایتخت.

- «هوا» دیگر «گوشت» برنج، روغن، قند و چای و شکر و شیر و پنیر نیست که مردم «حذف» اش کنند یا مصرف نکنند؟!!

چرخش های «ظریف» تر!

روزنامه «ابتکار» نوشت: چرخش «ظریف» در بهارستان.

- بروید فیلم ها و عکس ها و گزارش های جلسات ژنورا مرور بفرمایید تا «چرخش های» تماشایی تر و ظریف تر ایشان را ملاحظه بفرمایید!

فرمانده کله خر!

هائشمی رفسنجانی گفت: بسیج در انحصار هیچ گروهی نیست و نباید از آن استفاده ابزاری شود.

- ولی بسیجی ها فرمانده کله خری دارند که با گرفتن امتیازهای حکومتی بسیجی ها را به «هرکاری و ابزاری» وامی دارد!

خبر چند قرنی!

روزنامه «خراسان» نوشت: روایت آیت الله جوادی آملی از خطابه های حماسی امام سجاد (زین العابدین بیمار) در برابر حاکمان اموی.

- سایت خراسان پرس چقدر دیر خبرهایش به ایران می رسد! فاتحه برای تهرانی

روزنامه «قانون» نوشت: تهران در حال «اغما» ست و آلودگی هوا، به بالاتر از خطر رسیده است!

- یک دفعه «فاتحه» اش را بخوانید و جان مردم را خلاص کنید.

لاطائلات روز جمعه ای

روزنامه «اسرار» نوشت: دولت از ائمه جمعه خواست قبل از اعلام گزارش در تریبون رسمی (نماز جمعه) صحت آن را احراز کنند.

- بسیاری از آنها بابت توصیه های بیت رهبری در خطبه ها «گه زیادی» می خورند!

دروس مدرسه ای

روزنامه «کیهان» نوشت: روحانی در گزارش ۱۰۰ روزه خود و حمله به دولت سابق در زنگ حساب، انشاء خواند!

- آقای مدیر کیهان را بگو که مدام در زنگ «شیمی» داستان «در حریم سلطان» را از «آی پد» می بیند! دستپاچگی با ذوق زدگی روزنامه «اطلاعات» نوشت: استقبال شرکت های خارجی از حضور در بازار ایران.

- حزب الهی ها حالا از هول هلیم دارند توی دیگ می افتند! باج به شغال!

روزنامه «صنعت» نوشت: احتمال خصوصی شدن شرکت های وابسته به سپاه».

- در واقع به فرماندهان باج می دهند که شاخشان را از امور مالی مملکت بیرون بکشند! به ما چه؟!!

روزنامه «جمهوری اسلامی» نوشت: اشغال قدس و جولان غیرقانونی است. - بهتر است حکومت به فکر صدها هزار میلیارد دلار خزانه ایران باشد که هنوز توی کیسه «اهل تحریم» است!

غلط زیادی!

روزنامه «حمایت» نوشت: فرمانده نیروی دریایی جمهوری اسلامی گفت: هر وقت بخواهیم زیردریایی اتمی می سازیم!

- حضرتعالی توی دادار، دو، دور عمه جاتان می خندید!

نگاه غیر رحمانی!

رییس جمهور گفت: ایران و ترکیه باید مروج نگاه رحمانی اسلام باشند.

- ترکیه با سریال های پایین تنه ای مشغول است و جمهوری اسلامی هم با زنان خیابانی و اختلاس و دزدی و اعدام!

تلگرافی:

توافق ژنو:

- پنهان کاری!

دستآورد دولت جدید:

- ادامه بیکاری!

تدبیر رهبری:

- ندانم کاری!

عاقبت رژیم:

- جام زهرماری!

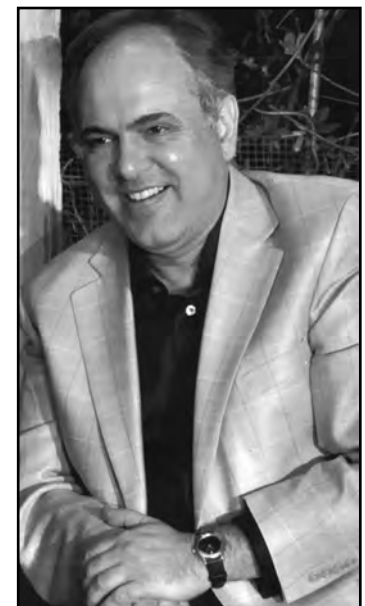
سقوط رژیم:

- روز واقعی شکرگزاری!

مجلس و جواد ظریف:

- گریه وزاری!

یک بار دیگر، اشک شاه...



شهرام همایون
روزنامه نگار

می گویند تاریخ را باید یک صفحه در میان نوشت. صفحه ای را امروز و صفحه دوم را به روزگار واگذاشت تا در زمان خود، نوشته شود. شاید اشکال تاریخ ما، از این رو باشد که همواره مورخان هر دو صفحه ی تاریخ نگاری خود را، در یک زمان مکتوب کرده اند. از همین روست که تاریخ هر دوره و عصری، مربوط به کشور ما، متفاوت است. بستگی دارد در چه زمان نوشته شده باشد. اگر در عصر پهلوی باشد یکسره و یکسویه است از مدح و مديحه سرائی و پس از آن در زمان و عهد جمهوری اسلامی همه غرض و مرض، نقد و نقادی! به این لحاظ، قضاوت برای خواننده ی بی غرض خالی از اشکال نیست، چرا که مداحان هر زمان هر چه می گویند مدح است و نقادان هر دوره، فقط نقد

می کنند. به طوری که تشخیص راست از دروغ برای توده ی مردم، آنچنان سخت می شود که گاه به بی اعتنایی می انجامد و «عطای آگاهی» از تاریخ به لقایش بخشیده می شود! اما ظاهراً یک راه حل می تواند به جوینده حقیقت کمک کند و آن این که، در هر دوره ای، در پی آن باشد که مستندات خلاف دوره ی حاضر را بجوید تا از این طریق شاید کمی به واقعیت نزدیک شود.

من سال هاست، به این طریق راه پیموده ام و نکات برجسته ای نیز از همین راه یافته ام، نکاتی که شاید کمتر به چشم دیگران آمده باشد. در این مقاله، یکی از این یافته ها را با شما نیز در میان می گذارم که طی همه ی این سال ها، یا پنهان بوده، یا به عمد پنهان نگاهداشته شده است.

«حسین مکی»، هنوز هم برای بسیاری نامی آشناست که اگر حتی او را به نام مردی سیاسی نشناسند حتماً به خاطر «تاریخ بیست ساله اش» قابل شناسایی است که از مجموع هشت جلد کتابش، سه جلد آن را در دوره ی شاه نوشته و پنج جلد بعدی در زمان جمهوری اسلامی به طبع نشر رسیده است.

حسین مکی - معلم بود که به ارتش پیوست و از نیروی هوایی درجه استواری گرفت. اما به دلایلی که کمتر از آن ذکری به میان می آید از ارتش و نیروی هوایی برکنار شد.

سپس به راه آهن رفت و مدتی مدیرکل راه آهن بود.

حسین مکی در زمان ملی شدن نفت از شخصیت های برجسته جبهه ملی

ایران بود و سپس از سوی دکتر محمد مصدق نخست وزیر مأمور اجرای «خلع ید» شد و به عنوان «سرباز فداکار» نماینده اول تهران بود او قبلاً در پنجمین دوره نخست وزیری قوام معاون شهردار بود و پس از آن مدیر کل وزارت کار شد و پس از تشکیل حزب دموکرات به عضویت این حزب درآمد.

مکی در همان دوران، نماینده مردم اراک در مجلس پانزدهم بود. در مجلس شانزدهم به عنوان جبهه ملی همراه با دکتر مصدق و سایر دوستان او، نماینده تهران شد و به طور مستمر با دولت رزم آرا مبارزه کرد. و چنان که گفتیم به واسطه خدماتش در مجلس مأموریت مطلوب خلع ید به لقب «سرباز فداکار وطن» معروف شد. مشاور مصدق بود، اما به دلیل بروز اختلاف به این کار ادامه نداد.

از مصدق فاصله گرفت و به سوی کاشانی رفت با این همه در سال ۱۳۳۱ از سوی نخست وزیر - مصدق - برای گفتگو با بانک جهانی عازم آمریکا شد. عضو هیأت حل اختلاف مصدق و شاه از یکسو و مصدق و کاشانی از سوی دیگر بود.

در جریان محاکمه مصدق، طی نامه ای به شاه، محاکمه مصدق را در دادرسی ارتش خلاف قانون دانست و در جریان سوء قصد به حسین علا و بازنگری قتل رزم آرا، همراه با بیست و یک تن دیگر بازداشت شد که پس از یک ماه خلاصی یافت. مکی همراه با مظفر بقایی، در سال ۱۳۳۹، سازمان نگهبانان آزادی را بنیاد نهاد و علیه انتخابات دوره بیستم اعلام جرم کرد

و پس از آن از سیاست کناره گرفت و مشغول نوشتن و تاریخ نگاری شد. او بالاخره، در سال ۱۳۷۸ در تهران در اثر بیماری سرطان درگذشت و در بخش هنرمندان در «گورستان بهشت زهرا» مدفون شد.

این بیوگرافی کوتاه را از او آوردم تا یادآور شوم که آنچه پس از این از او می خوانید گفته ی مردی عامی نیست که از دوردستی برآتش داشته اند، بلکه از مردی است که در زمان شاه، حتی به زندان نیز رفته است و هم اوست که در دوره ی جمهوری اسلامی، در گفتگو با یک نهاد وابسته به رژیم خاطره ای نقل می کند که ذکر این خاطره از حسین مکی می تواند بسیاری از ناراستی ها درباره ی محمدرضا شاه را - از زبان چنین مردی - به رخ بکشاند، بی هیچ توضیح و تفسیری!

حسین مکی در گفتگو با مرتضی رسولی پور از مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگ و ادب و پایداری وابسته به حوزه هنری که در تاریخ فروردین ماه ۱۳۷۵ انجام شده است، می گوید:

«یک بار وقتی به دربار رفتم وارد کاخ اختصاصی شدم (شاه) مرا به کتابخانه اش برد. در آنجا من فرشی را دیدم. برای این که حرف را از جایی شروع کرده باشم گفتم: من لنگه این فرش را در مشهد دیدم که کسی می خواست ۶۰ هزار تومان بخرد، که نفروختند.

شاه گفت: منزل امیر تیمور کلالی دیده ام - و ادامه داد - من دیروز این فرش را ۴۵ هزار تومان فروختم. بیست هزار تومان آن را دادند رفته اند

بقیه را بیاورند که امروز فرش را ببرند. گفتم: اعلیحضرت! برای چه می خواهید بفروشید؟ دیدم رویش را به سمت دیوار برگرداند و سرش را پایین انداخت. بعد هم برای این که توی چشمش نگاه نکنم جای خود را هم زد و خورد.

دست کرد در جیبش یک جعبه سیگار کامل که عکس شتر روی آن بود برداشت و به من تعارف کرد. در حال روشن کردن سیگار بود که چشمم به چشمش افتاد. با بغضی که داشت یک دفعه ترکید و با حالتی برافروخته گفت: از من می پرسی: چرا می خواهم بفروشم؟ آیا این ها که پیش شما آمدند (منظورش خدمه دربار بود) حقوق نمی خواهند؟ وزیر دربار و رئیس دفتر علیاحضرت ثریا، حقوق نمی خواهند؟!

گفتم: چرا! گفت: مصدق دو میلیون بودجه دربار مرا زده. من هر سال یک پهلوی عیدی به کارکنان دربار می دادم و امسال کادوهایی که برای عروسی به من داده اند دارم می فروشم که نیم پهلوی بدهم وقتی برگشتم نزد مصدق به او گفتم آقای دکتر مصدق این شخص تا حالا مثل موم در دست شما بوده، هر چه گفتید انجام داده چرا بودجه دربار او را زدید حتی تأکید کردم که او گریه کرد...

کاری نکنید که برود و با خارجی ها سازش کند و با یک کودتا شما را سرنگون کند! مصدق گفت: آن کسی که بتواند کودتا کند من با لگد او را بیرون می کنم!...»

حال قضاوت با شماست

درک اسفل السافلین اتمی!

سال ها عربده کشی آخوندها درباره تجهیز رژیم به بمب اتمی، به عقب نشینی مذبحخانه ای کشیده شد!

«قادسیه اتمی» حکومت اسلامی و پایان رویای خلافت اسلامی!

کیست؟!

گفتیم «حکومت ایدئولوژیک» بخصوص از نوع مذهبی آن پراشتباهند و در طول ۳۵ سال برپایی یک رژیم خودکامه - که از همان خشت اول معمار، آن راکج نهاد و حالا، حتی به یک اشکوبه به ده اشکوبه هم نرسیده (تا ثریا پیشکشان آنها) کج و معوج از آب درآمده که در لابلای درز و دوز، و قاطی هر خشت آن چه بسیار از اسلام، شهرت دروغین روحانیت و معروفیت و حقانیت ادعایی شیعه را مایه گذاشته و هم چنین مانند قرار داد الجزیره (بابت اشغال سفارت و ۴۴۴ روز گروگان گیری) کلی نیز از خزانه ملت ریخت و پاش کرده و سپس ننگ جنگ معروف به پایان با «کاسه زهر» و هدر دادن خون چند میلیون ایرانی - هم چنین چندین و چند اشتباه کمرشکن دیگر حکومتی و مذهبی را - ضمیمه آن ساخته تا این قرارداد ننگین و عقب نشینی مفتضحانه «ژنو» را به امضای شش وزیر خارجه ابرقدرت جهان برساند که مثل میخ طویل به پای خروس زیر لباس رژیم به چشم می خورد آن هم با تلاش پنهان و آشکار، مخفی کاری ها و هل من مبارز طلبی های علنی مفلوک ترین «رژیم جهان» که بیش از ۱۷۶ میلیارد دلار را صرف تأسیسات اتمی اش کرده

سلاح های روز دلبسته بود که با همه آن چه گفتیم امید ساده لوحانه ای بود. با این که رهبر رژیم بآباد کردن «رییس جمهور» مشنگش و ابراز علاقه دروغین به «قوت و تدبیر» های او و ابراز همخوانی با لااطلائی - که خود یک حرف و دو حرف برده ان آفتابه دار بیت رهبری گذاشته بود - احتمال باخت بدون ضرر خود را هم کرده بود که با کمترین آسیب و صدمه، نقشه هایش را پیش ببرد.

ولی وقتی دید که اسب قدرت حکومت مذهبی چهار نعل به طرف دره سقوط می تازد و مرگ خود و حکومت و تمام یارانش را یکجا، در خطر فنا می دید و توسل به ظاهر مظلومانه و ابلهانه به «غنی کردن اورانیوم» برای مصارف و نیازهای صنعتی (ونه ساختن بمب اتم) را با شعار دلخوشکن عوامانه «انرژی اتمی حق مسلم ماست!» قاطی کرده بود - تا شاید حرفش را به کرسی بنشاند - ولی غافل از آن بود که تحریم و همبستگی جهان و عدم مقبولیت حکومت ایدئولوژیک مذهبی در داخل کشور «بشکند بیضه در کلاه» و هفته گذشته با ترس و لرز و خجالت با پذیرش یک قرارداد ننگین و خجالت آور بناچار حالا از خود می پرسد: انرژی اتمی چیست و حق مسلم

تروتسکی و استالین و هم چنین که افتخار پرکشتاریک جنگ «میهنی» را هم پشتوانه خود قرار داده بود.

در این زمینه حکومت های ایدئولوژیک، حتی قبه و بارگاه امپراتور / خدا نیز با همه هوش سرشار قومی و حکومتی و ایمان و از خود گذشتگی های مردمانش و پیروزی های بزرگی که در شرق دور آسیا، به کف آورده بودند ولی به همان سرنوشت تکراری پیشین حکومت های ایدئولوژیک روبرو شد و یک گروه بان آمریکایی درانیفورم یک ژنرال چهار ستاره به آسانی «امپراتور / خدا» را به زیر کشید.

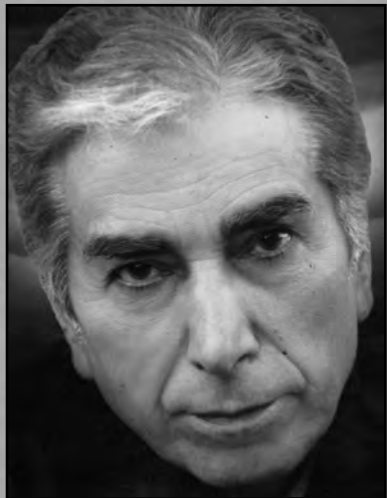
در این عمر کوتاه ما در تحمل «حکومت / ایدئولوژیک» حاکم بر ایران بارها شاهد این اشتباهات مکرر و سقوط هایی بوده ایم که از عمر طبیعی چنین حکومتی کاسته است و هر بار به هر فوت و فنی از آن خلاص یافته ولی بار دیگر مرتکب اشتباه دیگری شده و روبه سقوط افتاده است.

اما این بار شکست حکومت اسلامی در «قادسیه ژنو» شدید تر بود به خاطر این که از سال ها پیش با تمهیدات و ترفندها و امکانات بیشتر و تزویر و بازی های سیاسی و سحر و افسون های مذهبی بیشتری، امید به دستیابی به یکی از مخرب ترین

حکومت های ایدئولوژیک در تار و پودشان «اشتباه و خشونت» تنیده است که برای رفع هر اشتباه مرتکب اشتباهی دیگر می شوند و دست آخر متوسل به خشونت بیشتر، آدمکشی و قتل عام فراگیرتری می گردند تا این که فرو می غلطند و در سقوط کامل! و پیوستن به زباله دان تاریخ.

این سقوط ها در طول تاریخ چندین بار شامل حکومت های ایدئولوژیک مذهبی از همه نوع آن شده است تا در قرن اخیر حکومت های سیاسی / ایدئولوژیک که به ظاهر تمام حساب هایشان درست و قرص بوده و بیشتر از حکومت های مذهبی نیز، تکیه بر «اکثریت مردم» نقطه قوت ادعایشان به شمار می رفته ولی با این حال زمین خوردند.

به طور نمونه، رفع این اشتباه ها در یک حکومت ایدئولوژیک نظیر اتحاد جماهیر شوروی بارهبری های متفاوت، کارش به اشتباهات فاحش کشیده شده که حتی با چهره های جوراجور هم بالاخره به سرنوشتی که در ناصیه اش نقش بسته بود، محکوم شد و این خود بیش از ۷۳ سال طول نکشید، در حالی که علاوه بر پیامبران سیاسی چون «مارکس و انگلس» و رسولانی چون لنین و



علیرضا میبیدی

روشنفکری

که بر ابرها

ریل می کشد،

راه شیری را

اسفالت می کند،

و حفره های سماوی را

چراغانی و

بر ستاره های گمشده

پل می زند...

حق دارد

قانون جاذبه را انکار کند.

حق دارد

بر گره اسب هایی،

شرط بندی کند

که هنوز،

به دنیا نیامده اند.

است تافی المثل یک نوع دیوار اتمی برای مصون و محفوظ ماندن حکومت اسلامی اشان باشد ولی دیدیم که چگونه با یک قرارداد اسباب مضحکه جهان شد و تمام تأسیسات هسته ای رژیم برای ساخت و ساز بمب اتمی به کوهی از آهن پاره مبدل گردید که در زیر کوه و تونل های زیرزمینی در کوه ها دفن شده و تأسیسات روی زمینی آن را هم باید در اختیار سازمان گردشگری قرار بدهد تا مردم بلیت بخرند و بروند «بلاغت آشکار» حکومت اسلامی را از نزدیک تماشا کنند و به ریش آخوندهای حاکم از باعث و بانی آن تا رهبرکنونی آن بخندند.

بدبختانه حدود صد میلیون دلار ملت ما به همین بهانه همچنان در خزانه خارجی هاست و ثروت مردم ما را در کیسه خود نگاهداشته اند که قرار شده به طور قسطی (آن هم هر ماه چند میلیون دلار) به رژیم تهران بپردازند!!

هفته گذشته دولت های ابر قدرت جهان در ژنو فاتحه تأسیسات اتمی حکومت جمهوری اسلامی برای ساختن بمب اتمی را خواندند که قبلاً عراق، سوریه، لیبی، پشت دستشان را داغ کرده بودند که دیگر دستخوش اینگونه مالی—خولیاهای جنون آمیز نشوند.

اما با این که کابوس اتمی از فراز ایران (با قرارداد جمهوری اسلامی با دولت های ابر قدرت جهان) دور شده است ولی همچنان ابر سیاه گرسنگی، فقر، اعتیاد، بیکاری، فحشا، که حاصل حکومت ایدئولوژیک (و بدتر از آن حکومت خودکامه مذهبی است) همچنان پایه های آن را پوک و پوک تر کرده است و دیگر اثری هم از آن همه شلنگ تخته های - که ده سال بود به راه انداخته بودند - چیزی نمانده است گرچه احمقانه در حال حاضر همدیگر را تسلی می دهند ولی عقب نشینی مشعشعانه اشان در چندین بار طی ۳۵ سال گذشته و بخصوص همه ادعاهایی که در زمینه «حق مسلم انرژی اتمی» داشتند، انسان را به یاد آن حکایت معروف می اندازد:

یک روز صبح فتحعلیشاه سوار بر فیل به شکار می رفت که دید یک مرد مست و خراب و بنگی در راه او قد علم کرده و مستانه نگاهی از سر شنگولی و نخوت به فیل و فیل سوار می کند. و سپس از فتحعلیشاه که حیرت زده از وضع این مرد شده بود، به طعنه پرسید: این فیلی که سواری چند می فروشی؟! مأموران حکومتی ریختند که مرد لول و بنگی را بزنند و برانند ولی فتحعلیشاه آن روز صبح خوش خلقی نشان داد و گفت که کاری به کارش نداشته باشند که یارو عقل و حال درست و حسایی ندارد و مست است و طرف نیز راهش را کشید و رفت.

اما عصر آن روز که شاه از شکار برمی گشت دست بر قضا از همان راه صبح عبور می کرد، که دید همان مرد آنجاست ولی حال خیلی رو براتری از صبح دارد. فیل را نگاهداشت مرد را فراخواند و پرسید: صبح خواستار خریدن این فیل بودی حالا ما اهل فروشیم آن را چند می خری؟

مرد دریافت که صبح بدجوری بند آب داده که تعظیمی کرد و جواب داد: قربان آن که صبح فیل می خرید رفته...!

ع- «پندار»



نوبت «نرمش قهرمانانه» در برابر مردم ایران!

همراه با عقب‌نشینی اتمی مردم باید مطالبات خود را از حکومت اسلامی افزایش دهند!

پیرترین دولت رژیم جمهوری اسلامی که وزرا و وکلای ۳۵ سال گذشته را به کار گماشته است، آیا حاضر است بخشی از قدرت انحصاری را در اختیار نیروهای قرار دهد که آنها را از صحنه حذف کرده است؟!

وقت مورد مناقشه نبوده است که حالا درباره ایران مورد «اذغان» قرار گیرد! از سوی دیگر، موضوع غنی‌سازی در قرارداد منع سلاح‌های کشتار همگانی (ان پی تی) اگرچه صراحت ندارد اما وقتی بر روی تولید و مصرف صلح‌آمیز انرژی اتمی تأکید می‌شود، معلوم است که «غنی‌سازی» به طور کلی و «غنی‌سازی ۲۰ درصدی» به طور ویژه، در آن اساسا جایی ندارد! مسئله جامعه جهانی، شامل همسایگان ایران و کشورهای منطقه و دولت‌های غربی، بر سر توقف غنی‌سازی ۲۰ درصدی، توقف فعالیت‌های مشکوک تأسیسات آب سنگین اراک، کاهش ذخایر اورانیوم غنی‌شده با تغلیظ پایین و بازرسی‌های سرزده و یک سری موارد دیگر بود، که همه اینها با «نرمش قهرمانانه» جمهوری اسلامی مورد قبول قرار گرفت تا شش ماه بعد که معلوم شود، واقعا به این توافق پایبند بوده است یا نه.

تبلیغات لفظی مسئولان و رسانه‌های جمهوری اسلامی را در این باره اساسا نباید جدی گرفت چرا که در این صورت باید به این نتیجه رسید که رژیم ایران و کشورهای پنج‌بلاوه یک به دو توافق مختلف رسیده‌اند! امری که در

دلبستگیان رژیم همراه شده است، باید توهم‌زدایی کرد. توافق موقت برای اطمینان بیشتر! بر خلاف تبلیغات جمهوری اسلامی و دلبستگیان، توافق ژنو، یک توافق موقت و شش ماهه است تا در این مدت رفتار جمهوری اسلامی در تعهد به مفاد این توافق که یک عقب‌نشینی تمام‌عیار در برنامه هسته‌ای رژیم است، مورد آزمون قرار گیرد. هنوز جوهر این توافق خشک نشده بود که حتا وزیر خارجه و سخنگویش دپه در آوردند که متن آنچه از سوی آمریکایی‌ها منتشر شده با آنچه توافق گشته، متفاوت است!

خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی از توافقی خبر دادند که گویا تحریم‌ها برداشته شده و غنی‌سازی ۲۰ درصدی سرچایش هست و کشورهای پنج‌بلاوه یک در برابر رژیم کوتاه آمده‌اند! رسانه‌های رژیم برای افکار عمومی ایران دروغ منتشر کرده و می‌کنند و حتا حسن روحانی در نامه ای به خامنه‌ای، موضوع را برعکس نشان داد و نوشت: «حقوق هسته‌ای و حق غنی‌سازی ملت ایران مورد اذعان قدرت‌های جهانی» قرار گرفت. از یک سو، «حقوق هسته‌ای» هیچ کشوری هیچ

اسلامی از آن مطلع بودند، «مهندسی» شدن گزینش روحانی را بیشتر مشخص می‌کند. اینکه برخی در برابر این ادعا، سرزنش می‌کنند که پس آرای مردم نقشی نداشته است؟! باید گفت: بلی! چرا که آرای همین مردم حتا با اعتراضات خونبار در سال ۸۸ هیچ تأثیری نداشت اما با مشارکتی به مراتب کمتر، ظاهرا «توانست» روحانی را بر سر کار آورد به ویژه با هراسی که همه از «جلیلی» دامن زدند! آن هم به این دلیل که حسن روحانی برای عقب‌نشینی اتمی، به ویژه در رابطه با درگیری‌های درونی رژیم، شخص مناسب‌تری بود تا جلیلی یا دیگر نامزدهای رده‌شده از صافی شورای نگهبان.

به هر حال، شیخ حسن روحانی آمد تا ظاهرا در کنار «تیم رهبر» و علیه «تیم احمدی‌نژاد» با ابزار «توافق اتمی» و «حقوق شهروندی» به ترمیم موقعیت رژیم در داخل و خارج بپردازد. به «منشور حقوق شهروندی» (که پیش نویس آن که در ۷ آذر ۹۲، منتشر شد، در فرصتی دیگر خواهیم پرداخت). اما نکاتی در عقب‌نشینی اتمی جمهوری اسلامی وجود دارد که از آنها به دلیل اینکه با دروغ‌های مسئولان و رسانه‌های رژیم و هم چنین تبلیغات عامیانه برخی



الاهه بقراط
نویسنده - روزنامه‌نگار

عقب‌نشینی اتمی!

«تدبیر و امید، حاصل تحریم و تهدید» بود. درستی این ادعا که در مقاله‌ای زیر همین عنوان پس از گزینش شیخ حسن روحانی به ریاست جمهوری اسلامی مطرح شد، امروز بیش از هر زمان دیگر به چشم می‌آید. گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس که از مذاکرات مخفی جمهوری اسلامی و آمریکا از سه ماه پیش از انتخابات ریاست جمهوری ۲۴ خرداد ۹۲ که فقط چند تن معدود از حکومت

سرشت خود، ناممکن است. کسانی که تردیدی در این باره دارند، به جای اینکه بنشینند و به بحث درباره «تعداد دندان‌های اسب» بپردازند، می‌توانند با مطالعه و مقایسه متن‌های انگلیسی و فارسی و هم چنین آنچه خبرگزاری‌های جمهوری اسلامی و رسانه‌های معتبر جهان منتشر کردند، به واقعیت پی ببرند. توافق ژنو، اگر جمهوری اسلامی واقعا به مفاد آن عمل کند، یک عقب‌نشینی تمام عیار از سوی رژیم در برنامه اتمی است. در برابر اما، برخی از تحریم‌ها و محدودیت‌ها نه «لغو»، بلکه فعلاً «متوقف» و «تعليق» می‌شود تا عملکرد رژیم ایران در ماه‌های آینده بررسی شود. تحریم‌های نفتی و بانکی جزو این تحریم‌ها نیستند.

برخی ساده‌اندیشانه همه تمرکز را بر روی آزاد شدن چند میلیارد دلار دارایی بلوکه شده ایران گذاشته‌اند. توگویی قرار است این پول بلافاصله پس از دریافت به حساب ایرانیان ریخته شود و یا در جریان تولید و اشتغال مصرف گردد! دست کم گزارش‌هایی که خود حسن روحانی تاکنون از وضعیت اقتصادی دولت و جامعه داده است، باید این را بر همگان روشن کرده باشد که حکومت این پول را بیش از همه برای بازسازی نهادهای خود به کار خواهد بست. برای تولید و اشتغال به یک برنامه اقتصادی کارشناسانه همراه با تشویق و تقویت سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی نیاز هست که رژیم نه تنها از آن بی‌بهره است، بلکه اساساً از نظر سیاسی و ایدئولوژیک بنیه و توانایی پیشبرد آن را ندارد.

تنها کاری که حسن روحانی ممکن است بتواند انجام دهد، فقط شاید ثابت نگاه داشتن موقت بهای ارز و احتمالاً تلاش برای ثابت نگاه داشتن قیمت کالاهای ضروری است. آن هم به این آسانی نیست چراکه آنچه را بازار و بازاری در ماه‌های گذشته با دلار و یورو گران تهیه کرده است، به بهای ارزان در اختیار مصرف‌کننده قرار نخواهد داد! مگر آنکه دولت با تزریق پول به بخش‌هایی که خود در آن دست دارد، به طور مصنوعی وارد عمل شود که این اقدام تصنعی نیز پس از مدتی با عوارض جنبی همراه خواهد شد.

نرمش و عقب‌نشینی در داخل!

پس از این «نرمش قهرمانانه» در برابر کشورهای غربی که می‌تواند به تنش‌زدایی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی بیانجامد، می‌بایست به جای جو سازی‌های سیاسی، تلاش کرد تا این «نرمش» و عقب‌نشینی را در همین شش ماه آینده با مسائل و سیاست داخلی رژیم گره زد. کوتاه آمدن جمهوری اسلامی از برنامه اتمی‌اش برای تنش‌زدایی در

سیاست خارجی خوب است ولی احتمال منجر شدن این تنش‌زدایی به تشدید سرکوب در داخل و پر شدن دوباره جیب کسانی که از تحریم‌های هدفمند به شدت ضربه دیده و می‌بینند، پیامد نیست که تاوانش را باز هم مردم باید بپردازند.

ادعا و انتشار پیش‌نویس «حقوق شهروندی» زمینه خوبی برای طرح مطالباتی است که اتفاقاً به دلیل (اگر) و (مگر)‌هایی که در همین پیش‌نویس مطرح می‌شود، تناقض هرگونه

کمی از فشار اقتصادی بر طبقات پایین و متوسط کم شود و جامعه بتواند بدون بهانه اتمی، توجه خود را بر روی مطالبات اقتصادی و اجتماعی متمرکز کند.

این همه گزارش‌های منفی که از هشت سال دوران احمدی نژاد داده می‌شود، ممکن است به این درد بخورد که با تأکید بر فلاکت اقتصادی تلاش شود به سود دولت کنونی توقعات مردم را پایین آورد اما از سوی دیگر این حقیقت را نیز به جامعه گوشزد می‌کند که برای

است، حاضر است بخشی از این قدرت انحصاری را در اختیار نیروهای قرار دهد که آنها را از صحنه سیاست حذف کرده است؟! اینکه تغییر و تحولات اجتماعی این انحصار را در هم بشکنند، موضوع دیگریست که ربطی به اراده این یا آن رژیم ندارد.

هویت‌های جعلی!

بر زمینه چنین تناقضات بنیادین و درگیری‌های درونی رژیم که دیر یا زود به اشکال مختلف تشدید خواهند شد، دو جریان افراطی درباره

توافق ژنو یک عقب‌نشینی تمام عیار در برنامه اتمی بود که برخی تحریم‌ها و محدودیت‌ها را «لغو» نکرد بلکه فعلاً «متوقف» و «تعليق» نمود تا عملکرد رژیم در ماه‌های آینده بررسی شود!



امروز که مسوولان رژیم با «توافق ژنو» به دروغ‌گویی و فریبکاری و رسانه‌های حکومتی به جوسازی مشغولند باید بیش از هر زمان دیگری روشن‌گری کرد!

هم سازش اتمی و هم حقوق مردم وجود دارد.

یکی، مخالفان حزب‌اللهی و اسلامی و هم چنین مخالفان ناسیونالیست و آریایی، که البته برخی چپ‌های سنتی را نیز به دلیل نظریات ضد سرمایه‌داری و ضدامپریالیستی می‌توان به آنها افزود. این افراسیون معتقدند که چنین توافقی همانا کوتاه آمدن از اقتدار و منافع اسلام و «ایران» در برابر بیگانگان و همچنین امپریالیسم است. اینها برای برنامه اتمی، درست مانند رژیم، یک بار هویتی قائل هستند. حال آنکه اگر نفت را که ذخیره در خاک ایران قرار دارد، می‌شد یا بشود به نوعی به یک مسئله ملی تبدیل کرد، برنامه اتمی را که نه دانش‌اش ایرانی است و نه تکنولوژی‌اش، و سنگ بنای تأسیساتش را نیز دانشمندان روسی و پاکستانی و... گذاشته‌اند، با هزار ترفند نمی‌توان به هویت «ملی» یا «اسلامی» و یا هر چیز دیگر از این دست چسباند. آن هم در شرایطی که تولید و مصرف این انرژی در ورق بزنید

غلبه بر این فلاکت‌ظاهرا به ارث مانده از دوران احمدی نژاد، و در واقع ناشی از سیستم سیاسی و اقتصادی حکومت اسلامی، به تغییرات بنیادین و ابزارهای عینی و ذهنی نیاز هست که گمان نمی‌رود هیچ دولتی در جمهوری اسلامی قادر به تأمین آنها باشد. مگر آنکه همه نیروهای مبتکر و ذینفع جامعه را به کار بگیرد.

ولی آیا پیرترین دولت جمهوری اسلامی که وزیر و وکلای ۳۵ سال گذشته را به کار گماشته

حقوق شهروندی را با قانون اساسی جمهوری اسلامی و اصل ولایت فقیه نشان می‌دهد. مردم، و نه سیاسیونی که اهداف معینی را دنبال می‌کنند، نتیجه هر مذاکره و توافق و سیاستی را چه در عرصه داخلی و چه در سیاست خارجی، مستقیم در زندگی روزانه خود می‌بینند و لمس می‌کنند. پس زندگی واقعی آنها را نمی‌توان تحریف کرد. از این رو، مشکل بر سر مردم و امیدی که به یک توافق اتمی فراگیر و پایدار بسته‌اند، نیست، بلکه بر سر حيله و فریب رژیم از یک سو و افراطی‌های موافق و مخالف توافق اتمی از سوی دیگر است. موافقت و مخالفتی که صف‌بندی مخالفان و موافقان رژیم را برهم می‌زند چراکه برخی از افراطی‌ترین مخالفان رژیم را در کنار افراطی‌ترین موافقان آن قرار می‌دهد، و برخی از ظاهراً مخالفان رژیم را در کنار موافقان آن!

نیروی از صحنه حذف شده!

اگر جمهوری اسلامی واقعا به مفاد توافق اتمی عمل کند، شاید این امکان به وجود آید که

M & A MOVING COMPANY

Good Management & Reasonable Prices



Amir Sharen
Mehrdad Abedi
(818) 462-6224
(818)268-3489

am-movingcompany@yahoo.com

Royal Sunn

ENTREPRISES
www.ROYALSUNN.COM

فریدون میرفخرایی

تبدیل نوار به هر سیستم

عکاسی پورتره

فیلم برداری از مراسم خصوصی

(818)585-3901



باپرداختی مبلغ اندکی
تمام صفحات «فردوسی امروز»
را روی وب سایت هفته نامه
«فردوسی امروز» مطالعه فرمائید!

www.

FERDOSIEMROOZ.COM

رژیم زندانیان سیاسی را تقسیم بندی کرده و برای هر قسمت نام به خصوصی ساخته است تا ادعا کند که رژیم زندانیان سیاسی ندارد!

تقض حقوق بشر می‌بندند و تلاش می‌کنند تا سطح مطالبات مردم را در حد ناتوانی‌هایی رژیم پایین بیاورند! حال آنکه این بهترین فرصت است که پس از «نرمش قهرمانانه» در برابر کشورهای خارجی، به مردم گفت حالا نوبت شماست! نوبت نرمش قهرمانانه رژیم در برابر شماست. رژیم حالا باید با شما بر سر مطالبات برحق‌تان به توافق برسد. توافق اصلی نه در ژنوبلکه در تهران باید به دست آید. توافقی که آزادی همه زندانیان سیاسی، بدون خودی و غیرخودی کردن - و لغو هرگونه و نوع نامگذاری شده زندانیان سیاسی - از جمله ناراضیان خانگی، فقط نخستین گام آن است. ولی آیا این شش ماه به مخالفان افراطی توافق اتمی و تغییر در داخل فرصت نخواهد داد که نیروهای خود را برای فشار، سازماندهی کنند؟ چرا، ممکن است آنها چنین کنند. ولی این جبهه‌گیری تنها اختلافات درونی رژیم و خانواده‌های مافیایی و نظامی را تشدید خواهد کرد. این صف‌بندی، خارج از اراده رژیم‌ها و موافقان و مخالفانش، زمینه سرنوشت‌ساز تغییر و تحول‌های سیاسی و اجتماعی است. آیا توافق اتمی، اگر نهایی شود، سبب خواهد شد که رژیم دینی ایران پس از - و یا همراه با عقب‌نشینی اتمی - از نظر سیاسی و اجتماعی نیز در داخل عقب‌نشینی کند و یا از هراس فروپاشی حلقه سرکوب را تنگ‌تر خواهد کرد؟ باید منتظر ماند و دید.

واقعیت این است که، بدون تعارف، مردم ایران نه در آغاز و ادامه و تعمیق فعالیت‌های هسته‌ای نقشی داشته‌اند و نه اینک در این «توافق موقت» که هنوز نهایی نشده، نقشی دارند! مادر نهایی شدنش به گونه‌ای که به سود آنها در داخل تمام شود می‌تواند نقش بازی کنند به شرطی که بتوانند آن را با سیاست داخلی در ایران گره بزنند. سخن گفتن از سوی مردم و به جای مردم، آن هم در حالی که جز شعار و جنجال و عوام‌فریبی، اطلاعات دقیقی به گوششان نمی‌رسد، چیزی جز همان عامی‌گرایی رایج زمامداران جمهوری اسلامی نیست.

یک توافق تمام عیار داخلی!

این موافقان افراطی با طرح مسئله به شکلی - که انگار یک توافق نهایی حاصل شده و حالا همه چیز روبراه می‌شود - با تبلیغ مماشات در سیاست خارجی، در عمل، چشم بر روی مسائل و مشکلات داخلی از جمله تداوم

کشورهای پیشرفته جهان مورد مناقشه است. جست و جو برای یافتن چنین هویت‌های جعلی تنها از عدم اعتماد به نفس، ناآگاهی بر توانایی‌های واقعی و از خودبیگانگی ملی ناشی می‌شود که جمهوری اسلامی در سه دهه گذشته به شدت به آن دامن زده و آن را در مسیرهای انحرافی، از جمله اتمی، هدایت کرده است.

جریان افراطی دیگر، برخی از موافقان سازش و توافق اتمی هستند که به نظر من خطرناک‌تر از افراطیون مخالف هستند چرا که هم در حکومت و هم در میان لایبگران رژیم و هم در بین نیروهای به اصطلاح اپوزیسیون چپ و راست به شدت به تبلیغ عوام‌پسندانه مشغولند.

اینها که بیشترشان افراد و سازمان‌های سیاسی بی‌عمل هستند، با خودبزرگ‌بینی و توهم شدید نسبت به موقعیت و جایگاه خود حتا به مردم برای این توافق موقت، تبریک هم گفته‌اند! حال آنکه اتفاقا در چنین موقعیتی که مسئولان رژیم به دروغ‌گویی و فریبکاری، و رسانه‌های حکومتی به جوسازی مشغولند، بیش از هر زمان به آگاهی و روشننگری نیاز هست. این مردم باید به دامن چه کسانی بیاویزند که آنها را نسبت به - مواردی که سرنوشت آنها را رقم می‌زند، آگاه کنند؟!

واقعیت این است که، بدون تعارف، مردم ایران نه در آغاز و ادامه و تعمیق فعالیت‌های هسته‌ای نقشی داشته‌اند و نه اینک در این «توافق موقت» که هنوز نهایی نشده، نقشی دارند! مادر نهایی شدنش به گونه‌ای که به سود آنها در داخل تمام شود می‌تواند نقش بازی کنند به شرطی که بتوانند آن را با سیاست داخلی در ایران گره بزنند. سخن گفتن از سوی مردم و به جای مردم، آن هم در حالی که جز شعار و جنجال و عوام‌فریبی، اطلاعات دقیقی به گوششان نمی‌رسد، چیزی جز همان عامی‌گرایی رایج زمامداران جمهوری اسلامی نیست.

یک توافق تمام عیار داخلی!

این موافقان افراطی با طرح مسئله به شکلی - که انگار یک توافق نهایی حاصل شده و حالا همه چیز روبراه می‌شود - با تبلیغ مماشات در سیاست خارجی، در عمل، چشم بر روی مسائل و مشکلات داخلی از جمله تداوم



ساخت و پاختی دیگر...!

یکی از اصول تداعی معانی شباهت است، بدان معنی که از دیدن یا شنیدن موضوعی به یاد مسئله دیگری که به آن شباهت دارد می افتیم. نوشته عباس پهلوان در مورد رهبر که برای نوشیدن جام زهر مانند کودکانی که باید به آنها «حاج منیزی» خوانند، دست و پا پرت می کنند مرا به یاد دوران کودکی ام انداخت که برای خوردن داروهای تلخ دست و پایمان را می گرفتند و چون موفق نمی شدند به عنوان آخرین ترفند، دماغمان را می چسبیدند تا به اجبار دارو را فرو بدهیم!

اما به باور من این جامی که قرار است به رهبر نوشاندند «زهر» نیست بلکه «پادزهر» است. رهبر اول هم برای قبول آتش بس جام «پادزهر» نوشید. جام زهری که خمینی به آن اقرار کرد زهری بود که پس از آزادی خرمشهر و با عدم قبول آتش بس نوشید. قبول آتش بس پس از شش سال پادزهری بود برای از میان بردن مشکلاتی که آن زهر فراهم کرده بود. رهبر فعلی نیز زمانی زهر نوشید که مخفیانه دست به ساخت مراکزی برای برنامه اتمی زد و با اصرار به آن ادامه داد و امروز ناچار است برای از

میان بردن آن زهری که نوشیده و به مردم هم نوشانده جام «پادزهر» را بنوشد تا شاید اثرات آن زهر در مدتی طولانی خنثی شود گرچه رهبر آنقدر «لجوج» است که که ممکن است مانند بعضی بچه ها «پاد زهر» را در دهانش نگهدارد و بعد آنرا تف کند. مسئله دیگری که به من تداعی شد، شباهت رفتار رهبر در چند روز پیش در سخنرانی در مقابل بسیجیان بود که مرا به یاد آن جلسه معروف «فتحعلیشاه» در آستانه شکست جنگ با روس انداخت. فتحعلیشاه که خبر شکست های متوالی به او رسیده بود، روزی لباس «غضب» پوشید و در مقابل اطرافیان حلقه به گوش گفت:

اگر ما امر دهیم که ایلات جنوب با ایلات شمال همراهی کنند و یکباره بر «روس» منحوس بنازند و دمار از روزگار این قوم بی ایمان درآورند چه پیش خواهد آمد؟

همه با هم گفتند: «وای به حال اُرس» (روسیه)! سپس باز اگرهای متعدد همین عکس العمل «وای به حال ارس» تکرار شد و در آخر «قبله عالم» یک شعر از سروده های خود را پیوست این غیض و غضب کردند که: کشم شمشیر مینائی / که شیر از بیشه بگریزد / ز من بر فرق «پاسکویچ» / که دود از «پتر» برخیزد / در خاتمه برای مقدمه این سازش قهرمانانه حضار خود را به پای شاه افکندند و گفتند:

- مکش قربان، مکش که عالم زیر و رو خواهد شد!

غضب و عصبانیت و ناسزا خصوصاً از زبان یک رهبر یا رئیس مملکت نشانه کامل ضعف است. کسی که زورش به دیگری نمی رسد فحاشی می کند. این «سازش قهرمانانه» که همین هفته صبح انجام شد هر دو طرف به آن احتیاج سیاسی داشتند گرچه

پاخت» کرد و میلیاردها خسارت روی دست ملت گذاشت. در جنگ ایران و عراق نیز چنین کرد و به جای آنکه به طور قانونی که می توانست از عراق مانند کویت خسارت بگیرد به عکس اکنون ایران است که در عراق به عناوین مختلف هزینه می کند!

اما این سازش که می تواند «ناسازگاری» های زیادی را به بار آورد چه سودی برای ملت ایران خواهد داشت؟ حکومت اسلامی فعلاً مبلغ بسیار کوچکی از میلیاردها دلار از پول های ملت را که در خارج است دریافت می کند که فقط می تواند پول «توجیبی» آخوندها و آقاها را تأمین کند. هیچ تأثیر مهمی نه بر نرخ بیکاری و تورم دارد و نه می تواند کمکی به معیشت مردم به ویژه طبقه پائین و متوسط بکند. زیرا اولاً پایه های اقتصادی ایران ظرف این سی و چهار سال از جهت مدیریت چنان صدمه دیده و تحریم ها فقط بهانه ای برای پوشاندن ضعف ها و کمبودهای آن است.

برای دلیل، زندگی یک خانواده متوسط و پائین را در سی و پنج سال پیش با خانواده ای در همان سطح در امروز مقایسه کنید تا ببینید که مشکل فقط تحریم ها

نیست. این سازش نه تنها «وضعیت حقوق بشر» را در ایران بهتر نمی کند بلکه به عکس وخیم تر خواهد کرد و حکومت «انتقام» همه شکست های خود و «سازش قهرمانانه» اش را از مردم خواهد گرفت! همانطوری که در سال ۶۷ انجام داد.

مشکل اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی ایران از تباطی به تحریم ندارد که نزدیک یکسال است شدت یافته است. آیا ۸۰۰ میلیارد دلاری را که در هشت سال احمدی نژاد از درآمد نفت و گاز به دست آورد ذره ای در وضعیت ملت تغییری حاصل کرد؟

«مشکل» (سیستم حکومتی) است. «مشکل» (مدیریت آخوندی و حوزه ای) است. مشکل قانون اساسی است. «مشکل» (دخاله دین در حکومت و عکس حکومت در دین) است. «مشکل» (دخاله دین در فرهنگ جامعه) است. به نمایشات عزاداری حسینی نگاه کنید. فیلمی روی اینترنت دیدم که گروهی توریست «چینی» و غیره را به دسته های عزاداری کشانده بودند و سینه می زدند. همه چیز «نمایش» و تعزیه است انگار تا این حکومت بر جاست ایران، روزهای خوشش را نمی گذراند؟!

می تواند در نهایت داستان چوب و پیاز و... باشد. سازشی که باز از نظر متن و محتوا شباهت به دو «عهده نامه فتحعلیشاه» دارد. سازشی که با موافقت رهبر انجام شده ولی احتمالاً «ظریف» بایستی تاوان آن را پس بدهد و قربانی این «سازش قهرمانانه» شود. او مرتب اصطلاحی را بکار می برد به عنوان «سازش برد / برد». در سازش یک نفر می برد و یک نفر می بازد. «تسلیم» هم نوعی «سازش» است. در تسلیم، باخت قطعی است (به متن توافقنامه مراجعه کنند تا «تسلیم» را حس کنید) ولی اگر تسلیم نشود می تواند بیشتر ببازد. حکومت اسلامی ناچار به تسلیم بود زیرا اگر چاره ای داشت و کار به استخوانش نرسیده بود پای میز مذاکره نمی نشست. حکومت اسلامی همیشه این روش را داشته است. آنقدر در مسائل افراط کرده و سرعت برداشته که نتوانسته آن را کنترل کند و در آخر سرش به دیوار خورده و خسارات آنرا ملت پرداخته است.

ملت مانند پدر و مادرهایی است که یک فرزند «ناخلف» دارند و همیشه پایشان در کلاتری برای جلب رضایت دیگران و پرداخت خسارت است. یک کلمه عامیانه و مصطلح داریم به عنوان «ساخت و پاخت». این کلمه «نوعی سازش» است که بصورت پنهانی انجام می شود. حکومت در زمان گروگانگیری و قرارداد الجزایر «ساخت و

چهره‌ها و اندیشه‌ها

ترفند دشمن و سنگ اندازی رهبر!

دو حرکت ناموفق در جهت عدم توافق در مذاکرات اتمی!



بیژن صف‌سری
نویسنده، روزنامه نگار

«دو واقعه مهم تاریخی به باور این قلم تمام پیش بینی های مربوط به روند و نتیجه مذاکرات اتمی ایران و گروه ۵+۱ را تحت الشعاع قرار داد.

ابتدا واقعه انفجار های مهیب در پشت دیوار سفارت جمهوری اسلامی در بیروت که عده ای جان خود را از دست دادند و دیگری سخنان رهبر نظام ولایی در جمع بسیجیان که تنها با اختلاف چند ساعت از برگزاری دوره جدید این مذاکرات در ژنو، بیان و بلافاصله در سطح جهان منتشر شد.

در این میان آنچه نادیده گرفته شد، چرایی و انگیزه وقوع این دو واقعه، آن هم قبل از آغاز دور جدید این مذاکرات بود. در خصوص انفجار های دوگانه در نزدیکی سفارت جمهوری اسلامی در بیروت، بسیاری از تحلیل گران، خاصه مخالفان رژیم، اظهارات مقامات جمهوری اسلامی مبنی بر دست داشتن اسرائیل در این واقعه تروریستی را اتهامی واهی دانسته اند.

حال آنکه اظهارات و واکنش های نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل، به ویژه از زمان آغاز این دوره از مذاکرات، بسیار موجه تر از ادعای گروهک بی نام و نشان «عبد الله عزام» است؛ خاصه که امروز با بر ملا شدن توافقات پنهانی اسرائیل با فرانسه تعمق بر ادعای مقامات جمهوری اسلامی را موجه می سازد. طرفه آنکه نخست وزیر اسرائیل، تاکنون چندین بار به صراحت اعلام نموده که اسرائیل برای رفع نگرانی های خود بدون در نظر داشتن نتیجه این مذاکرات اسام اقدام خواهد کرد.

اما واقعه دوم اظهارات رهبری رژیم در جمع بسیجیان بود، یعنی نوعی سنگ اندازی در روند مذاکرات که باعث به تاخیر افتادن توافقات شود.

«معتقدم آقای احمدی نژاد با همه ی شلتاقهای نامتعادل و منحصر بفردش، بخش قابل اعتنایی از درون خود جناب خامنه ای است. همچنین علمای جامانده در ده قرن پیش مثل آقایان جنتی و محمد یزدی و صادق لاریجانی و احمد خاتمی و علم الهدای همه همان خصوصیات مخفی مانده در درون جناب خامنه ای اند که مظهریت یافته و بر سر هر دستگاه این کشور غارت شده سرشکن شده اند.

این اظهارات، سخنان «محمد نوری زاد» است که پیش تر در وصف ادبیات و احوالات علی خامنه ای، رهبر جمهوری اسلامی، نوشته بود. او به درستی تشخیص داده است که اگر یک بسیجی به فائزه هاشمی چنان بددهنی ها را کرد و سپس آن را در اینترنت منتشر کرد و اگر مداح معروف بیت رهبری (سعید حدادیان) مشایی را عضو تناسلی احمدی نژاد توصیف می کند و اگر امامان جمعه، ادبیات زشت و کریه به کار می بندند، همه و همه ناشی از ادبیات زشت و کلمات رکیکی است که شخص رهبر جمهوری اسلامی بر زبان می راند.

برای مثال عمق کینه خامنه ای با اسرائیل بر همه روشن است ولی در جدیدترین اظهاراتش وی تا آنجا پیش رفت که در حمله لفظی به مواضع اسرائیل در پرونده هسته ای ایران، آن را از «دهان نحس و نجس سنگ هار منطقه» توصیف کرد. وی در همین سخنرانی به مذاکره کنندگان ایرانی نهیب زد که از «هارت و پورت» طرف های خارجی نترسند. وی همچنین همه این توطئه ها را ناشی از «کینه

اظهارات رهبر رژیم مجموعه ای از گفته های اطرافیان در بیت است که غالباً بعنوان کارشناس و متخصص در خصوص وقایع روز جهان به او ارائه طریق می کنند و ایشان هم تحت تاثیر قرار می گیرند، چنین است که حضرتش با قبول این تحلیل های بدور از عقلانیت، بی درایت و تعمق عالمانه ای که از یک رهبر انتظار می

رود، بدون ملاحظات زمامداری کشور پهناوری چون ایران با چنین سابقه تاریخی، افاضاتی بر زبان می رانند که آدمی را به یاد این حرف سنجیده از حاج شیخ محمد حسین بروجردی می اندازد که در پاسخ به یاهو گوئی های واعظی به او پیام داد: ای شیخ سخن گفتن نمی دانی، سخن گفتن را هم

نیز ندانی؟!!

آلودگی گفتار و ناسزاگویی رهبر!

پیغمبر اسلام تاکید بر اخلاق علت بعثت خود را نه در اقامه عبادت و برقرار حکومت بلکه اتمام مکارم اخلاق می داند!



حسین علیزاده
تحلیل گر مسایل سیاسی

شتری» آمریکادانست.

اگر همین یک سخنرانی علی خامنه ای را شمارش کنیم وی نزدیک به ده واژه زشت و رکیک به کار برده است در حالی که وی خود را یک مرجع تقلید می داند که در عین حال رهبری سیاسی نظام جمهوری اسلامی را برعهده دارد.

در حالی که انتظار از هر انسان تربیت یافته این است که زبان و ادبیات پاک داشته باشد، انتظار از شخصی چون خامنه ای که در کسوت مرجعیت دینی و رهبریت سیاسی قرار گرفته به مراتب بیشتر است، حتی اگر دشمنی او با دیگر کشورها (اسرائیل و آمریکا) پایان ناپذیر باشد.

«اخلاق» یکی از ممیزه های آدمی، از بهایم و حیوانات است. در اسلام که مبنای نظام سیاسی جمهوری اسلامی است، تاکید بر اخلاق تا به آنجا است که پیامبر اسلام علت بعثت خود را اتمام مکارم اخلاق (بعثت لائتمم مکارم الاخلاق) و نه اجرای حدود و نه اقامه عبادت و نه برقراری حکومت دانسته است.

اگر همین آموزه های اسلام را نیز مبنا بدانیم آیا جمهوری اسلامی نظامی اخلاق مدار است؟

آلودگی گفتار، دشنام و ناسزاگویی بسیاری از صاحب منصبان جمهوری اسلامی گواه این است که آنان فضیلت کلام پاک را در خود اکتساب نکرده اند. از همین جابنگریم که چه بسیار دیگر رذایل اخلاقی از قبیل بهتان، دروغ، خیانت در امانت (از جمله آراء مردم) را می توان در آنان مشاهده کرد.

الغرض به باور این قلم یکی از دلایل اصلی بمب گذاری اخیر در بیروت، تحریک به سخنان بی سرو ته گفتن حضرت «آقا» بود تا تلاش هیات مذاکره کننده اعزامی این بار هم با مانع بی درایتی رهبری نظام مواجه نشود. الحق که عاملان و دست اندرکاران این بمب گذاری نیز با این عمل غیر انسانی لاقابل به هدف خود نائل گردیدند.

با دوستی از حقوق خود دفاع کنیم نه از راه دشمنی!

شرط اول مردمسالاری گذاشتن حرمت به دیگران است!



عیسی
سرخیز
فعال
سیاسی
و نویسنده

«انسان ابتدا که وارد «فیس بوک» می شود و امکانات آن را می بیند، به ویژه شیوه های طراحی شده برای ارتباط با یکدیگر، شاد می شود که چه محیط دوستانه و صمیمانه ای، اما چند روزی که می ماند و به این جا و آن جاسرمی کشد و نظاره گر بحث و جدل ها می شود و جدال های قلمی و دشنام های کلامی را می خواند با این پرسش اساسی روبرو می شود که بمانم یا بروم؟

انسان به امکانات طراحی شده در «فیس بوک» که نگاه می کند، همه را خوب و مثبت می بیند، اما وقتی به درون صفحات، به ویژه متعلق به جوانان ایرانی که وارد می شود، می بینی برخی

از این «دوستان مجازی» از جمله «دشمنان حقیقی» ای هستند. در این میان کم نیستند آن هایی که این «پاتوق» گپ و گفت را تبدیل کرده اند به «دکان» بحث و جدل و جار و جنجال! لابد با نیت جلب توجه، نه اثر مثبت داشتن و فایده رساندن به دیگران. البته اگر جوان ترها کار خود را این چنین شروع کنند و به جای درجا زدن تجربه ببندوزند، می تواند جای خوشبختی بسیار باشد، چون بعد سطح خود را ارتقایی بخشند تا حد نوشتن مطالب انتقادی یا در انداختن بحث های سیاسی، تاریخی و... .

اما در اینجا سخن ام با جوان ترهاست که مباحث حقوق بشر، به ویژه در مورد زندانیان سیاسی و عقیدتی با هر فکر و اندیشه را دنبال می کنند به ویژه آنانی که دنبال آزادی ایران و استقرار مردمسالاری، از هر طریق هستند و حتی آنانی که از شیوه حکومت داری در ایران بیزارند و از «حرکت های براندازانه» با نیت تغییر نظام جمهوری اسلامی طرفداری می کنند.

چون ملاحظه می شود که برخی از دعوای جلوه گر در فیس بوک و توییتر ریشه در مباحث انتخاباتی سالهای پیش دارد، آنها نباید فراموش کنند که نسل

پیشین در زمان هایی دورتر، پیش از انقلاب، درون زندان ها بر خوردهای مشابهی با یکدیگر داشتند یا جلوتر که بیائیم در انتخابات سال ۸۴ به بهانه ی «ضروت شرکت» یا «لزوم تحریم» انتخابات ریاست جمهوری گاه چنگ و دندان هم به هم نشان می دادند، اما ضرورت های سیاسی و لوازم مبارزاتی به آنان دیکته کرد که در انتخابات ۲۲ خرداد ۸۸ در کنار هم قرار گیرند و برای دستیابی به آرای خود با یکدیگر، تظاهرات خیابانی و حرکت های اعتراضی مسالمت آمیز را شکل دهند. این ها همان هایی هستند که برای دستیابی به حکومتی قانونی و دولتی مردمی روانه ی بازداشتگاه ها و «زندان های آن چنانی» شدند، جاهایی که در آن مرگ ناشی از شکنجه و جنایاتی مشابه کهریزک در انتظارشان بود.

طنز روزگار این است که اینک زندانیان سیاسی و عقیدتی، با اندیشه ها و مرام های متفاوت و شیوه ها و اهداف گوناگون درون زندان هایی چون اوین تهران و رجایی شهر کرج و کارون اهواز و... به صورت دوستانه در کنار هم زندگی می کنند و برای کسب حقوق صنفی و سیاسی خویش همکاری نزدیک و گسترده دارند، اما در بیرون از آنجا جوانانی به بهانه

ی «دفاع از این یا آن زندانی» یا «این عقیده و باور» در فضای مجازی به جان هم افتاده اند! این دوستان فراموش کرده اند که شرط اول مردمسالاری «حرمت یکدیگر» را محترم داشتن است و رعایت حقوق اقلیت توسط اکثریت. این جوانان، باید بدانند که با دوستی و اتحاد است که می توانند از حق و حقوق خویش و دوستان زندانی خود دفاع کنند، نه از راه دشمنی و در برابر یکدیگر ایستادن.

باید هشیار باشیم که راه افتادن هر نوع «جنگ زرگری» ما را از هدف و برنامه ی اصلی مان که محواستبداد است و خودکامگی و دور ساختن خطر جنگ از کشور دور نسازد. لازم است توجه کنیم که در مقابل آن چه نمی پسندیم باید در پی استقرار قانون باشیم و حاکمیت آزادی و مردمسالاری و برقراری صلح و امنیت و البته در کنارش آسایش و توسعه ی ایران. گام اول در این راه برقراری فضای رواداری و مدارا در بین خود است و تبدیل شدن «دوستان مجازی» به «دوستان حقیقی» و در نهایت در کنار همدیگر قرار گرفتن تمام نیروهای طالب آزادی و مردمسالاری است در برابر دشمنان واقعی.»

مرد وزن در مقابل یک قانون نابرابر!

این مناسبات ناسالم و تبعیض آمیز هر دو جنس را از زندگی محروم می کند!

استفاده از نفقه را دارد. به عبارت دیگر زن در زندگی مشترک هیچ وظیفه ای ندارد الا تمکین. البته قانون اسلامی با ابتکار عمل خارق العاده بدینوسیله هرگونه حق مادر نسبت به فرزند اعم از نگهداری، حضانت، قیمومت و ولایت را از مادر ساقط کرده است، از نظر این قانون زن هیچ خاصیتی غیر از برآوردن نیاز جنسی همسرش ندارد.

بد نیست در اینجا از مردانی بگوییم که قلبا از اینهمه خشونت می که بر زن اعمال می شود خشنود نیستند و با همسران و دختران خود، علی رغم داشتن آزادی عمل، رفتارهای انسانی در پیش می گیرند. همه می دانیم مردان بسیاری در این سرزمین زندگی می کنند که زندگی برابر با همسرشان آنها را راضی تر نگه می دارد تا اینکه از همسرشان مانند یک برده جنسی بهره برداری

دارد. بسیاری از کاستی های قانونی و خشونت های قانونی که بر زنان تحمیل میشود، توسط قوانین نامربوط مثل نفقه و رسم های ناکارآمد نظیر «مهریه» و «شیر بهاء» روی آن سرپوش گذاشته می شود و در واقع قانون گذار به خاطر عدم رعایت برابری در قانون میان زن و مرد با اعطای باج های قانونی سعی در مهار آن دارد.

اما سئوال اینجاست: آیا تبعات این خشونت های قانونی که بر زنان، نیمی از جمعیت جامعه، اعمال می شود بر سر مردان جامعه هم آوار می شود یا زنان به تنهایی بار این تبعیض و خشونت را به دوش می کشند؟ برای مثال از «نفقه» شروع می کنیم. طبق قانون، پرداخت نفقه که همان هزینه های (سرسام آور) زندگی در ایران امروز است بر دوش مرد گذاشته شده است و اگر زنی وظیفه تمکین را به نحو احسن انجام دهد استحقاق



نفیسه
محمدپور
فعال
حقوق زنان

«سئوال این است: آیا خشونت های مبتنی بر جنسیت تنها بر زنان اعمال می شود یا مردان هم به واسطه مرد بودنشان مجبور به تحمل خشونت هستند؟ آیا تبعیض علیه زنان فقط زنان را آزار می دهد یا مردان هم به تبع آن آسیب می بینند؟ تمرکز اصلی در این یادداشت بر خشونت های قانونی است و به تبع آن خشونت های اجتماعی که از متن قانون سرچشمه می گیرد.

همانطور که می دانیم قانون تقریبا همه انواع تبعیض و خشونت هایی را که در بالا ذکر شد علیه زنان مجاز و قانونی کرده است و مصداق های آن نیز صراحتا در متن قانون وجود دارد. نظیر قوانین مربوط به ارث، دیه، حضانت فرزند، شهادت، تعدد زوجات و تمکین.

قوانین ازدواج و مناسبات عرفی حاکم بر آن در ایران نیز همیشه جای بحث و چالش های جدی

کنند؛ مردانی که تمکین را توهین به خود و تحقیر زنان می دانند. آیا به همان اندازه که زنان را برده جنسی پنداشتن خشونت بر علیه زنان است، مردان را شهوت رانی دانستن که جز تمکین (از زنانشان هیچ نخواهند) خشونت بر علیه آنان و خدشه دار کردن انسانیت مردان نیست؟

قصد در اینجا این نیست که بگوییم به کدام یک، مرد یا زن، اعمال خشونت بیشتری می شود اگرچه کفه خشونت علیه زنان همواره سنگین تر است اما بحث اصلی اینجاست که زندگی در زیر سایه یک قانون نابرابر که به ظاهر فقط بر زنان تحمیل می شود مردان را از پیامدهای آن بی بهره نمی گذارد.

این مناسبات ناسالم و تبعیض آمیز هر دو جنس را از زندگی برابر، شاد و بانشاط محروم می کند زیرا برای جبران خشونت که صراحتا علیه زنان تجویز کرده است خشونت از جنس دیگر بر مردان اعمال می کند. آیا پسندیده تر این نیست که جای قوانین قرون وسطایی کشورمان را قوانینی بگیرد که لایق زنان و مردان آزاده و آزادی خواه این سرزمین باشد. آیا شان قانون این است که عرف و فرهنگ جامعه سالها از آن جلوتر باشند؟ چرا قانون که نشانگر اعتلا و شکوفایی جوامع بشری است در کشور ما اینگونه نابرابری و خشونت را تجویز و اعمال می کند؟»

گل رهبری به تیم خودی و یا عقب نشینی ماهرانه؟!

دریده گویی حیرت آور رهبر در یک سخنرانی نابهنگام پیش از اعلام قرارداد خفت بار!



آن برای تسهیل مذاکرات استقبال کردند، هرچند تند شدن فضای ضدآمریکایی در بدنه حاکمیتی جمهوری اسلامی و اصرار تندروها بر شعار «مرگ بر آمریکا» نشان داد این رابطه به زودی نتیجه نخواهد داد. بنابراین کشورهای ۱+۵ چاره را در جدی تر گرفتن روند مذاکرات اتمی در «ژنو» دیدند و این بار به جای نمایندگان عادی خود در این مذاکرات، «وزیران خارجه» خود را به ژنو فرستادند تا شروط جدی کشورهای متبوعشان را برای ضمانت خواهی از ایران مطرح نمایند.

در این بین فرانسه توانست با چهار شرط محوری، سایرین و حتی آمریکا را با خود همراه سازد. شروط فرانسه چیزهای تازه ای نبودند: «توقف غنی سازی بیست درصدی اورانیوم، کاهش ذخایر اورانیوم غنی شده در داخل خاک ایران، اجرای نظارت بین المللی بر تمامی تاسیسات هسته ای ایران و بالاخره متوقف شدن عملیات تولید آب سنگین در رآکتور اراک.» اما دستگاه تبلیغاتی رژیم تهران

پایان آن شب شراب، بامداد خمار آلودی بود که در بازگشت به ایران، «ظریف» را در قامت یک دیپلمات جانبار (!) ویلچرنشین کرد و «گری» را به «گرگری» خواندن بر علیه ایران مجبور ساخت! ظریف بعد از بازگشت وادار به عقب نشینی و عذرخواهی در کمیسیون امنیت ملی مجلس شد و آن سوهم «جان گری» مجبور به موضع گیری تندتری بر علیه ایران شد. در این میان کشورهای دیگر ۱+۵ فهرست دغدغه های اتمی خود را تکمیل کردند و با تحرک دیپلماتیک بیشتری، به ایران یادآوری کردند که صرف نظر از روابط آمریکا و ایران، آنچه اولویت دارد توقف غنی سازی و نظارت بین المللی بر برنامه های اتمی ایران است. و تا برطرف شدن این نگرانی های جهانی، خبری از رفع تحریم های اقتصادی ایران نخواهد بود.

ضمانت خواهی از ایران!

کشورهای ۱+۵ از اینکه ایران و آمریکای ذوق زده دغدغه های آنها را نادیده بگیرند و به قول معروف آنها را «دور» بزنند، خشنود نبودند. اما از

تلاش دستگاه دیپلماسی دولت برای خارج کردن ایران از انزوای جهانی و اعتماد سازی و کاهش تحریمهای اقتصادی خط بطلان کشید! این کار او، البته می تواند «روی دیگر سکه» و یک دلیل مستتر و پنهان دیگر هم داشته باشد که به آن هم خواهیم پرداخت. هرچه هست، اکنون با قطعیت می توان گفت علی خامنه ای بیشتر از قبل: مسئول اصلی فقر و فشار و فلاکتی خواهد بود که در ازای برنامه مشکوک هسته ای حکومت او، دامنگیر مردم بی پناه ایران شده و می شود. در زیر خلاصه ای از پرده های این مذاکرات، دو دلیل عمده خشم رهبر و عوارض سخنرانی اخیر او را به طور خلاصه خواهیم گفت. و در انتها «نکته ای» که بیانش مفید خواهد بود.

ذوق زدگی مذاکره کننده ها!

در ملاقاتهای نیویورک هر دو تیم مذاکره کننده ایران و آمریکا، بعد از ۳۴ سال قهر چنان دچار ذوق زدگی شدند که داشتند موضوع اصلی، یعنی مذاکرات اتمی را فراموش می کردند! اما



بابک داد

نویسنده و روزنامه نگار

سخنرانی نابهنگام و دریده

گویی حیرت آور!

در دو قدمی مذاکرات ژنو؛ رهبری که «بصیرت» خود را فریاد می زند، بایک سخنرانی نابهنگام و دریده گویی های حیرت آور و عجیب، بر چند ماه

تندخویی کم سابقه رهبر راه تسلیم و توافق را هموارتر کرد!



«فرانسه» را به عنوان «کارشکن» معرفی و افکار عمومی مردم ایران را به سمت تخریب وزیر خارجه فرانسه هدایت کرد. همچنین دیدار مقامات فرانسه و اسرائیل هم به این شائبه دامن زد که دولت فرانسه از آمریکا هم اسرائیلی تر است! و اصطلاح «شیطان کوچک» که تاکنون لقب دولت انگلیس بود، به فرانسه سنجاق شد. در این میان کسی نپرسید اگر فقط فرانسه مانع صدور بیانیه مشترک ایران با ۱۵+ شده، چرا فریاد «زننده باد فرانسه» از دولت آمریکا هم بلند شده است؟ و آیا منطق فرانسوی ها (همان چهار شرطی که پیشتر برشمردم و توسط مقامات فرانسوی بیان شده است) چیزی بیشتر از خواسته بقیه کشورهای عضو شورای امنیت بوده است؟

گل رهبر به تیم خودی!

بعد از گنجانده شدن این شروط، ایران به نقطه صفر مذاکرات بازگشت و اعلام کرد: «غنی سازی خط قرمز ماست!» همان حرفی که دولت احمدی نژاد هم از طرف رهبر به کشورهای ۱۵+ گفته بود. برای اولین بار برخی کشورهای عربی (مانند عربستان) با غرب و اسرائیل در یک مورد همسو شدند: **مقابله با خطر ایران هسته ای!** و دولت آمریکا هم اعلام کرد تنها ۵ درصد از تحریمهای اقتصادی را برخواهد چید و در حقیقت اجازه برداشت پول نفت بلوکه شده ایران را فقط تا سقف بسیار محدودی خواهد داد.

تیم دیپلماسی روحانی به سختی توانستند افراتیون و مجلس را قانع کنند که در مسیری که رهبر تعیین کرده، حرکت خواهند کرد و رهبر هم با حمایت از دولت، زمینه حضور دولت را در دور بعدی مذاکرات ژنو (۲۸ آبان / ۱۹ نوامبر) فراهم کرد. این بار هم وزارت خارجه و شخص «ظریف» به غرب نشانه هایی فرستاد که در دور تازه مذاکرات، ما و شما به نتیجه دلخواه و مشترک دست خواهیم یافت. این سخن البته لابلای دهها اگر و مگر و مجامله های گیج کننده پیچیده شده بود. با این همه برداشت کلی این بود که ایران بنادارد در دور تازه مذاکرات، حداقل برخی از شروط اصلی را بپذیرد [مثلاً غنی سازی را نکند و یا متوقف و معلق کند] تا اعتماد جهانی را برای گامهای بعدی به دست بیاورد. بدیهی است اسرائیل همچنان بدبینی شدید خود را نسبت به وعده های جمهوری اسلامی، بین کشورهای مختلف از فرانسه و آلمان و آمریکا تا چین و روسیه تزریق می کرد تا بالاخره روز چهارشنبه ۲۰ آبان هیأت ایرانی به سرپرستی جواد ظریف وزیر خارجه راهی ژنو شد. آقای

ظریف با امیدواری و خوش بینی، انتظار هر سنگ اندازی از سوی حریفان خارجی را می کشید، اما هرگز فکرش را هم نمی کرد که ساعتی قبل از اولین ملاقاتش با خانم کاترین اشتون، ضربه مرگبار را از جناح خودی و از داخل ایران بخورد. رهبر این «گل به خودی» را ساعتی قبل از ملاقات «ظریف - اشتون» به تیم دیپلمات های ایرانی زد!

تهدید، فحاشی و سیلی به معترض! سخنرانی رهبر در جمع صدها تن از فرماندهان بسیج در مصلی بزرگ تهران، سرشار بود از فحاشی و تندخویی نسبت به غرب، آمریکا و اسرائیل. خامنه ای آمریکا را رأس «استکبار جهانی» دانست که «جنایت در حق ملت» را مجاز می داند. رهبر ایران گفت: «رژیم مفلوک صهیونیستی که اسم حیوان را هم بر روی آنها نمی شود گذاشت، مایه بی آبرویی برای اروپایی ها خواهد بود.» و لابلای سخنانش با لحنی عصبی، بارها اسرائیل را «رژیم نامشروع و سگ هار نجس منطقه» خواند که به گفته او «جز شر چیزی برای دنیا نداشته و پایه های رژیم صهیونیستی به شدت سست است و این رژیم محکوم به زوال است.» خامنه ای تهدید کرد: ملت ایران پاسخ هرگونه «تعرضی» را با «سیلی» خواهد داد، سیلی ای که به گفته او

«متعرض» هرگز آن را فراموش نخواهد کرد.

دلیل فحاشی و تندخویی رهبر؟!

تندخویی کم سابقه رهبر، آن هم ساعتی مانده به برگزاری نشستهای چاره جویانه اتمی، دامن فرانسه را هم گرفت و خامنه ای سخنانی گفت که بلافاصله با واکنش دولت فرانسه مواجه شد و به قول آنها بر «دشواری ها و پیچیدگی ها» افزود! رهبر ایران در انتقاد از دیدار رئیس جمهور فرانسه از اسرائیل گفت: «دولتمردان فرانسوی نه فقط در مقابل امریکا، بلکه در مقابل رژیم نحس نجس صهیونیستی نیز اظهار خواری و کوچکی می کنند که مایه سرشکستگی ملت فرانسه است که خودشان باید برای آن علایجی پیدا کنند!» یک مقام دفتر ریاست جمهوری فرانسه گفت: «محتوای سخنان امروز آیت الله خامنه ای غیرقابل قبول است و روند مذاکرات هسته ای را با دشواریهای بیشتر روبرو می سازد.» اینک ببینیم دلیل این تندخویی رهبر ایران چه بود؟ و تبعات آن چیست؟

بد فهمی و عقب نشینی

هنرمندان!

سخنرانی تند خامنه ای آنهم در دو قدمی مذاکرات ژنو؛ می تواند دو دلیل داشته باشد:

● اول - ممکن است این فحاشی ها، نوعی

«عربده ذلیلانه!» باشد تا ذهن مردم را از میزان «وادادگی و عقب نشینی های رژیم» در این دور از مذاکرات منحرف کند. خب، معمولاً هرچه میزان بددهنی و عصبانیت رهبر بیشتر باشد (که در سخنرانی آن روزش، میزان سخنان زشت و دشنامها کم سابقه بود) به معنای شدت استیصال و اوج بی چارگی و خشم او از گیر افتادن در یک «کوچه بن بست» است. این پنجه اندازی های عصبی، همچنین میزان بالای عقب نشینی و امتیازدهی نظام مقتدر (!) اسلامی را در عرصه مذاکرات اتمی فاش می کند. برای همین خامنه ای در تعریف مجدد از «نرمش قهرمانانه»، برای اولین بار از «حرکت رو به عقب» هم نام برده است!

در این باره «رهبر معظم» باز هم دیگران را به «بدفهمی» متهم کرد و معنای عبارت نرمش قهرمانانه را چنین تفسیر فرمود: «نرمش قهرمانانه یک مانور هنرمندانه برای دست یافتن به مقصود است. هر گونه حرکتی، چه حرکت به جلو و چه حرکت به عقب، مثل میدان رزم نظامی باید به دنبال رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده باشد.» با این تفسیر کلی از نرمش قهرمانانه، اولاً این مانور هنرمندانه چیزی جز شیادی و ریاکاری نیست. عقب و جلورفتن برای

ورق بزنید

آیا عربده ذلیلانه برای مخفی کردن امتیازهای کلانی بود که واگذار می شد؟!

رسیدن به هدفی که از قبل تعیین شده، یعنی قرار است با مذاکره کنندگان از در فریبکاری وارد شوند. ثانیاً هر نتیجه ای که از مذاکرات اتمی به دست بیاید و یا نیاید، آقای خامنه ای می تواند همچنان ژست برنده بگیرد و مدعی شود که آن «مانور هنرمندانه اش» را عالی اجرا کرده [چه رو به جلو! چه رو به عقب!!] و طبیعتاً به هیچکس هم پاسخگو نخواهد بود. در این تفسیر رندانه، تسلیم ووادادگی در برابر کشورهای ۱+۵ هم یک جور «مانور هنرمندانه» تلقی می شود [و نه شکست مفتضحانه نظام!] و از دیدگاه رهبر همان تسلیم هم یک «پیروزی بزرگ» و فتح الفتوح تاریخی خواهد بود. فتح الفتوحی از جنس فتوحات متوهمانه هزاران قله و گردنه ای که علی خامنه ای بارها ادعا کرده نظام را از آنها عبور داده است!

آیت الله خامنه ای گمان می کند جمهوری اسلامی قرار است با «دسته چلّمن ها» مذاکره کند و کشورهای ۱+۵ می نشینند و اجازه می دهند که دیپلماتهای ایرانی با رقصندگی و مانور هنرمندانه و حرکت های رو به جلو و عقب، به «اهداف از پیش تعیین شده نظام» برسند و مذاکره را تمام کنند و برگردند. آخرش هم دنیا برای این همه هوش و ذکاوت و نرمش و مانور هنرمندانه نظام اسلامی کف و هورا می کشند و وزیران کشورهای ۱+۵ هم می روند خانه شان! چرا رهبر فرزانه اینقدر دیگران را ابله و ساده لوح می پندارد؟

راه فرار و بلوف گزینه ای!

● دوم- دلیل ساده تر این فحاشی و ابراز دشمنی ها آن هم ساعتی قبل از شروع دور سوم مذاکرات، باقی گذاشتن «راه فرار» برای حکومت است تا اگر دنیا شروط ایران را رد کرد، رهبر بگوید از قبل پیش بینی کرده بود که این دشمنان فلان فلان شده، قصد نداشتند مذاکره کنند. یا هر وقت رهبر لازم دید و اورانیومش به اندازه یک بمب اتمی غنی شد و مذاکره را بی فایده دانست، بتواند با همین ناسزاها و فحاشی ها و تندخوئی ها «مذاکره را به مشاجره» تبدیل کند و با حالت «قهر» جلسه را ترک کند و به قول آیت الله مکارم شیرازی که دیروز گفته، به دنیا اعلام کند: «ما هم گزینه بسیج و سپاه و ارتش را روی میز داریم!»

و قتش که برسد، به هر بهانه ای مانند ورود شورای امنیت سازمان ملل به موضوع نقض حقوق بشر در ایران، نظام این «صلح موقتی

حدیبیه» را به صورت یکجانبه لغو می کند و میز مذاکره را با «لگد بصیرت رهبری» واژگون می کند و همه چیز را به نقطه صفر برمی گرداند. و باز هم بازی «شل کن / سفت کن مذاکرات» را تا دستیابی به «هدف از پیش تعیین شده نظام!» از سر می گیرند.

هر چند این بار، به معنای واقعی کلمه «کمر نظام اسلامی زیر فشارهای جهانی شکسته» و این عربده ها و عصیبت ها، در حقیقت «پوششی برای تسلیم شدن» است. هیاهویی برای اینکه کسی نرمش قهرمانانه و «مانور رو به عقب» نظام را نبیند.

حرف هایی به نفع «دشمن»؟!

اما عوارض و تبعات سخنان تند و فحاشی ها و تهدیدهای رهبر خامنه ای، ملموس تر و واقعی تر از توهمات قهرمانانه اوست. سخنرانی چهارشنبه رهبر ایران، همه یا بخشی از این تبعات را در پی خواهد داشت:

● یک: زمینگیر کردن تیم مذاکره کننده ایران به عنوان تیم مذاکره کننده بی اختیار شخصیت ظریف یا جلیلی مهم نیست. اما دنیا به گام عملی ایران چشم دوخته است و بس.

● دو: افزایش بی اعتمادی جهانی به «صلح آمیز بودن» برنامه اتمی کشوری که رهبرش چنین خودکامه، تندخو و متوهم است که می تواند در یک سخنرانی، نیمی از کشورهای دنیا را متجاوز و مستکبر و ظالم بنامد و نسخه زوال و محواسرائیل را هم بپیچد.

● سه: این سخنرانی انگار برای تقویت موضع ده روز قبل دولت فرانسه تنظیم شده بود. تندخوئی خامنه ای تأییدی بود بر نگرانی هایی که اسرائیل سعی در اثبات آنها داشت.

از طرفی سخنان آتشین خامنه ای نشان داد در ایران هنوز هم «حاکمیت دوگانه در ایران» برقرار است و هر کجا ضرورت باشد رهبر ایران به تعهدات تیم مذاکره کننده دولتش هم پشت پا خواهد زد.

● چهار: من همچنان بر این باورم که عربده های ذلیلانه رهبر ایران، برای مخفی کردن امتیازهای کلانی است که قرار است برای بقای حکومت خود بپردازد. اگر اینطور باشد، باید گفت آقای خامنه ای در ایفای نقش خودزاده روی و افراط کرده است و شاید او مجبور شود چند برابر امتیاز و باج بدهد! و کیست که نداند این خلیفه ی بی بصیرت، همه باج و خراج و کفاره و جریمه هایش را از کیسه مردم بینوای ایران می پردازد؟!

«سام مجدی»

THE WISDOM
OF THE GREAT

مجموعه ای کم نظیر در باره ی زندگی ها
آثار و بیش از ۲۶۰۰ گفتار از ۴۵۰
شخصیت برجسته ی جهان از ۵۰
کشور دنیا در طی ۳۰ قرن می باشد.

soft cover \$33.95, EBook \$3.99

www.amazon.com

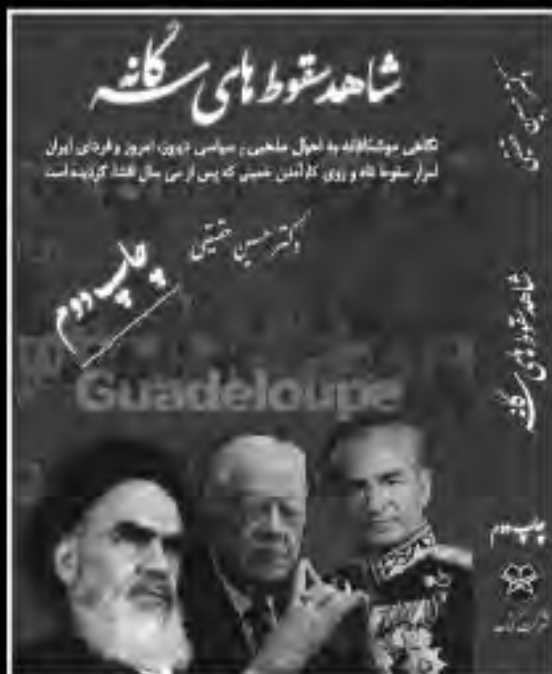
LOVERS PARADISE BOOK

OF 222 LOVE QUOTATIONS

این کتاب در سال ۱۹۹۷ به چاپ
رسید آنرا می توانید به قیمت ۱۰ دلار
بوسیله ی نویسنده سفارش دهید.

Email: S_majdi@yahoo.com

چاپ دوم کتاب پرخواننده «شاهد سقوط های سه گانه»



برای تهیه کتاب
«شاهد سقوط های
سه گانه» نوشته
دکتر حسین حقیقی
به دفتر هفته نامه
«فردوسی امروز»
تماس حاصل نمایید.

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

ketab.com

310-477-7477



incredibleVEINS

کلینیک تخصصی ما زیر نظر

دکتر سام ابراهیمی

دارای دو بورد فوق تخصصی در جراحی های

قلب و عروق و مشکلات واریس و ورم پا

دکتر سام ابراهیمی با تکنولوژی جدید لیزر

و رادیو فرکانسی، در ۳۰ دقیقه،

درد ۳۰ ساله پاهایتان را بهبود می بخشد

**اگر دچار مشکلاتی نظیر گرفتاری عضلات پا، پادرد، عفونت پا، ورم پا، خارش پا و بی قراری پا هستید
دکتر سام ابراهیمی با استفاده از تکنولوژی جدید لیزر و اشعه رادیو فرکانسی در کمتر از سی دقیقه پای شما را به آرامش می رساند**

مشکلات واریس و ورم پا مربوط به سلامتی است و بیمه های

مدیکل و مدیکر موظف به پرداخت هزینه درمان خواهند بود

16030 Ventura Blvd., #605

Encino CA 91436

818.900.2700

Fax: 818.514.7999

incredibleveins.com



از پنهان کردن پاهایتان خسته شده اید؟



عطا هودشتیان

تحلیل‌گر مسایل سیاسی

● «نازنین» در زندان
پنج بار توسط ۳ مرد مورد
تجاوز گروھی قرار گرفت!
● تنه‌ها راه مقابله با
زندانبان «مقاومت» است!

رژیم تمامیت خواه!

قدرت پیش از آنکه متحقق شود، نخست و تنها یک تصور است. یعنی کسانی آنرا و حوزه گسترش آنرا نخست در ذهن خود تصور میکنند. برخی آنرا به آرزو بدل می نمایند و برخی به عنوان هدف اصلی و عملی زندگی شان برمیگزینند.

در نظام تک ساحتی، عنصر «تمام» و «تمامیت» برتری دارد به «جزء». این نظام نوع ویژه ای از قدرت را در خود میپوراند، که به تصویر یک حباب بلورین، تمام رنگ و کاملاً خوش تراشیده می ماند که اندک عنصر اضافی، اندک ترک بر آن همچون «زائده» ای می ماند که تکلیفش همیشه روش بوده و هست: یا باید تصحیح گردد و یا باید از میان برداشته شود. خرده ها، اضافه ها، زیاده ها و اندک ها همه همچون «علف هرزه» می مانند.

رژیم تمامیت خواه «غیر» را از خود میراند و آن را تخریب گر تلقی میکند، همچون علف های هرزه، یعنی چیزی که نه باید به حساب آید و نه برایش سرمایه و زمان اضافی خرج شود. نظام «وقت» این کار را ندارد (و بهتر بگوییم این مهلت را به خود نمی دهد). این تصور قدرت بر پایه ایدئولوژی تمامیت خواه استوار است.

در نظام چند ساحتی برعکس، «غیر» نه جزء نامانوس و اضافی نظام، که تنها «دیگر» خود تلقی میشود، همچون یک نظاره گر دور یا



بربریت دینی، اختناق مقدس، احساس قدرت و لذت رژیم تجاوزگر!

زندان در این رژیم هم بازداشتگاه است و هم کشتارگاه!

نه برای انسان که به جهت تحقق دین مطرح میشود. دیوار است که هم پناهگاه امن است و هم خود مانعی بزرگ. حال آنکه درست برعکس. حق را باید از این دو جنبه دید:

۱- اساس حق بر پایه ایده ای خنثی شکل میگیرد و نه یک ایده راهنما. حق را با «ضرورت» زمانه تعریف میکنیم، نه با فرضیه یک «سعادت دیرینه». آنچه حق است باید به زندگی عینی (نه توهمی) امروز انسانها و خوشبختی آنها بازگردد. به عبارت دیگر حق برای زندگی ست، نه زندگی برای حق. زندگی نمی کنیم تا حق برقرار گردد، حق را برقرار میکنیم تا انسانها آزاد و خوشبخت زندگی

یافته آن، خارج از مدار متعهدین قسم خورده آن، غیر قابل قبول جلوه میکند، که باید از دایره یک دست و هماهنگی آن طرد گردد، و این به دو منظور: تصحیح یا نابودی!

رعایت حق و کرامت انسانی!

زندان در این جمهوری اسلامی هم بازداشتگاه است و هم کشتارگاه! میتوان دید که قانون اساسی جمهوری اسلامی بر «حق» و «کرامت و سعادت انسان پای میفشارد. لیکن پرسش آنجاست: آیا این ها در زندانهای ایران که به سلاخ خانه می مانند، رعایت میشوند. بی تردید نه. چرا؟ میگوییم: زیرا حق بر پایه مشروعیت ایدئولوژیک نظام دینی معنا یافته. یعنی پیش از حق، دین جای دارد و حق

نزدیک که میتواند گاه بگاه روند رژیم را تصحیح کند. برای بهبود خود، یک نظام منصف، «غیر» خود را لازم میدانند و چه بسا به آن بال و پر نیز بدهد. اما در یک نظام تک ساحتی، که یک نظام ایدئولوژیک است، تمامیت حاکم متشکل از عناصر خلل ناپذیر و خدشه ناپذیر و پیرو است. نظام جمهوری اسلامی، کم و بیش این گونه شکل گرفته است و یا حداقل تصور قدرت در این رژیم چنین بوده و هست. در این حکومت دین (یا برداشتی معین از دین) مرجع اصلی است و هرگونه «غیر» در درون و برای اندک زمان و برسم دوره ای و فرقه ای، قابل تحمل است، اما در بیرون، یعنی در خارج از گردونه صیقل

در سلاخ خانه‌های ایران حق، کرامت انسانی و سعادت انسان‌ها رعایت نمی‌شود!

کنند.

۲- آنچه حق است، تنها و نخست برپایه فرد، انسان و منافع وی استوار است. نمی‌توان به نام «حق» انسان را به دار آویخت....! این حق نخست متعلق به همانیست که اعدام می‌شود! در رژیم تمامیت خواه اسلامی، حق برای اسلام است نه انسان. و زندانها انبوه می‌شوند، اما نه برای دفاع از جان و شرف انسان، بلکه برای آنکه این جان و شرف فدای «حق» گردد. این «حق الهی» ست. این مفهوم حق برای حفظ نظام جنایت‌رآم شروع می‌داند. اما برعکس، مرکز سخن باید همیشه و هر جا بجای حکومت و الاهیت و ایده و ایدئولوژی، انسان باشد. در نظام چندگانه گرا و دموکراتیک، انسان مرکز است. براین پایه اصل باید حقوق شهروندی باشد. و اصل نظام شهروندی بر فرد و فردیت آزاد استوار است. پیش از زندان و زندانی و زندانبان، باید اندیشد که اگر در یک نظام، فرد به مرکز اصلی حیات آن بدل گردد، و حق او در همه جا و در هر لباسی، چه موافق و چه مخالف، رعایت گردد، زندانبان نمی‌تواند و اجازه ندارد که در پشت درهای بسته شکنجه کرده و خون بپا کند! براین اساس می‌توان و باید زندانی را نیز چون انسان دید و برای او و دفاع از حقوقش قوانین مشخصی را تدوین کرد و به آنها عمل نمود.

اصلاح مخالفان سیاسی؟!

گروهی از کودکان را تصور کنید مشغول بازی. آنها به گرد یکی جمع می‌شوند که اندکی متفاوت است: شاید یا چاق تر از بقیه است؟ یا عینک به چشم دارد یا اسم نامعمولی را یدک می‌کشد و یا هر چیز دیگری، و این بهانه ای میشود برای دست انداختن آن کودک تک افتاده. دورش حلقه می‌زنند و به او می‌خندند. تمسخرش می‌کنند. در ابتدا منتظر عکس العمل وی می‌شوند. هرچه وی بیشتر از تمسخرها بهراسد، حمله بی دریغ خنده‌ها آنها افزون می‌شود.... زمان می‌گذرد و بچه‌ها، بعد از تمسخر آن کودک تک افتاده می‌گویند: آخیش چه حالی کردیم!

این یک تخیله روانی ست که در بازی کودکان بسیار معمول است. تنها شرط ادامه آن قدرت است. اگر آن کودک مقاومت نشان بدهد، بچه‌ها ساکت می‌شوند.

زندانان هم همین احساس را دارد. ناظران

بهتر میدانند اما شاید با احتیاط بتوان گفت که در هنگام شکنجه دو عامل در ذهن زندانبان زنده است: یکی رهبر / دین و دیگری تخلیه روانی. برخی اعدام و شکنجه را تنها راه «اصلاح» مخالفین سیاسی دانسته‌اند. و اگر وی اصلاح نشد باید وی را به کشتارگاه مرگ ارسال کرد. بنابراین برخی از شکنجه‌گران، این کار را باخطر اعتقادشان به رهبری حکومت اسلامی و یادین می‌کنند. اما در مرحله ای در رابطه با زندانی، زندانبان بتدریج به لیاقت «فوق العاده» خود پی می‌برد. به قدرت افزونش و به ضعف مطلق زندانی. زندانی رادر پشت درهای بسته، به این یا آن سوی میکشد، وی را لگدمال می‌کند، اگر توانست و یا مایل بود وی را، چه مرد و چه زن، مورد تجاوز جنسی قرار می‌دهد. بسیاری از مشاهدات عینی در باره تجاوزات جنسی قابل دسترسی ست. در یکی از آنها، از نازنین صدیقی

میشنویم که وی تنها در یک روز پنج باز توسط ۳ مرد مورد تجاوز گروهی قرار گرفته است.

مقابله با زندانبان!

تجاوزگر، بیشتر از اینکه زندانی بی عمل است و با دستان بسته در برابر وی ظاهر شده است، احساس قدرت و لذت می‌کند. میتواند با او هر آنچه تمایل دارد انجام دهد. او را شکنجه‌کند. تا توان دارد بر سر او بکوبد، و به عبارتی خود را «تخلیه» کند.... بعد هم با صدای بلند بگوید: «اینها همه نماینده استکبار جهانی هستند». و در خفا ادامه دهد: «ولی خودمونیم، چه حالی کردیم»... که این همان ماجرای آن کودکان و لذت ناشی از به بازی گرفتن و تمسخر یکی از هم بازی هایشان است. ماجرای تخلیه روانی.

Manipulation

این لغت را «دست کاری» کردن ترجمه کرده

توهین، تحقیر، شکنجه، تجاوز جنسی، اعدام روحی و جنسی نوع برخورد رژیم با زندانیان است!



اند. اما معنای این لغت بیشتر از این بار دارد. یعنی بدل کردن فاعل عمل کننده به شی، تا آنجا که شخص از بی عملی و دستان بسته زندانی بهترین بهره را میبرد و به وی همچون شی، او بژه، «مفعول» مینگرد. زیرا اکنون هرآنچه فاعل می‌خواهد میتواند بدون هیچ اعتراضی بر «مفعول» پیاده کند. این منبع اصلی یک تخلیه روانی فوق العاده و منبع اصلی یک احساس لذت فراوان زندانبان است.

حال راه حل کدام است: اگر زندانی بی پناه، راه حلی بیاید و به مقاومت دست بزند، میزان قدر قدرتی رقیبش یعنی زندانبان اندکی، و یا گام به گام تحلیل می‌رود. تنها راه مقابله با زندانبان، مقاومت است.

توهین، تحقیر، شکنجه، تجاوز جنسی و سپس اعدام روحی و بلاخره اعدام. جمهوری اسلامی اینگونه به زندانی سیاسی برخورد کرده است. در این نظام غیر خودی همانا ساختار شکن و برانداز است. در اینجا دادگاه با درهای باز غالباً وجود ندارد، «محکوم» در ۲۴ ساعت اول تفهیم نمی‌شود و نمی‌داند به چه عنوانی بازداشت شده است، و در دادگاه غالباً هیئت منصفه وجود ندارد، و اگر وکیل هم در کار باشد، همواره بیم آن می‌رود که خود وکیل را هم به همراه «مجرم» زندانی کنند.

رهبران رژیم همواره هم وجود شکنجه، و هم وجود زندانی سیاسی را نفی کرده‌اند. محمود احمدی نژاد سرآمد آنها بود و محمد جواد ظریف نیز در مصاحبه اخیرش با روزنامه فرانسوی لوموند همین را باز اشاره کرد: «هیچ کس در ایران به دلایل سیاسی اعدام نشده است».

در فقدان حقوق مدنی، زندانی به موضوع قابل دست کاری بدل می‌شود. زندانی تبدیل می‌شود به انسانی بدون حقوق فردی یعنی حیوان. تبدیل می‌شود به جزء، اندک، ناقابل، طرد شدنی. ایرج مصداقی در آخرین کتابش (دوزخ بروی زمین) از این همه به عنوان «بربریت دینی» نام می‌برد. براستی حتی اگر بر فرض محال روزی دیگر هیچ انتقادی به این رژیم نداشته باشیم، «نمی‌توان از این بربریت دینی» از این «اختناق مقدس» گذشت! به عبارت دیگر رژیم اگر همه جامتحول گردد، زندانبانهای غیر قابل بخشش می‌ماند!

«ارنعوت» مقدس!

زنی که
معتقد بود:
«عشق»
خداست
فقیری
والا رتبه
و ملکه
خاکستر نشین



یادداشت‌های دیروز

دست‌نویس:

دکتر صدرالدین الهی

مرگی دیگر

هنوز مرکب یادداشتی که بر مرگ شاهزاده خانم دل‌ها - پرنسس دایانا - نوشته بودم خشک نشده بود که مرگی دیگر در رسید. اربابان صوتی و تصویری و تحریری به اشاره «رب النوع هشت پای سرمایه» بسیار کوشیدند تا این دو مرگ را به هم ببیوندند. شاید بیشتر به خاطر مبالغه شرم‌آوری که در مرگ اولی کرده بودند.

آنها مرگی را که «چند» آن - یعنی حدیث دلدادگی دوانسان - معلوم بود و «چون» آن - یعنی حدیث مرگ این هردو - هنوز معادله‌ای چند مجهوله است به صورت یک تعزیه جهانی درآوردند. همه اینان بامرگ مادر ترزا حکایت مقایسه‌ای

را پیش کشیدند که به قول این آمریکایی‌ها قیاس «سیب و پرتقال» بود. شباهت‌هایی را میان این دو متذکر شدند که خوش‌باوران دنیا را خوش‌آمدولی مارانه.

گفتند و نوشتند و اصرار ورزیدند که «آن شاهزاده خانم نیکوکار» به همان اندازه به مردم جهان عشق می‌ورزید و با همان لطف و مرحمت گرسنگان و برهنگان و بیماران را در آغوش می‌گرفت که این پیرزن کوچک اندام و چروکیده گوشه کلکته.

اما آیا به راستی میان «لیدی دایانا اسپنسر» اول زاده انگلیسی و عروس دربار «سنت جیمز» و «آگنس گونخاباجاخیو» دختر آن خانواده قدیمی اهل آلبانی - سرزمین ارنعوت ها (ارنعوت که ما در فارسی مفهوم چندان پسندیده‌ای از آن در ذهن نداریم، نام ترکی ساکنان منطقه‌ای از عثمانی قدیم است که امروز به نام آلبانی نامیده می‌شود و مردم

کوهستانی آن به سرسختی و پشتکار و کوشش معروفند) که به هنگام تولد (۱۹۱۰) مملکتش هنوز جزئی از امپراتوری «آل عثمان» بود، شباهتی هست؟

نه «خواهر ترزا» که در سال‌های آخر «مادر ترزا» خطابش می‌کردند - زود باشد که واتیکان دوم شورای کاردینال‌های کاتولیک به او عنوان ابدی ترزای مقدس را ارزانی دارد - از قماش دیگری بود.

او در شانزده سالگی به شهود و شعوری دست یافت که معروف است در چهل سالگی پرتوآن بردل‌های مستعد می‌تابد. او از زندگی راحت و مرفه اقلیم کوهستانی و باصفای خود که مراقبت مادر و دایه، در آن بستر آسایش گسترده بود چشم پوشید. به مادر و پدر گفت که برای راه بردن به دوست نباید که ناز پرورد تنعم شد.

راه افتاد و رفت و رفت و رفت تا به سرزمین

باستانی فقر و اندیشه رسید. به هندی که مستعمره پدران خانم دایانا بود. به هندی که گلیم منقش و رنگارنگ تاریخ آن را از تار فقر و پود صبر بافته اند. رفت و ماند.

در صومعه‌ای پای بر سر دنیا زد و چون رهبانیت در کیش او منع نشده بود راهبه شد. و چون عاشق بر آن بود که همه عالم از اوست ناگهان بانگ برداشت که: «عشق خداست». بی آن که به طور سینا برود، فریاد یافتم یافتم را سر داد و باخدای خود به راه افتاد. نه کتابی در دست و نه آئینی در مشیت، بل همه تن آئینه‌ای شد که عشق را در خود می‌یافت و به جهان‌بان می‌تافت.

در کوچه‌های پوشیده از گرسنگان، در زاغه‌های سرشار از بیماران دست شفا بخش عشق را دراز کرد و آغوش مهربان خدایی را به روی کودکان رها شده در سطل زباله و کنار کوچه گشود. جذامیان را که همه از آنان می

چریک های جنگلی با گل و رقص و فوتبال!

کوتاه درباره شاعر معرض روسی!

من عاشق فیدل کاسترو بودم اما افسوس
که او برای سرد کردن آتش این عشق از
هیچ کاری فروگذار نکرد!

در سال های خفقان و سکوت اتحاد جماهیر شوروی
سوسیالیستی، شاعری جوان پیدا شده بود که اشعار اعتراض آمیز
می سرود.

شعر اعتراض او شاید یکی از تکان دهنده گان پایه های کاخ نظام کشور
شورها بود. شعرهای او نه تنها در روسیه که در خارج هم چاپ می
شد و گاهی خیلی هم تند بود. با این همه حکومت نمی توانست با او
کاری بکند.

شعرهای این شاعران را ما - منظور همفکران هم نسل من است -
که از امپریالیزم و توتالیتاریسم به یک اندازه نفرت داشتیم - سخت
می پسندیدیم و هر جا می دیدیم، می خواندیم و اگر دستان می
رسید ترجمه و چاپ می کردیم و پیه وصله ضد خلقی بودن را به تن
می مالیدیم. اسم این شاعر «اوگنی اوتوچنگو» بود.

پس از فروپاشی شوروی و تحولات روسیه عکسش را دیدم چاق و پیر
شده بود. آن برق چشم ها را نداشت. در جایی به مناسبتی درباره
حال و روز روسیه امروز حرف هایی زده بود که نشان می داد فکرش
هم چنان راه می رود. «او تو چنگو» گفته بود:

● «دمکراسی روس» سخت کودخانه، خشن و ضد دمکراتیک است
و با همه این اشکالات باز به مراتب بهتر از توتالیتاریسم است.

● من عاشق «فیدل کاسترو» بودم اما افسوس که او برای سرد کردن
آتش این عشق از هیچ کاری فروگذار نکرد.

● «استالین» نابغه ای شیطان صفت و بد بود. «خروشچف»
بابابزرگ «گورباچف» است. «گورباچف» پدر قرن بیست و یکم
است. «یلتسین» نجات دهنده روسیه در ماه اوت ۱۹۹۱ است و
متأسفانه گورکن اتحاد جماهیر شوروی است. و ژنرال «لبد» آدمی
است با کیفیت و شریف که بختی ندارد. او از نظر روانی همچنان یک
نظامی است.



«لنین جنگلی» نایب فرمانده «کارلوس» که مانیفست انقلابی او را در
«لوموند دیپلماتیک» خواندیم روزی سربازان بی سلاح خود را توی
اتوبوس ریخت و روانه «مکزیکوسیتی» کرد. آنها که از زن و مرد
صورت خود را با کلاه اسکی پوشانده بودند، نزدیک سه هزار
کیلومتر از دل جنگل های جنوب مکزیک با ۱۲۵ اتوبوس به پایتخت
این کشور آمدند تا در طول راه به مردم مکزیک از خودشان،
مشکلاتشان، کج تابی های دولت و پیمان شکنی های حکومت
بگویند و درد دل کنند.

لنین جنگلی خود در جنگل ماند اما گفت که این ۱۱۰۰ زن و مرد را به
پایتخت می فرستد تا مردم بدانند آنها خرابکار، شورشی و آدمکش
نیستند. «سرخ پوستانی» هستند که در جنگل های اجدادی خود
با سخت ترین و ابتدایی ترین شرایط دست و پنجه نرم می کنند و
کسی به فکر آنها نیست. جنگلی ها در تمام مسیر خود با استقبال
مردم روبرو شدند و طی پنج روزی که در شهر مکزیکو اقامت داشتند،
شعر خواندند، نمایش دادند، رقصیدند و با بچه های دانشگاهی
فوتبال بازی کردند.

حکومت مکزیک که حالا دیگر متعلق به حزب واحدی نیست، از این
که «زاپاتیست» ها سر به راه و پابراه شده اند البته اظهار شادمانی کرد
اما باز یادآور شد که آنها تجزیه طلب هستند و به این جهت
خطرناکند و «زاپاتیست» ها در جواب اصرار ورزیدند که: آنها سرخ
پوست هستند و اهل مکزیک می باشند و فقط می خواهند که دولت
به وضع بد آنها برسد.

وزیر کشور مدعی شد که یکپارچگی مکزیک در خطر است و در
مقابل رئیس مجلس که رهبر اکثریت تازه است، قول داد که تا هفته
بعد موافقت نامه سال ۱۹۶۶ را که میان زاپاتیست ها و دولت امضا شده
به صورت قانونی در بیاورد و به مجلس تقدیم کند. زاپاتیست ها که در
آغاز از «عکس العمل» های احتمالی پلیس و دولت وحشت داشتند
و از هواداران خود حلقه زنجیری به دور خویش کشیده بودند، در روز
آخر ترس خود و «نظم چریکی» خویش را کنار گذاشتند و با مردم
قاطی شدند و در چمن استادیوم دانشگاه با بچه ها فوتبال بازی
کردند و یکی از آنها گفت: «من به چشم خود دیدم که مردم ما را
حمایت می کنند و فکر نمی کنند چون ما در جنگل زندگی می کنیم
«جنگلی و دیوانه ایم»! تصور می کنم ضد حمله اعتراضی فوتبال و
رقص نایب فرمانده «کارلوس» نوعی از اعتراض های مسالمت آمیز و
هوشیارانه همه مردم جهان در این قرن است. مثل اعتراض با رأی در
ایران و اعتراض با گل در لندن.

خانم «دایانا» هنوز چشم به جهان نگشوده
بود که «خواهر ترزا» مادر ترزا شد و انقلاب کرد.
برای انقلاب لازم نیست که تو تفنگ برداری و
به کوه بزنی، لازم نیست که کفش جفت کن
ابرقدرت ها بشوی. لازم نیست که به نام خدای
رحمن و رحیم خون مردمان را بر خاک بریزی.
مادر ترزا به مسیحیت کلیسا و دیر گفت من

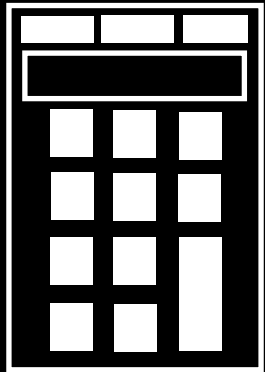
های گلین، آغوش مهربان و دست های
بخشنده اش را به روی تنگدستان گشود.
جامه اش از کتان ساده ای بود و سربندی که در
بند رنگ و نقش و نگارش نبود و نیز چندان از
عکس و عکاسی دل خوشی نداشت و چاپ
عکس را تظاهری می پنداشت خلاف مذهب
و عشق.

گریختند در کنار خود پناه داد و برایشان
شهرکی ساخت با کارگاه های نساجی که پارچه
پوشاک ساده او و یارانش را می بافتند. به جای
آن که بالباس های رنگارنگ و کلاه های قشنگ
در برابر دوربین عکاس ها فواره لبخند و محبت
را بگشاید و عکس های نیکوکارانه اش زیب و
زیور صفحات روزنامه ها شود، در تنگنای کلبه

عبادت یک تنه را باور ندارم. این زن ارنهوت
شاید هرگز نام خواهر بزرگترش «رابعه عدویه»
را نشنیده بود و نمیدانست که آن سوخته عشق
و اشتیاق و آن شیفته قرب و احتراق که بوده
است که از او چنین آورده اند:

رابعه، حسن (بصری) را سه چیز فرستاد: پاره

ورق بزنید



F.M. Razi

ACCOUNTING & TAX SERVICES - TAX INC.

خدمات حسابداری

و مالیاتی رازی

مدیریت: فریدون مهران رازی

Enrolled Agent

با بیش سی سال سابقه

در امور حسابداری و مالیاتی

- انجام کلیه امور حسابداری و دفترداری با استفاده از کامپیوتر
- ایجاد سیستم کامل حسابداری از طریق کامپیوتر
- تهیه و تنظیم گزارشهای مالی جهت استفاده مدیریت، بانکها و سایر مؤسسات اعتباری
- تهیه و تنظیم اظهارنامه مالیاتی مؤسسات و اشخاص
- محاسبه حقوق کارمندان و Pay Roll Tax
- ما مناسبترین قیمت ممکن را به شما ارائه خواهیم کرد

(818)301-8100

Fax: (818)301-8101

20501 Ventura Blvd., #160

Woodland Hills, CA 91364

EASY TIRE CENTER

فروش انواع لاستیک اتومبیل با قیمت مناسب

**7039 TOPANGA
CYN. BLVD., #C
CANOGA PARK
CA 91303**

Tel: 818-876-2675

818-835-9634



شتافت و پیش از دیدار از گور مادر به مسجدی رفت که «انور» خرابش کرده بود و او دستور از نو ساختن آن را داد و آسمان هافریاد زدند: «همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت». روزی که جثه کوچک او را هندیان به افتخار تمام در پرچم خود پیچیده و در میان میدان گذاشته بودند، از سرم گذشت که کاش این «ارنعت مقدس» آن بخش از حکایت منصور را خوانده بود و انقلابی دیگر در کلیسای کردوبه عشق معنی ازلی اش رامی داد:

درویشی از منصور پرسید که: «عشق چیست؟» گفت: «امروز بین و فردا و پس فردا». آن روزش بکشتند و دیگر روز بسوختند و سیم روز خاکسترش را به باد دادند یعنی: «عشق این است».

«ارنعت مقدس» اگر آن را خوانده بود و از کلیساکه معتقد است از خاک برآمده و در خاک شدیم وحشتی نداشت. حتمای گفت که بسوزانندش تا عشق که خداست با او پراکنده آفاق شود. هرچندکه بسیار دیده بود سوزاندن در کنار «گنگ» و به آب ریختن خاکسترها را.

ادای احترام به خفته ی همیشه بیدار او از نوع ادای احترام اشک و گل و اعتراض نبود که در لندن دیدیم. ادای احترام به فقیری والارتبه و ملکه ای خاکسترنشین بود. هندو و بودایی، مسلمان و یهودی از کتاب مذهبی خود برای او آیات آموزش خواندند و او از پیش آمرزیده ای بود که بر سر تابوتش جامه های رنگارنگ خدا که در هفتاد و دو رنگ ملت ها متجلی شده بود، بار دیگر یک رنگ به خود گرفت. رنگ آنچه که این «ارنعت مقدس» می خواست و دوست می داشت رنگ یکرنگی و بی رنگی خدا که عشق است.

من بخش بزرگی از این دانسته ها را مدیون بانوی هموطنی هستم که او را هرگز ندیده ام و به همت بلندش یکساعت زندگی مادر ترزا را که به صورت فیلمی آموزشی آموزنده درآمده، در تلویزیون ها به نمایش گذاشته شده است.

من به خانم «شیرین بذله» تهیه کننده، کارگردان و تدوینگر فیلم زندگینامه مادر ترزا که هموطن من است و به تصویر درآورنده زندگی این بنده خدای عاشق مهربان بخشنده، افتخار می کنم. خاصه که یکی از خویشتان نزدیک او برای من نقل کرد که:

«شیرین» گفت وقتی رفتم مادر ترزا را دیدم و فیلم را ساختم و آن همه بزرگی خدایی را در قامت کوچک او دیدم، بی اختیار خم شدم و دستش را بوسیدم.

به «شیرین بذله» حسودیم می شود که دست عشق را بوسیده است و ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

ای موم و سوزنی و موئی و گفت: چون موم باش که عالم را منور می دارد و خود می سوزد، و چون سوزن برهنه باش و پیوسته کار می کن و چون این هر دو خصلت به جای آوردی چون موی باش تا کارت باطل نشود.

و او عالمی را منور ساخت و خود سوخت و برهنه بود و پیوسته کار کرد و چون موی استواری ورزید تا پناه گاه های او در سراسر جهان مأمن خسته دلان شد.

واتیکان این ارنعت گردنکش را بناچار پذیرفت و پاپ پل ششم در سفر هند اتومبیلش را به او بخشید تا آمد و شد او آسان تر صورت گیرد. اما «زن بیداری» ها که سوار بر مرکب باور به انسان بود و عشق را با نام خدا در دست هایش به این سوی و آن سوی می برد، اتومبیل مجلل جانشین مسیح، این برهنه مصلوب را به لا تاری گذاشت تا اگر سنگانی چند را سیر و بیمارانی چند را درمان کند و خود در جائی گفت تصمیم دارم در زاغه ها و کوخ ها زندگی کنم تا معنی فقر را دریابم و چنین کرد و گردآلود فقر شد و با همت بلندش دامن از چشمه خورشید سرمایه و تنعم تر نکرد.

در برابر هندو و مسلمان آن چنان جبروتی ملکوتی از خود نشان داد که کوه خشم و جهل اینان، در برابر آفتاب صبر و حلم او آب شد.

یک روز با خود اندیشید که اهل کجاست و در جواب خبرنگاری که این را از او پرسیده بود به سادگی گفت: «من اهل دنیا هستم». جهان با همه بزرگی در میان دست های پرشمار او به گوی حقیر ناچیزی مبدل شد و خدای او که عشق بود در تمام جوی های جهان جاری گردید و آن همه کرامت که در کتاب ها به عارفان نسبت داده اند و ما باورمان نمی شود در او تجلی کرد. در آتش باران جنگ لبنان با قایقی کوچک و تنی چند در بیروت که از درو دیوارش گلوله می بارید، پیاده شد.

او را گفتند که ثعبان حرب دهان گشوده است. لب زیرین برفرش و لب زیرین برعرش جواب داد به لطف عشق که خداست رامش خواهیم کردن و هم در آن روز توپ ها از غرش باز ایستاد و گلوله ها در هوا سنگ شد و ترزا این ارنعت مقدس صدها طفل بی خانمان و از جنگ هراسیده را به چنگ و دندان گرفت و از معرکه به در شد.

آه خدایا چرا زبان پر از عشق و شور آن عطار نیشابور را به من نمی دهی تا تذکره این ولی روزگار خود را بنویسم و «ولی فقیه» را شرمند کنم؟

او در راه عشق تا آنجا رفت که وقتی مادرش در بستر مرگ آرزوی دیدار او را کرد و «انور خوجه» گذاشت که این دیدار صورت پذیرد، همین که «مائوی ارنعت» سقوط کرد به دیدار وطن



داریوش باقری

سراسر زمین را فرا گرفت.
انسان جدید فقط حدود ۴ ساعت
روی زمین بوده و طی همین یک
ساعت گذشته کشاورزی را کشف
کرده است!
بیش از یک دقیقه از عمر انقلاب
صنعتی نمی گذرد و حالا ببینید
انسان در این یک دقیقه چه بلایی بر
سر این بیچاره ی ۴۶ ساله آورده
است. اوطی ۴۰ دقیقه بیولوژیکی، از
این بهشت یک آشغالدانی کامل
ساخته است. او خودش را به نسبت
های سرسام آوری زیاد کرده، و نسل
۵۰۰ خانواده از جانداران را منقرض
کرده است.
سوخت های این سیاره را مال خود
کرده و همه را به یغما برده است و الان
هم مثل کودکی معصوم و بی تقصیر
ایستاده و به این حمله ی برق آسا
نگاه می کند؟!

نخواهد داشت. اما اگر بد پیش می رود، نگران
مباش، برای همیشه دوام نخواهد داشت.

دوست و الماس؟

● دوستهای قدیمی طلا هستند! دوستان جدید
الماس. اگر یک الماس به دست آوردی طلا را فراموش
نکن چون برای نگه داشتن الماس همیشه به پایه طلا
نیاز داری.

انتقاد نرم!

● انتقاد هم مانند باران، باید آنقدر نرم باشد، تا بدون
خراب کردن ریشه های آن فرد موجب رشد
اوشود...

موقتی و دائمی؟

● تمام چیزها در زندگی موقتی هستند اگر خوب پیش
می رود می توان از آن لذت برد، برای همیشه دوام



اگر سن زمین را فشرده کنیم...

الجهه تا همین یکسال پیش نبود!
یعنی زمین آنها را در سن ۴۵ سالگی
به چشم خود دید و تقریباً ۸ ماه پیش
پستانداران را به دنیا آورد.
در اوایل هفته ی پیش میمون های
آدم نما به آدمهای میمون نما تبدیل
شدند! آخر هفته گذشته دوران یخ

ندارد و درباره ی سال های میانی
زندگی او نیز اطلاعات کم و بیش
پراکنده ای داریم!
اما این را می دانیم که در سن ۴۲
سالگی، گیاهان و جنگل ها پدیدار
شده و شروع به رشد و نمو کرده اند.
اثری از دایناسورها و خزندگان عظیم

فقط تصور کنید که بتوانیم سن زمین
را که غیرقابل تصور است، فشرده
کنیم و هر صد میلیون سال آن را یک
سال در نظر بگیریم!
در این صورت کره زمین مانند فردی
۴۶ ساله خواهد بود! هیچ اطلاعی در
مورد هفت سال اول این فرد وجود

به قول ابن و آن

● به قول بابام: دیکتاتور اون بچه ی
دو ساله ست که بیست نفر مجبورند
به خاطر اون کارتون نگاه کنند.

● به قول دادیم:

- اگه خراعتما دبه نفس بعضی هارو
داشت الان سلطان جنگل بود...

● به قول لامارتین شاعر فرانسوی:

- تو را دوست دارم... بدون ان که
علتش را بدانم ... محبتی که علت
داشته باشد، یا احترام است یا ریا...

● به قول مارتین لوتر کینگ:

- گرفتن آزادی از مردمی که نمی
خواهند برده بمانند سخت است،
اما دادن آزادی به مردمی که می
خواهند برده بمانند سخت تر
است...!

● به قول مایکل اسکوفیلد:

همیشه منتظر اون تغییری باش که
می خوای توی دنیا ببینی.

● به قول زنده یاد «حسین پناهی»:

- تازه می فهمم بازی های کودکی
حکمت داشت مانند:

زooooooooوووو کشیدن که در واقع
تمرین روزهای نفس گیر زندگی بود.

● به قول چارلی چاپلین:

آموخته ام که خداوند همه چیز را در
یک روز نیافرید پس چه چیز باعث
شد که من بیاندیشم می توانم همه
چیز را در یک روز به دست بیاورم.

● به قول چارلی چاپلین:

شاید بتوانی کسی را که خواب است
بیدار کنی اما کسی که خود را به خواب
زده هرگز...!

● به قول «حسین پناهی»:

قطعا روزی صدایم را خواهی
شنید... روزی که نه صدا اهمیت دارد
نه روز.....

● به قول ارنستو چه گوارا:

دستم بوی گل می داد مرا به جرم
چیدن گل محکوم کردند... اما هیچ
کس فکر نکرد که شاید ... یک گل
کاشته باشم.

● به قول ژان پل سارتر:

از همه اندوهگین تر شخصی است
که از همه بیشتر می خندد!

● به قول مارک تواین:

آنجا که آزادی نیست، اگر رای دادن
چیزی را تغییر می داد، اجازه نمی
دادند که رای بدهید!

● به قول برتراند راسل:

مشکل دنیا این است، که احمق ها
کاملاً به خود یقین دارند، در حالی
که دانایان، سرشار از شک و تردیدند!

کدوم عروس، کدوم بله؟!؟

مسعود کیمیایی،...، اساتید برجسته تاتر، استاد رفیعی، مرحوم نعمت...
گر جی، شیر علی قصاب هنرمند، روح پر فتوح مرحومه مغفوره مرلین
مونرو، مرحوم مارلین دیتریش، مرحوم مغفور گری گوری پک و ... آری
میپذیرم که به پای این «اتلوی خبیث» بسوزم چوپروانه بر سر آتش!
عروس زیادی مؤمن: بسم... الرحمن الرحیم و به نستعین انه خیر ناصر و
معین... اعوذ با... منم شیطان رجیم یس و القرآن الحکیم.... الی آخر...
(و در آخر) نعم!

عروس فمنیست: یعنی چی؟ چه معنی داره همش ما بگیم بله... چقدر
زن باید توسری خور باشه چرا همش از ما سؤال می پرسن!... یه بار هم از
این مجسمه بلاهت (اشاره به داماد) پرسین!...؟

عروس عادی: با اجازه بزرگترها بله!

عروس لوس: بع.....له...!

عروس زیادی مؤدب: با اجازه پدرم، مادرم، برادرم، خواهرم، دایی جون،
عمه جون... زن عمو کو چیکه، نوه خاله عمه شکوه، اشکان کوچولو...
مرحوم زن آقا جان بزرگه، قدسی خانوم جون،..... بله

عروس خارج رفته: با پر میشن از گریت ترهای فامیل... آویس

عروس خجالتی: او هووم

عروس پاچه ورمالیده: به کوری چشم پدر شوهر و مادر شوهر و همه فک و
فامیل این بزغاله (اشاره به داماد) آره...!

عروس هنرمند: با اجازه تمامی اساتیدم، استاد رخشان بنی اعتماد، استاد



شیرین رضویان

یک دعا

مرا نگاه تو معنا کرد
ای نفس
ای تپش های بودن
هماره سرودن
مرا، نگاه تو معنا کرد
از زبان بی معنی،
روزهای تهی
شب های تباهی
سکوت، سردی، سیاهی،
چشمانت به نگاهی
به بی گناهی یک شمع
یک دعا
مرا به نور مبدل کرد.
مرا سرود تو آوا کرد
از پس زنجیر
خشکسالی کویر
لب دوختگی، سوختگی
مرا سرود تو آوا کرد
مرا نگاه تو معنا کرد.

عطش زدگان خون،
این قلب،
این هدف،

این قلب تکه تکه،
گردنکشان شب،
زه از کمانتان نگشایید.
شب در دل شماست،
غم در رگ من است،
چه بیمی.

پاک و برهنه،

در آستان سحر ایستاده ام،
باشد، سپیده تراود،
با او مرا چه تلخ پیامی است.

تا از افق سپیده تراود.

گویایی ام سکوت،
قلبم به سوی قبله
و دستم به سوی تست.

پاک و برهنه،
مانم به شمع نیم جانی،
در رهگذار باد،
تا از افق سپیده تراود.

با سینه ای لبالب خون ملامتی،

تا پر به خون
نشسته ی تیر دناستی،
اینک منم..



نصرت رحمانی

پاک و برهنه!

اینک منم،
در آستان سحر ایستاده،
پاک،

رضا فرمند

هنوز

هنوز صدایت را،
در نگاهت به یاد دارم!
هنوز صدایت را،
در سکوتت به یاد دارم!
هنوز...
هنوز کلمه های درشت
کتاب اکابر را می بینم
که بادت های
بی رمق حافظه ات،
از لای لای سبزی ها
و از میان دانه های
برنج و لوبیا و عدس
جدامی کردی!

دکتر پرویز خانلری

غم پایدار

هر چه با خود داشتم از من گریزان می رود
راحت دل می رود، دل می رود، جان می رود
بامدادان، خوشدلی عزم سفر بر بست و رفت
اینک امید از پیش زار و پریشان می رود

بام و روزن راست گویی پر گرفت از شوق راه
کوی و برزن می خزد بر خاک و پیچان می رود
باد را گویی سرود از دور می آید به گوش
زار می خواند به ره کاین می رود، کان می رود
می روم کز همد می پرسم نشان و اندر غمم
سایه پیشاپیش من افتان و خیزان می رود
هر چه گرد خویش می بینم وفاداری نماند
ای شب غم پایدار اکنون که جانان می رود





شوان کاوه

ثریا پاستور

با عشق، یک گل نیلوفر

آسمان، آبی رنگ
دل من، بی نیرنگ
همه جا زیبایی است
همه جا رویایی است
اشک شب‌نم بر گل
گل خنده بر لب
تو اگر دلتنگی
تو اگر بی تاب
پرده‌ی چشمانت را
بگشا بر دنیا
تو نمی بینی، حتی
مستی آن قمری را؟
تو نمی بینی حتی
آن تک گل زیبا را!

با باد بشتاب
نفسی تازه کن
از نسیم باور
بغل کن با عشق
یک گل نیلوفر

حسرت

کاش

شبیه تو بودم
بلند و بازیگوش
هر روز عابرانی تازه
نوازشم می کردند
ردیف شعرهای عاشقانه ام



محمد رضا مرعشی پور

نو صدا به کن

شک مکن
که اگر هنوز هم زنده بودم
تنها تو را می خواندم
ای زیباترین سروده‌ی آفرینش
اما دیر زمانی ست
که همچون شاعران مرده‌ی دیگر
به خاک ام سپرده اند
اینک تو صدایم کن
تو فریادم کن
ای زیباترین سروده‌ی آفرینش
صدای ات را بر گرده‌ی باد بنشان
و به جای جای این مرز پرگهر،
نثارش کن

هوشنگ ایرانی

نوار گمشده

آنگاه که کلام گفته شد،
راه به انتها رسید و ...
دندان‌های پوسیده فرو ریختند،
من بر خواهم خاست.
نوا گمشده ام را،
جست و جو خواهم کرد.
آنگاه که ابدیت،
بر لحظه‌ها پیشی گرفت،
شب فرار رسید،
من بار خواهم یافت و
راز را آشکار خواهم کرد.
آنگاه که رفتارها زدوده شد،
مرزها، نیستی پذیرفت.
پوشش‌ها بیهوده گردید،
من حریم را خواهم شکست و
درها را خواهم گشود.



صمد دانشمند

اطمینان

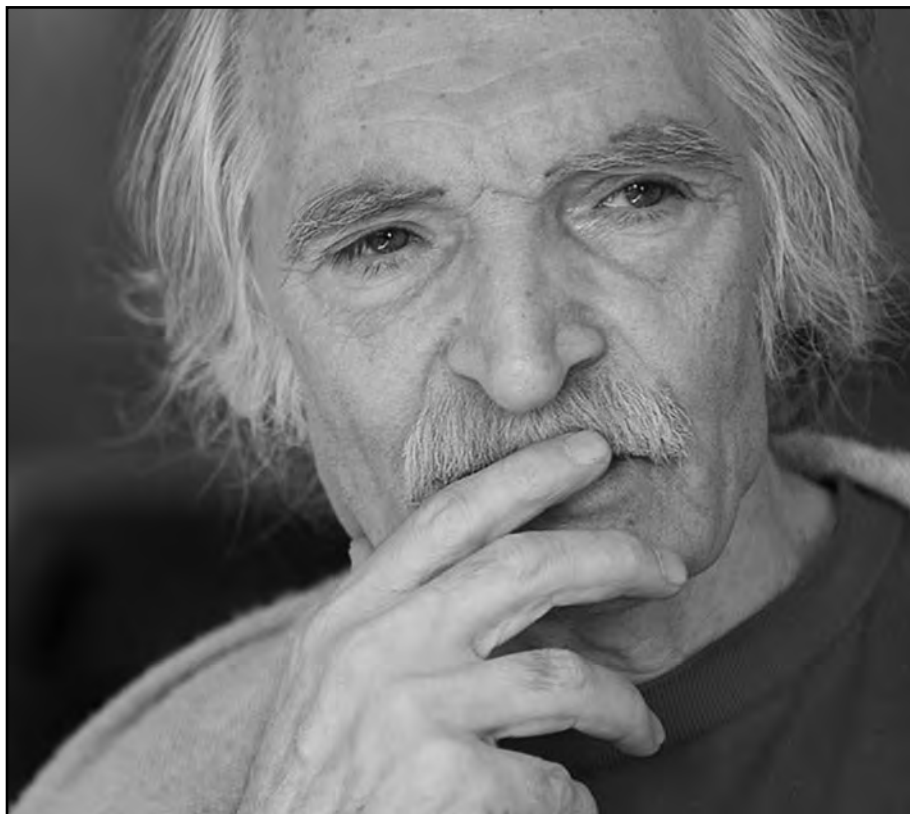
تو که نباشی خیابان،
سینه اش فراخ تر می شود
سیگار دیرتر به پایان می رسد
و من آرام تر قدم بر می دارم.



بیژن جلالی

در ابدیت

به یاد یک گمنام سال‌ها و قرن‌ها
که زمین را،
هیچ گاه دشمن نداشته است.
به یاد یک شب زنده دار
که خاطرات روز را،
همواره گرمی می داشته.
به یاد چشمان پرفروغی که
حجاب ابر و باران را،
در باغ ندریده.
به یاد تنهایی و شجاعت او
به یاد عشق غم‌انگیزی که چون:
درختان انبوه جنگل
بر روح و جسمش،
سایه داشته است.
به یاد دوستی بی پایان
و بخشش بی دریغ اوست،
که امروز من
درین شب بی پایان
با وجود همه‌ی غم‌ها
در ابدیت زمین
در ابدیت باغ
در ابدیت روزها و ساعت‌ها
در ابدیت مردم
در ابدیت تنهایی و عشق
راهی می جویم
و در خفتن و برخاستن خورشید
پیامی را طلب می کنم.



گفتگوی دو نویسنده از دو نسل متفاوت که تا به حال نخوانده اید: بزرگ علوی، محمود دولت آبادی

**در دوران گذشته نویسندگان مقیم ایران از اثرات
غمگین خفقان می گفتند ولی ادبیات ما یک سیر صعودی داشته است!**

اشاره: این خلاصه ای از گفتگوی بلندی است که قرار بود در سال ۱۳۵۸ شمسی منتشر شود که سال ها به تعویق افتاد و موکول به گفته های کوتاهی با عده ای از نویسندگان شد ولی با این وجود جناب دولت آبادی آن را کامل نکرد یا مادر خارج از کشور متوجه نشدیم. ولی همچنان ماند تا دوستی از تهران آن را برایمان فرستاد که برگزیده ای از آن را می خوانید.

● **دولت آبادی:** شما همه این سال ها در جریان ادبیات مکتوب ایرانی بودید؟
بزرگ علوی: در جریان کارهای شما نویسنده های مقیم ایران نبودم. در آلمان شرقی که بودم مجموعه ای از نویسندگان ایرانی چاپ

شده بود که مطالب زیادی درباره آنها نبود.
● **چرا درباره خودتان چیزی ننوشتید؟**
آقا بزرگ: باید وارد خصوصياتی می شدم که در دسر داشت و به قول معروف گذاشته بودم سرفرصت.
● **شما در ماجرای ۵۳ نفر در جریان مرگ دکتر ارانی بودید که با آمپول هوا او را کشتند!**
آقا بزرگ: به ارانی آمپول هوا نزدند. پزشک احمدی طبیب نبود. درس طبابت نخوانده بود. اما جواز طبابت داشت ما هر روز پزشک احمدی را که از جلوی ما می گذشت می دیدیم که به طرف بیمارستان می رفت. دکتر ارانی در زندان به مرض تیفوس مردود واقع

به او نرسیدند ولی من چیزهایی را به وسیله دوزندانی دیگر می رساندم.
● **شما با صادق هدایت خیلی حشر و نشر داشتید؟**
آقا بزرگ: ما تا سال ۱۳۳۱ که او خودکشی کرد زیاد همدیگر را می دیدیم. پس از مدتی افرادی دور او جمع شدند که من به شخصه زیاد از آنها خوشم نمی آمد.
● **با هدایت به کلی جدا شدید؟**
آقا بزرگ: نه جدایی نبود. دیگر هر شب پیش آنها نبودم. به اضافه این که من فعالیت سیاسی هم داشتم و نمی توانستم زیاد با آنها باشم.
● **این کارهای سیاسی روی کارتان اثر می**

گذاشت؟
آقا بزرگ: کم و بیش. در «نامه ها» بیشتر و «چشم هایش» البته نه آن طور که دکتر خانلری شرح داده که «چشم هایش» اول عشقی بود و بعد سیاسی شد. من احساس می کردم که یک مرد سیاسی نیستم. کارهایی که از دیگران به عنوان یک فرد سیاسی برمی آمد، از من بر نمی آمد. کار حزبی بلد نبود مثلاً اداره یک حوزه حزبی.
● **در دوره دوستی هدایت روابط شما گفتگو، خواندنی و نوشتنی بود.**
آقا بزرگ: بله کار ما همین بود که بیاییم و چیزهایی که نوشته بودیم برای هم بخوانیم. من و هدایت خیلی هم عقیده بودیم ولی من

رئالیسم انتقادی به غیر از رئالیسم سوسیالیستی است!

هیچگاه تحت تأثیر کارهای هدایت نبودم. ● ادبیات غرب روی شما به طور مسلم تأثیر داشت؟

آقا بزرگ: خیلی زیاد. هدایت مجله ادبی و هنری «نوول لیترر» را مشترک بود که برای او از پاریس می‌رسید و بعد از خواندن آن را به من می‌داد. هدایت خیلی اهل کتاب بود همیشه جدیدترین کتاب‌های چاپ پاریس را هر جوری بود تهیه می‌کرد و می‌خواند. او به «چخوف» و آثارش علاقه داشت. از خواندن متون قدیمی غافل نبود و به آنها علاقه داشت. عاشق و شیفته خیام بود. او یک خیام خاص، برای خودش داشت. از حافظ خوشش می‌آمد به ادبیات فلکلور و علاقه داشت.

● آیا صادق هدایت در آثارش قدری کم حوصلگی وجود نداشت؟

آقا بزرگ: در حالی که هدایت خیلی کار می‌کرد. خیلی عجیب. این نمی‌تواند محصول بی‌حوصلگی باشد.

● هدایت آن زمان کم خیلی کار کرده است. ولی بعضی وقت‌ها آدم احساس می‌کند که عبارات درون کتابش «الک» نشده است.

آقا بزرگ: بله این سبک او بود. او اینطور داستان‌هایش را می‌آورد و می‌خواند. من یادم می‌آید که «مینوی» خیلی ایراد می‌گرفت. «هدایت» آنقدر شیفته اصطلاحات محلی بود که گاهی جملات غلط به کار می‌برد و در کنار هم قرار می‌داد. ولی این دیگر خودش بود، البته این دلیل نمی‌شود که به ادبیات گذشته علاقه نداشت. من این را می‌خواستم بگویم که او به ادبیات مدرن اروپا کاملاً آشنا بود.

● او با چهره‌های دیگری آشنا بود؟

آقا بزرگ: بله در همان سال‌ها «هدایت» با «مسعود فرزاد» و «سعید نفیسی» آشنا بود. آنها با یکدیگر قوم و خویش بودند. عده‌ای از اهل قلم هم بودند که عده‌شان جمعاً هفت نفر بود و در هر مجله‌ای که درمی‌آمد اسم آن‌ها هم آنجا بود، اسمشان را گذاشته بودیم «ادبای سبعة»، آنها همه رجال ریش و سبیل دار بودند و ما هم جوجه‌هایی بودیم که می‌خواستیم سری توی سرها دریاوریم. به

مجالس ادبی آنها می‌رفتیم. یک روز صحبت می‌کردیم و اسم خودمان را به تقلید از «ادبای سبعة» گذاشتیم «ادبای ربعة» به هر حال من در مجله دنیا به اسم «فریدون ناخدا» مطلب می‌نوشتیم. در آن موقع چند مقاله راجع به هنر و داستان نوشتیم.

● تفاوت عظیمی بین روابط هنری بین هنرمندان دوره شما و الان (سال ۵۸) وجود دارد. آن تفاوت این است که حتی «اجتماعی‌ترین» هنرمندان ما کارشان را «تنها» انجام می‌دهند. شما قبلاً در حرف

هایتان گفتید که ما جمع می‌شدیم و از روابط خودتان با «هدایت» صحبت می‌کردید. اما برجسته‌ترین هنرمندان و نویسندگان بعد از ۳۲ ما تا امروز به تنهایی کار کرده‌اند، دقیقاً به تنهایی. منظورم این است که خفقانی که در اینجا بسیار ملموس بود. این خفقان مانع از به وجود آمدن ارتباط سالم بین نویسندگان شده، مثلاً من دلم می‌خواست که با دل سیر «احمد محمود» را ببینم، ولی تا حالا (۱۳۵۸ خورشیدی) نتوانسته‌ایم حتی نیم ساعت با هم حرف بزنیم. این هاست اثرات عجیب و غم‌انگیز و وحشتناک خفقان. ولی وقتی که می‌گویند «بزرگ علوی» خواهی نخواهی «صادق هدایت» و «فرزاد» و بقیه، یعنی اجتماع هنرمندان در یک عصر به ذهن می‌آیند. در حالی که الان اگر بگویند «احمد محمود»، یک نفر را می‌بینید که در گوشه‌ای ایستاده و کاری انجام می‌دهد. این جنبه روانی فشار شرایط است.

آقا بزرگ: من حرف‌های تو را قبول دارم. ولی با وجود اختناق ادبیات مادر آن زمان سیر صعودی داشته، اما نگفتم که به اوج رسیده، شاید اگر ادبیات ما در شرایط آزاد پرورش می‌یافت، کیفیتش فراتر از

این بود. اما من عقیده دارم که اختناق با همه این حال نتوانسته این سیر صعودی را سرکوب کند.

● در تاریخ ادبیات (که به زبان آلمانی) منتشر شده از چه چیزی صحبت کرده‌اید؟ آقا بزرگ: به علت علاقه، هر قصه‌ای را که جنبه انتقادی داشت در کتاب «تاریخ ادبیات ایران» چاپ می‌کردم. حتی در «نیمه راه بهشت» (۱۳۳۱) سعید نفیسی را هم ترجمه کردم. در صورتی که به نظر من این کار از لحاظ



بعد از مدتی، کسانی دور صادق هدایت جمع شدند که من از آنها زیاد خوشم نمی‌آمد!

ادبی یک پول سیاه هم ارزشی نداشت و حتی مهدی سهیلی هم این کار را کرده بود. من عقیده‌ام را راجع به نفیسی نوشتم و نمی‌دانستم که به او این قدر برخورد. بلافاصله نفیسی هم برداشت نوشت که علوی اصلاً نویسنده نیست و کارهایش یک پول سیاه هم ارزش ندارد.

● در یک کتاب دانشگاهی هم اثری چاپ می‌شد؟

آقا بزرگ: در کشورهای کمونیستی و بخصوص در شوروی هر چیزی که جنبه انتقادی داشت چاپ می‌کردند حتی در «نیمه راه بهشت» نفیسی. صرف نظر از این که این کار جنبه هنری داشت یا نداشت. اما این اولین دفعه است که من بعد از چند سال می‌بینم یک مجموعه قصه‌ی ایرانی در آلمان غربی به چاپ می‌رسد به نام «داستان نویسان دنیا». اروپایی‌ها اول جلوی هر کشور خط تیره می‌کشند و آن وقت راجع به آن کشور تحقیق می‌کنند. الان آن خط تیره به ایران رسیده است و این خودش نشان می‌دهد که داستان نویسی در ایران خیلی پیش رفته است.

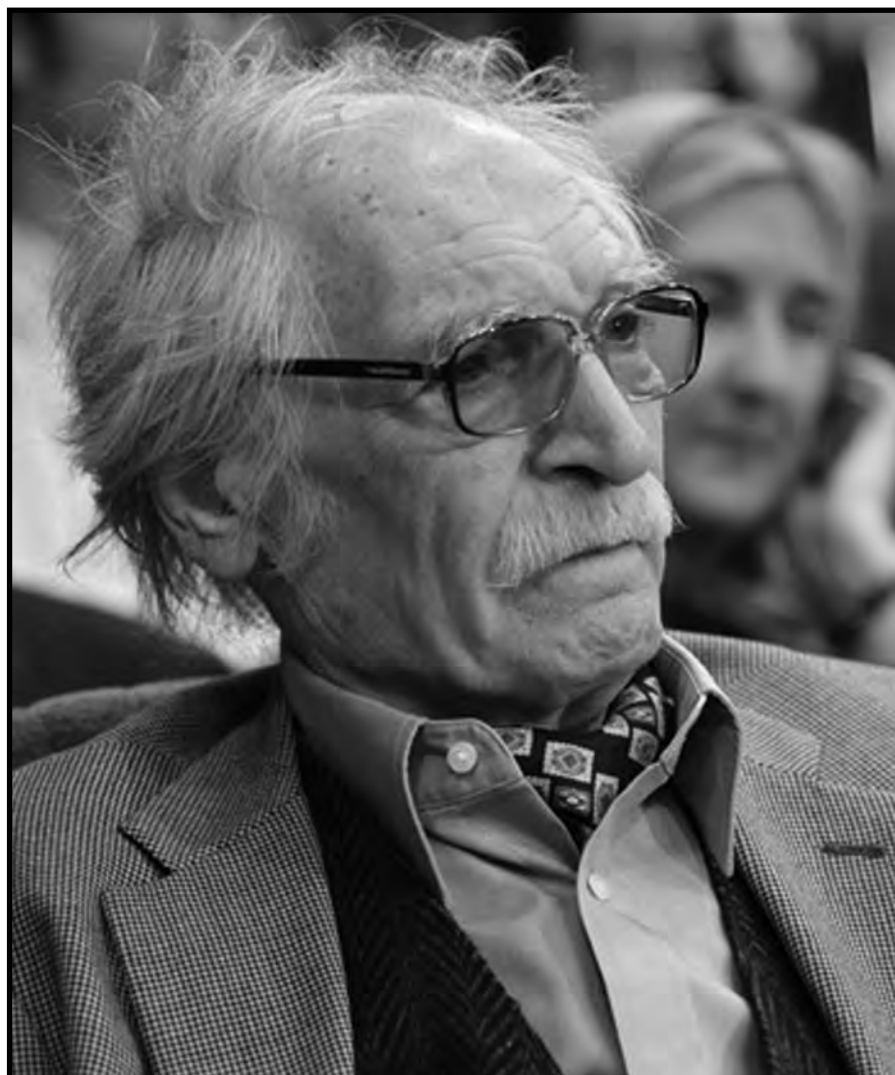
ش اگر ممکن است مقدار بیشتری در مورد وجه تمایز «رئالیسم» به معنای انتقادی و «رئالیسم» به معنای سوسیالیستی صحبت کنید. چون به هر حال من شما را به عنوان یکی از نمایندگان «رئالیسم اجتماعی» می‌شناسم.

آقا بزرگ: من این را قبول دارم که یک رئالیسم انتقادی داریم و یک رئالیسم سوسیالیستی.

● گمان می‌کنم که وجه سیاسی شما در زندگی اجتماعی‌ما باعث شده که آثار شما را جزو «رئالیسم سوسیالیستی» به

ورق بزنید

«ادبای سبعه» رجال ریش و سبیل دار بودند و ما جوان ترها به تقلید آنها «ادبای ربه» را درست کردیم!



حساب آورند. همانطور که شما اشاره کردید، مقصود از رئالیسم سوسیالیستی یک برش خاصی از تاریخ است که می بایستی زمینه هایش از نظر اقتصادی و سیاسی روشن شده باشد. و اصلاً اجتماع مربوط به خودش را دارد.

آقا بزرگ: بله. سال ها پیش پرویز صباد از من اجازه فیلمبرداری «گیله مرد» را گرفت. البته ما قرار گذاشتیم که فیلمنامه را به نظر من برساند، که بعداً برایم فرستاد. من در «گیله مرد» می خواستم که فئودالیسم را مطرح کنم. و مالک را که همه کاره است و ژاندارم که آلت دست مالک است. قدرت در دست مالک است. در اینجا یک نفر روستایی قیام می کند و یک نفر را می کشد. طبیعی است که این مرد مبارزه می کند ولی نمی تواند فاتح شود و تا موقعی که فئودالیسم وجود دارد، و تا موقعی که ژاندارم و مالک با هم همکاری می کنند رعیت نمی تواند پیروز شود.

● بنابراین ادبیات، الزاماً ادبیات مقاومت است. ولی هرچه ادبیات مقاومتی رئالیسم سوسیالیستی نمی شود.

آقا بزرگ: بله نمی تواند باشد. من معتقد نیستم که «قهرمانی» توصیف نشود، این همه داستان نوشته شده است؛ مثلاً همین «گاهواره بان» خودت. تمامی داستان ها از روی همین رقم نوشته شده است. حالا از مسئله «گیله مرد» دور نشویم. من نظرم این است که فئودالیسم حکومت می کند. قدرت در دست مالکین بزرگ است. ژاندارم هم در دست آنهاست و در اینجا یک نفر دهقان سعی می کند که این نظام را برهم زند. او نمی تواند که نظام فئودالیسم را به تنهایی برهم بزند. حالا می دانید که آقای صباد آن را به چه صورت در آورده بود؟ اگر آخر «گیله مرد» یادتان باشد. آقای صباد آمده و داستان را از لحاظ سینمایی (که به نظر من هم خوب پرداخته شده بود) بدین شکل پرورش داد، که کومه در اثر سیگار کشیدن آتش می گیرد، گילה مرد هر دو تا امنیت را می کشد و بعد فرار می کند.

هدایت در کارهایش نوعی بی حوصلگی دیده می شد!

● یعنی پایان خوش!

آقا بزرگ: شاید این داستان از لحاظ سینمایی جالب باشد.

● در چاپ! نه، این عامه پسند است. در حالی که به نظر شما «گیله مرد»، در «ادبیات مقاومت» و حتی «ادبیات انقلابی» که جهت سوسیالیستی دارد. تعبیرش با ادبیات رئالیسم سوسیالیستی متفاوت است. این است که خواننده باید از این شبهه بیرون آید که هر «ادبیات مترقی» الزاماً

«رئالیسم سوسیالیستی» نیست.

آقا بزرگ: البته در این معنا است که گورکی تعریف کرده است. گورکی خودش به نظر من هواخواه ادبیات انتقادی است. یعنی رئالیسم کریتیک. آن وقت مثل این است که بعد از انقلاب کبیر از او انتقاد شده است که تمام قهرمانان تو مقاومت می کنند ولی مظلوم هستند، یا کشته می شوند، یا مثلاً نفله می شوند و حالا موقعش رسیده که مقاوم تر بنویسی. که مثلاً «مادر» را نوشت.

● گورکی «مادر» را قبل از انقلاب نوشته است. آقا بزرگ: شاید، درست است. من نمی دانم که...

● «مادر» جزء ادبیات انقلابی است و به نظر من جزء ادبیات رئالیسم سوسیالیستی نیست. برای آن که آنجا نیز قهرمان های گورکی دچار فاجعه می شوند، همان طور که شما می گوئید، چرا که در برابر نظام قرار می گیرند.

آقا بزرگ: ولی در هر صورت این اصطلاح «رئالیسم سوسیالیستی» از گورکی است و او بیشتر دلش می خواست که داستان به مردم امید بدهد. یعنی همه قهرمان ها مظلوم واقع نشوند.

● به نظر من این مسائل یک وجه کاملاً سیاسی و تاریخی دارد. یعنی مادامی که قهرمانان و از جمله نویسنده در برابر سلطه نظام ستمگر قرار دارند، به اصطلاح رفتار و کردارشان می تواند «یک حالت طغیان» را پیدا کند. رئالیسم سوسیالیستی، «جنبه های مثبت» قهرمانان را در نظر دارد. و این مثبت گرایی زمانی امکان پذیر است که موجودیتش را نظام سوسیالیستی حراست کند یعنی مدافع هنرمند رئالیست سوسیالیست باشد. بنابراین وقتی شما می گوئید «گیله مرد» یک اثر رئالیستی سوسیالیستی نیست درست است. چرا که کارهای شما جزو ادبیات به اصطلاح پویای دوران ستمگری است، نه ادبیاتی که از طرف یک نظام جدید حمایت شده باشد.

آقا بزرگ: بله درست است، من معتقدم که در یک جامعه سوسیالیستی نه فقط مجاز، بلکه موجه است که قهرمانان جنبه مثبت داشته باشند.

● یا به عبارت دیگر الزامی نیست.

آقا بزرگ: بله جامعه سوسیالیستی هیچ وقت ایده آل نخواهد بود و جامعه در هر مرحله از تاریخ به این مسئله دچار است، بنابراین باید در یک جامعه ایده آل سوسیالیستی، رئالیسم سوسیالیستی حکمفرما باشد؟

● نه الزاماً! چون این «باید» در دوران استالین با شکست مواجه شد. شما که بهتر در جریان قرار دارید. استالین «باید» را بر ادبیات حاکم کرد و ادبیات را کد شد. یعنی پویایی خودش را از دست داد، پس الزامی نیست.



نسل جدید جنبش زنان ایران!

تجارب ارزشمند زنان در مبارزات گذشته‌اشان می‌تواند بسیار راهگشای امروز باشد!

پروین بختیارنژاد تحلیل‌گر مسایل جامعه ایران

حقوق‌های انسانی!

● واژه حقوق بشر از اواسط دهه ۷۰ آرام آرام وارد ادبیات سیاسی مردم ایران شد و توجه اقشار تحصیل کرده را جلب کرد و در پی آن حقوق زنان، حقوق کودکان، حقوق اقلیتهای دینی، تنوع و تکثر ایده‌های سیاسی و فرهنگی مورد توجه قرار گرفت. آنها به این نکته مهم دست یافته بودند که آزادی و دموکراسی دو آرمان بزرگ بشری است که باید همزمان در یک جامعه متولد شود و برای رسیدن به این اهداف مهم بهتر است به نقد جدی ایده‌های مطلق‌اندیشانه که در دهه ۶۰ جز جنگ و برادر کشی ره آورد دیگری در

برداشت، پردازند و نیز با پشت کردن به هر روش انقلابی به اصلاح عرصه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی با شیوه‌ای گام به گام به تعمیر و مرمت این حوزه‌ها روی آورند.

توجه به حقوق زنان!

● اتفاق دیگری که در دهه‌ی ۷۰ در ایران رخ داد این بود که زنان نیز سازهای مستقل از مردان را کوک کردند. چهره‌های مختلف فعالین زن یکی پس از دیگری در جامعه ظاهر شدند و به طرح مطالبات خاص زنان پرداختند. این مطالبات، بر خلاف خواسته‌های انقلابی زنان در دهه‌ی ۵۰ و ۶۰ ایران که کلی و توسط مردان تدوین شده بود و زنان بیشتر نقش مبلغین آن ایده‌ها را داشتند، توسط زنان تدوین و از بحثهای کلی خارج شد و با خواسته‌های روزمره زنان سروکار پیدا کرد. آن خواسته‌ها آنقدر جزئی و قابل لمس بود که با طرح آن حتی زنان کم‌سواد و بی‌سواد نیز با آن همدلی داشتند.

● بسیاری از فعالین زن اقدام به تاسیس نهادهای غیر دولتی فرهنگی، زیست محیطی و اجتماعی کردند. آنها با شناختی که از جامعه ایران داشتند به این نکته مهم رسیده بودند که برای رسیدن به اهداف بزرگ باید آن را به هدفهای کوچکتر تقسیم کرد و با دست‌یابی گام به گام به سمت هدف دیگر گام برداشت.

زنان تحت تبعیض!

● فعالین زن در دهه ۷۰ به دلیل آنکه زنان را تحت تبعیض، سلطه و خشونت، (چه در جامعه و چه در خانواده) می‌دیدند، به فعالیت بر علیه تبعیض، سلطه و خشونت پرداختند. آنان همچنین خواهان حقوق و شرایط برابر با مردان بودند و بدلیل داشتن دغدغه برابری جنسیتی و تجربه سالها دوری اقشار مختلف زنان، آمادگی بیشتری برای گفتگو، ائتلاف و همگرایی با گروه‌های مختلف زنان، بدون در نظر گرفتن ایدئولوژی و گذشته فکری هم

داشتند؛ کاری که مردان با تاخیر بیش از دوده، حاضر به انجام آن شدند.

● زنان در دهه ۷۰ و نیز ۸۰ با طرح گفتمان پرهیز از خشونت، همزیستی مسالمت آمیز زنان و مردان در خانواده و جامعه، شهروندان را به صلح در سایه برابری جایگاه زنان با مردان دعوت کردند و توانستند جامعه را از کلی‌گویی بطرف طرح ایده‌های مشخص برابری خواهانه خود بکشانند. زنان برای این رسیدن به این خواست بحرانهای متعددی را از سر گذرانده‌اند که در این نوشتار تلاش می‌شود به اجمال به آنها پرداخته شود؛ بحرانهای دیروز و امروز جنبش زنان.

بحران‌های جنبش زنان!

● از سالهای آغازین دهه ۷۰ اولین بحرانی که زنان آن را پشت سر گذاشتند، بحران مشروعیت مطالبات‌شان بود. این مشروعیت نه فقط از جانب مسئولین و صاحب‌منصبان دولتی، بلکه از سوی افراد روشنفکر، فعالین و رق‌بزنید

زنان معتدل توانستند مسایل و دغدغه‌های خود را به افکار عمومی جامعه منتقل کنند!

طیف میانه رو جنبش زنان بر همان ایده اشتراکات حداقلی و خواسته‌های حداقلی زنان که در اولین نشستهای سالهای ۷۶ که در جلسات متعدد بر آن تاکید کردند، همچنان پایبند هستند.

مطالبات زنان و جامعه!

● کلام آخر اینکه پس از گذشت دو دهه سخت بر فعالین جنبش زنان در ایران، این نکته مهم ثابت شده که پیشروی یا توقف فعالیت جنبش زنان مانند دیگر جنبشهای اجتماعی ایران همچون جنبش دانشجویی، جریانات سندیکایی، اقوام، اقلیتهای قومی و زبانی همه و همه با فضای سیاسی ایران ارتباط تنگاتنگی دارد. به همین دلیل است که فعالین جنبش زنان در داخل کشور با یک دست پرچم مطالبات زنان را در دست دارند و با دستی دیگر پرچم مطالبات عموم جامعه را.

تجارب ارزشمند مبارزان!

ط دیگر آنکه با مطالعه اجمالی تاریخچه جنبشهای فمینیستی در غرب، دو نحله رادیکال و میانه رو همواره در آن جوامع هم وجود داشته اند. در نتیجه نباید وجود این دو گرایش در جنبش زنان را بسان فاجعه ای تلقی کرد و برای آن به سوگواری نشست، که اتفاقا به نظر من آنها نیز پس از مدتی فعالیت می توانند تجربیات ارزشمندی را به جنبش زنان ایران منتقل کنند. تجربه فعالیت این دو نحله از فعالین زنان، با توجه به شرایط فرهنگی، اجتماعی و سیاسی ایران، برای نسل جوان زنان که خواهان جایگاه برابر با مردان هستند و تبعیض و خشونت را تاب نمی آورند، می تواند برای نسل جدید جنبش زنان بسیار راهگشا باشد، با این پیش شرط که دیالوگی جدی و دوستانه بین این دو نحله از جنبش زنان برقرار شود.

برابری جنسیتی، جذب و درکنار هم قرار گرفتن طیفهای مختلف فکری و سیاسی زنان است و آنان بر همین محور نیز به فعالیت خود ادامه داده اند.

بحران امروز جنبش زنان!

● مطالعه روند کلی جنبش زنان به ما نشان میدهد که با در نظر گرفتن فرازو فرودهای پیش آمده برای فعالین زن، چه در داخل و چه در خارج از ایران، بحران امروز جنبش زنان، بحران پروژه های متولد نشده است. بحران هدف های متعدد و گاه متضاد با هم است، بحران راهبردهای متفاوت بین نحله های متعدد زنان است که در نهایت این بحران های متعدد کار مشترک زنان را به حاشیه رانده و پروژه های جمعی آنان، خصوصا در خارج از کشور را به پروژه های فردی تبدیل کرده است.

بحران هدفهای متعدد را میتوان اینطور توضیح داد که نحله رادیکال جنبش زنان رسیدن به برابری جنسیتی و تغییر قوانین را جز در زیر و رو شدن نظام سیاسی ایران نمی داند و نکته ای که بسیاری از آنها بر آن تاکید دارند، شکستن تابوهای مختلف فرهنگی است.

● در حالی که گروههای میانه رو زنان همچنان بر رویه ی اصلاح فرهنگ و قوانین تاکید دارند. نحله رادیکال جز با افرادی که مانند آنها فکر میکنند حاضر به کار و فعالیت نیستند در حالی که نحله میانه رو زنان حاضر به همکاری با هر کسی هست که آماده باشد یک قدم بسوی برابری جنسیتی و تغییر قوانین قدم بردارد.

بحران راهبرد، با این توضیح که بخشی از طیف رادیکال جنبش زنان به خط کشی های ایدئولوژیک دهه ۶۰ بازگشت کرده، در حالی که

سرخوردگی و یاس از هر تغییری شدند. تشکیل کمپین و آغاز فعالیتهای آن با نوعی امید به آینده و امید به تغییر شکل گرفته بود، اما سرکوب و بازداشتهای مکرر و متعدد و بعضا طولانی امید تغییر را به ناامیدی و یاس تبدیل نمود.

گرایش به نیروهای سیاسی رادیکال!

● فشار نیروهای امنیتی به عناوین مختلف و بسته شدن فضای سیاسی و اجتماعی ایران با روی کار آمدن محمود احمدی نژاد و عدم امکان هر نوع فعالیتی برای زنان، برخی از آنان را به این نتیجه رساند که باید از ایران خارج شوند و در خارج از ایران امکان فعالیت برای آنان مهیاتر است. در نتیجه تعدادی از نیروهای موثر و محوری از ایران خارج شدند. نا گفته نماند که گروههای اولیه فعالین زن که از ایران خارج شدند، کسانی بودند که ناامید از هر تغییری به نفع زنان بودند. در نتیجه در بدو ورود به کشورهای اروپایی و قرار گرفتن در فضای باز سیاسی به سمت نیروهای سیاسی رادیکال گرایش پیدا کردند.

● لازم به ذکر است که فعالین زنان با گرایش رادیکال را نیز به دو گروه میتوان تقسیم کرد. گروه اول کسانی هستند که دارای پیشینه ای مبنی بر گرایش به ایدئولوژی خاصی بودند که در دهه ۶۰ بابت آن سالها زندان را تحمل کرده و یا برخی از آنها حتی عزیزان خود را از دست داده بودند و آنها پس از خروج از ایران و قرار گرفتن در فضای باز سیاسی خارج از کشور، به جایگاه ایدئولوژیک خود رجعت کردند. گروه دوم نیز کسانی هستند که بدون داشتن سابقه فعالیت با گروه خاص سیاسی یا گرایش به ایدئولوژی خاصی به گروههای سیاسی رادیکال گرایش پیدا کردند.

دغدغه های زنان معتدل!

● اما طیف میانه رو فعالین زن در داخل ایران همچنان بر همان راهبردهایی که طی دو دهه فعالیت توانستند مسائل و دغدغه های خود را به افکار عمومی جامعه منتقل کنند و حق خود را در عرصه های مختلف ذره ذره از یک حکومت مذهبی و از یک فرهنگ مرد محور بگیرند، تاکید دارند. آنها بیشترین تلاش خود را صرف زیر و رو کردن بنیانهای فرهنگی کرده اند، چرا که به دفعات مختلف به آنها ثابت شده زمانی قوانین به نفع زنان تغییر می کند که فرهنگ جامعه نیز دچار تغییر و تحول شده باشد.

طیف میانه رو زنان، به تجربه دریافته اند که یکی از راهبردهای موثر برای فراگیر شدن ایده

سیاسی و حتی اجتماعی نیز برسمیت شناخته نمی شد. آنها ایده های زنان را ایده هایی لوکس، غیر ضروری، افراطی و تحت تاثیر ایده های غربی می پنداشتند. در واقع دهه ۷۰ برای زنان، دهه خود بیداری و اثبات حقانیت خواسته ها و مطالبات بود.

برابری جنسیتی!

● در آن سالها فعالین زن تلاش کردند که واژه برابری جنسیتی و مهمتر از همه واژه فمینیسم را وارد گفتمان جامعه مرد سالارانه ایران کنند، به اقشار و گروههای مختلف مردم بشناسانند و به عموم مردم ثابت کنند که زنان، هم در خانواده و هم در جامعه، تحت تبعیض و انواع خشونت قرار دارند. نشستها، سمینارها و کارگاههای آموزشی بسیاری در این جهت برگزار شد و تلاش بر این بود که به عنوان مثال خشونت جنسی، خشونت اقتصادی و سایر ابعاد آشکار و پنهان خشونت را به جامعه بشناسانند، افکار عمومی را نسبت به شرایط خشونت بار و تبعیض آلود زنان حساس کنند و عدم برخورداری زنان از حقوق طبیعی را به یک مسئله جدی اجتماعی تبدیل کنند.

دوری ناهمزمانی!

● گروههای مختلف زنان که به دلایل متعدد و مختلف، سالها پراکندگی و دوری از یکدیگر را پشت سر گذاشته بودند و آن پراکندگی بدلائل ایدئولوژیک و اختلافات سیاسی، آنها را دچار دوری و ناهمزمانی از هم کرده بود، در دهه ۷۰ مجددا در کنار هم قرار گرفتند و بنای پروژه های مشترک، با اهداف خاص مربوط به زنان را پایه گذاری کردند.

حقوق قابل لمس!

● فعالین زن علیرغم اینکه از ایده های کلی، بزرگ و دست نیافتنی دور شده بودند و اهداف و خواسته هایشان زمینی و دست یافتنی و قابل لمس شده بود، اما همچنان به سمت پروژه های بزرگ حرکت می کردند. مطالعه سیر فعالیت زنان از سال ۷۶ تا سال ۸۸ ثابت می کند که در آن سالها تناقضی بین اهداف و راهبردهای فعالین زن وجود داشت. بیشتر فعالین زن در پی برپایی کمپین های متعدد بودند و به سمت پروژه های کوچک کمتر تمایل داشتند و شاید پس از دو دهه مجددا به انجام پروژه های محدود و مشخص حرکت کردند.

سرکوب به هر بهانه ای!

● پس از تشکیل کمپین یک میلیون امضا و بازداشت گسترده فعالین زن و سرکوب آنان به هر بهانه ای، برخی از آنها به نوعی دچار

تسلط

سرور بسیار ارجمند دکتر حشمت شهریاری

آگاهی از مرگ برادر ارجمندتان «منوچهر شهریاری» به راستی مرا تکان داد. خود را با شما فرهیخته ی ارجمند، همدرد می دانم و آرزو مندم که چهره ی دوست داشتنی تان را دیگر و هرگز غبار اندوهی نپوشاند.

ناصر انقطاع



برای سال های ۱۹۴۷ تا ۱۹۵۱ ریختند که «طرح بازسازی اروپا» نام گرفت و پس از آن، «سازمان همکاری اقتصادی اروپا» برای اجرای آن طرح به وجود آمد.

بلوک شرق Eastern Bloc

این بلوک متشکل از کشورهایی بود که به طور کلی از لحاظ سیاسی و اجتماعی دارای یک مسلک بوده و از نظام سوسیالیستی پیروی می کردند. زمانی اتحاد شوروی، آلبانی، لهستان، چکسلواکی، رومانی، یوگسلاوی، مجارستان، بلغارستان و آلمان شرقی در قاره اروپا، کره شمالی و ویتنام در قاره آسیا و کوبا در قاره آمریکا در زمره بلوک فوق به شمار می رفتند.

بلوک غرب Western Bloc

به کشورهای آمریکا و غرب اروپا گفته می شود که دارای نظام های سرمایه داری بوده و اغلب آنها عضو سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) هستند. این کشورها غالباً در برابر بلوک شرق سیاست واحدی را طرح ریزی می کردند و حالا متحدند (ناتو).

بویارها Boyars

اصطلاحی است روسی که به طبقه نجبای روسیه در قرن یازدهم میلادی اطلاق می شود. در قرون پانزده و شانزده میلادی با پیوستن غلامان و بردگان بومی به این طبقه، بویارها تا حد یک طبقه معمولی نزول کردند. در قرن هجدهم این اختلاط به قدری شدید بود که تمیز دادن نجبا از بردگان تقریباً غیرممکن بود، چرا که بویارها خود نیز دست به انجام کارهای خدماتی می زدند.

بیانیه راسل - اینشتین (۱۹۵۷)
Russell - Einstein Manifesto
این بیانیه که پیش نویس آن توسط برتراند راسل فیلسوف معروف انگلیسی به رشته تحریر درآمد و آلبرت اینشتین فیزیک دان شهیر پای آن را امضا کرد، در گردهمایی «پوگواش» کانادا صادر شد. در این



فرهنگ اصطلاحات سیاسی

ثبات بحران

Crisis Stability

به طور کلی به مفهوم قابلیت یک نظام در تحمل فشار و پرهیز از ایجاد آشفتگی اطلاق می شود. به معنای اخص نمایانگر توانایی یک سیستم نظامی برای باقی ماندن تحت کنترل سیاسی حتی در شرایطی است که «تصمیم گیرندگان» احتمال وقوع جنگ را از نظر دور نمی دارند.

برنامه اصل چهار

Point Four Program

به طرحی گفته می شود که از سوی هری ترومن (۱۹۷۲ - ۱۸۸۴) سی و سومین رئیس جمهور آمریکا برای ارسال کمک های فنی به کشورهای عقب افتاده ارائه گردید. اصطلاح مذکور از آن رو «اصل چهار» نامیده شد که بند چهارم نطق افتتاحیه ریاست جمهوری وی را تشکیل می داد (ژانویه ۱۹۴۹). برنامه اصل چهار به نفوذ بیش از پیش آمریکا در

ایشان باشد، و نیز ممکن است بیانیه بروز یک جنگ اتمی و اهمیت جلوگیری از آن، مردم و دولت های جهان به «دگراندیشی» فراخوانده شدند. متفکران سیاست خارجی شوروی با عاریت گرفتن عبارت اخیر «تفکر جدید» را در راهبردهای خود مورد استفاده قرار دادند.

بی طرفی مسلحانه

Armed Neutrality

این اصطلاح به خط مشی های یک دولت در زمان جنگ و یا یک بحران بین المللی اطلاق می شود. بدین معنا که در صورت بروز چنین بحرانی دولت بی طرف سعی می کند تا از درگیری عملی نیروهای مسلح خود در مسئله اجتناب ورزد. معهذ این حق را برای خود محفوظ نگاه می دارد تا در موارد مقتضی از منابع و تمامیت ارضی خود در برابر دولت های متحارب به دفاع برخیزد.

غلامرضا علی بابایی

بیانیه ضمن گوشزد کردن خطر بزرگ بروز یک جنگ اتمی و اهمیت جلوگیری از آن، مردم و دولت های جهان به «دگراندیشی» فراخوانده شدند. متفکران سیاست خارجی شوروی با عاریت گرفتن عبارت اخیر «تفکر جدید» را در راهبردهای خود مورد استفاده قرار دادند.

بیانیه مشترک

Joint Declaration

سندی است که دولتی به منظور روشن کردن خط مشی سیاسی خود در موضوعی خاص یا توضیح جریانی به خصوص یا بی اثر کردن اظهارات مخالفین صادر می کند. ممکن است بیانیه در حکم قراردادی بین دو یا چند دولت و حاوی نظرات و خواسته ها و تصمیمات مشترک

تریبون آزاد تریبون آزاد تریبون آزاد

چگونه در گودال مذهب و خرافات سقوط کردیم؟!

دو سال پیش از انقلاب اسلامی در ایران کارشناسان آمریکایی راه‌های جلوگیری از پیشرفت اقتصادی و سیاسی و تجزیه ایران را بررسی می‌کردند و هنوز هم دچار این مایخولیا هستند!

اشاره ای به دوستان عزیزی که برای ما مقاله ارسال می‌دارند: عزیزان گرامی ۳۵ سال است که همه ما از سیر تا پیاز حکومت جبار اسلامی را شناخته ایم، لمس کرده ایم و با گوشت و استخوان زجر چنین رژیمی را کشیده ایم، از اعدام‌های هولناک روی پشت بام اقامتگاه امام تا گودال‌های وسیعی که انبوه فرزندان ایران را در زیر خروارها خاک پنهان کرده است تا جنازه‌های پویشیده بماند. ما شاهد سرقت‌هایی از خزانه ملت بوده ایم که در طول تاریخ بی سابقه بوده. هم‌اکنون شاهدان زنده ای، در خانواده‌ها در وضعی هولناک به سر می‌برند که شکنجه دیده و مورد تجاوز قرار گرفته اند و بسیار هم شنیده ایم و خوانده ایم که چه بر سر ملت ما آمده است. اکنون ذکر مصائب نه این که تکرار نشدنی باشد ولی سمت و سوی سخن ما باید در طریق ادبیات مقاومت، مبارزه، چگونگی رویارویی علمی، روحی و فیزیکی ما با چنین رژیمی باشد. حتماً نیز واقعیات روز را بنویسیم و کوتاه تر حرفمان را بنویسیم و فرصت را از دست ندهیم.



دکتر نوشیروان حاتم
تورنتو - کانادا

امید خدا را کرده ایم، کورش بزرگ و فردوسی بزرگ را از یاد برده ایم و امروزه تبدیل به کالدهای بیجان و مرده‌های متحرک شده ایم، نظریه‌های گوناگون صادر می‌کنیم تا بی توجهی و بی تفاوتی خودمان را توجیه کنیم. همگی بخوبی میدانیم که مشکل اصلی نگاه بی تفاوت ما و عادی شدن تجاوز به وجود یک انسان و عادت به زندگی کردن در جوار خشونت متجاوزین است.

ملتی که برای همیشه تاریخ خداشناس‌ترین مردمان روزگار بوده‌اند، هرگز سنگ پرست و بت پرست نبودند، از هزاران سال پیش گوشت حیوانات مرده را نمی‌خوردند، انسانها را گردن نمی‌زدند و در گویش پارسی زن و مرد را بطور مساوی او خطاب می‌کردند و شهادت بانوان را برابر با مردان می‌دانستند. بانوان ایران از دیدگاه زرتشت بزرگ و فرهنگ والای ایران زیباترین مهرآفرینان و

تل‌آویو» در ۱۸ ژانویه ۱۹۹۹ در رابطه با نقش ایران در تاریخ و تاثیر آن بر تمدن جهان سخنرانی می‌کرد، گفت: «در دو هزار سال گذشته هیچ یک از قدرتهای خارجی، کشورگشائی و یا نیروی مهاجم نتوانسته‌اند بر زبان و فرهنگ ایران اثرات بنیادی بگذارد، که این یکی از نشانه‌های فرهنگ برتر ایران است و اینکه فرهنگ برتر همیشه در جهان بر فرهنگ فروتر چیرگی یافته است.»

او نگران این بود اگر کشور با فرهنگ ایران چند دهه دیگر با اقتصاد شکوفا ادامه یابد، تمام کشورهای خاورمیانه را جذب و کنترل خاورمیانه را بدست خواهد گرفت.

هنگامیکه فردی بر ضد ملت و فرهنگ بزرگ ایران چنین گستاخانه در رسانه‌های گروهی جهان به سخن پرآکنی می‌پردازد، نشانی دردناک از آن دارد که ماملت ایران، فرهنگ و تمدن خود را به

اینکه قهرمانان راستین خودشان را بینند و بشناسند، و در چنین شرایطی است که بیگانگان برای غارت و چپاول آن ملت وارد میدان می‌شوند بدون اینکه به اراده و خواسته‌های ملت ارزشی بگذارند، چراکه از پیش اراده‌ی ملی و عشق به میهن را در آن ملت سست و نابود کرده‌اند.

در چنین شرایطی بود که «برنارد لوئیز»، ایران‌ستیز معروف، استاد دانشگاه پرینستون، متخصص خاور میانه، در سال ۱۹۷۷ ماموریت یافت که راه‌های جلوگیری از پیشرفت و رشد اقتصادی و سیاسی ایران را بررسی کند.

او در کنفرانس بیلدربرگ ۱۹۷۹ گفته بود که «تنها راه رویارویی با فرهنگ والای ایران، از بین بردن آن است و باید ایران را به کشورهای کوچک و جدیدی تقسیم کرد»! وی همچنین در سخنرانی معروف خود به نام «ایران در تاریخ» که در «مرکز موشه دایان دانشگاه

پوینده و کنجاو است، شایسته‌ی او نیست که الگوسازی و دنباله‌روی را بدون اندیشه و خرد پیشه کند، اما اگر ملتی از روی نا آگاهی در شبکه‌ی شیادان جامعه گرفتار آید، ناخودآگاه در دام گرگهای گرسنه می‌افتد.

چنین مردمانی هرگز نمی‌توانند رخداد حوادث را در جامعه کنترل کنند، چراکه در یک (ناهمسانی) تضاد کامل زندگی می‌کنند. برای مثال، نسل از طرفی دم از نبودن آزادی سیاسی می‌زدند و از طرف دیگر از دشمنان آزادی و وابستگان به حوزه‌ی علمیه‌ی و فراماسونها قهرمانان پوشالی می‌ساختند و اینگونه ناهمسانیها را نه تنها درک نمی‌کردند و نمی‌دیدند، بلکه به کینه‌ورزی به کشور و دشمنی با خویشتن خو کرده و شیفته‌ی دکترهای خردباخته شده بودند، چرا که مردمان ناآگاه در یک جامعه همیشه آماده‌ی پرورش قهرمانان پوشالی هستند بدون

در روزگاری که به این راحتی می‌شود تاریخ یک ملت را در گروگ و همه چیز را وارونه جلوه داد، دشوارترین کار وفادار به میهن و انسان باقی ماندن است. در روزگاری که کیش شخصیت بیداد می‌کند و میزان سنجش «بزرگ منشی» به انسان بودن نیست! در نتیجه: میزان شیادی و بهره کشی از انسانها نشانه‌ی «بزرگ منشی» می‌شود. به گفته‌ای دیگر هر اندازه که اندیشه‌های پلید در یک جامعه‌ی فاسد بیشتر رشد می‌کند، توان گردانندگان آن جامعه نیز برای خود بزرگ آفرینی و اسطوره‌سازی بیشتر می‌گردد. از آنجاییکه انسان موجودی



این اثر تاریخی نماد و نشانه تمدن بزرگ و با شکوه ایرانی است



Cyrus the Great Cylinder, Babylon, 539 BC
The First Declaration of Human Rights

**استوانه کوروش بزرگ در محفظه کریستال با عین فرمان بزبان انگلیسی
همراه با کتابچه داستان کوروش و فرمان بزبان انگلیسی و فارسی**

با ابعاد ۵×۱۰×۱۵ سانتیمتر

کار دست، نقره و طلای ۱۸ عیار

1381 Park Lake Dr.

Reston, VA 20190

Tel/Fax:(703)759-0032

Cell:(703)314-1728

galleryovissi@hotmail.com

info@galleryovissi.com

www.GalleryOvissi.com

جهان، بارها به دیدار نخست وزیر
انتاریو و سایر نمایندگان می‌شتابد،
و نتیجه‌ی تلاش او و یا بهتر بگویم
پاداش او برای خدمات ارزنده‌اش
به جامعه‌ی کانادائی، به رسمیت
شناختن نوروز باستانی در انتاریو
بود که بعدها در استانهای دیگر
کانادا نیز ادامه یافت، و جهانی
شدن نام نوروز به نام ملت ایران
ثبت می‌شود.

در این میان هستند کسانی که در
گفتگوی خود با رسانه‌ها در رابطه با
این مساله حق مطلب را بدرستی
ادانکرده و نمی‌کنند!

البته ما ملت ایران نیز بگشتیم و
طییب را از خود آزدیم تا جانی که
چراغی هم برای روزهای تاریک
باقی نگذاشتیم و با خود کشی
ملی در سال ۵۷ آن ساختار
اجتماعی و فرهنگی را که برای
مدت پنجاه سال پیکره‌ی فرهنگی
جامعه‌ی ایران را شکل داده بود، و
از همه‌ی کشورهای خاورمیانه یک
سروگردن بالاتر ایستاده بود، فرو
ریختیم و در گودال مذهب و
خرافت سقوط کردیم.

بسیاری جلای وطن کرده و در
گوشه و کنار دنیا هر کدام در
جستجوی باز یافتن هویت ملی و
فرهنگی خود، تلاش کردیم که با
یافتن تکه پاره‌های از هم
گسیخته‌ی فرهنگ نیاکانی خود
را بشناسیم و از اشتباهات گذشته
بیاموزیم.

ولی بزودی از هم گریزان و با هم
بیگانه شدیم و تاکنون نتوانسته‌ایم
به یک تشکیلات فرهنگی و
سیاسی و یک موجودیت
مشخص شکل داده و دارای
هویتی ثابت در خارج از میهن
بشویم و اینجاست که دنیاداران
زمینه‌را برای وارد آوردن آن ضربه‌ی
پایانی و متلاشی کردن پیکره‌ی
ملی و فرهنگی ملت ایران آماده
دیده‌اند که از پنجاه سال پیش روی
آن برنامه‌ریزی و کار کرده
بودند.

به یزدان که گر ما خرد داشتیم
کجا این سرانجام بد داشتیم

آینده بدهیم. شوربختانه بخش
بزرگی از ملت ایران در ۳۵ سال
گذشته با زندگی در کشورهای آزاد،
حتی برای تشکیل یک سازمان
ملی و فرهنگی پایدار در یک
چهارچوب محکم موفق نبوده‌اند
و بزرگمردانی هم که در این مسیر
پیشگام شدند، با خودخواهی و
فرومایگی خردباختگان از ادامه‌ی
کار ناامید و کنار کشیدند.

برای نمونه به گزارشی از خانم فریبا
صحرائی، روزنامه نگار ایرانی در
کانادا اشاره می‌کنم، که در رابطه با
چشن نوروز و چگونگی به رسمیت
شناخته شدن آن در پارلمان
«انتاریو» نگاشته بود. گزارشی از
گفتگوی وی با دکتر رضا مریدی
نماینده پارلمان انتاریو، که دکتر
مریدی در مورد چگونگی به
رسمیت شناختن نوروز ایرانی در
پارلمان «انتاریو» گفته بود:

«پس از گفتگوهای شخصی بهرام
فولادی با «دالتون مگنتی»
نخست وزیر انتاریو و بسیاری از
نمایندگان پارلمان انتاریو از جمله
«گرگ سوبارو» و «ماريو راکو» در
خصوص ضرورت رسمی شدن
نوروز در استان انتاریو و جلب
موافقت و پشتیبانی آنها، ما این
لایحه را به پارلمان بردیم و موفق
شدیم».

می‌بینیم که مردان به راستی میهن
پرست و عاشقان سربلندی و
سرافرازی ایران هنوز بسیارند که
شخصیتی چون بهرام فولادی از
۳۰ سال پیش به پا می‌خیزد، و با
بنیانگذاری انجمن فردوسی در
کانادا، با برگزاری جشن‌های ملی و
فرهنگی، بسیاری از میهن‌یاران را
برای پاسداری و نگهداری از
فرهنگ بزرگ ایران به گرد هم
می‌آورد، سپس با عضویت در
حزب لیبرال کانادا خدماتش مورد
توجه دولت مردان کانادائی قرار
می‌گیرد، از او تقدیر و قدردانی
می‌شود و در زمان مناسب به یاد
میهن و در آرزوی ثبت نوروز ایرانی و
کسب افتخاری دیگر به نام ایران و
سربلندی ملت ایران در کانادا و در

هدیه‌ی پروردگار بوده و هستند.
هزاران سال است که این
ویژگیهای فرهنگ نیاکانی در
خون و ریشه‌ی ملت ایران
جاریست و اگر توانسته بودیم از
داشته‌های ملی خودمان به
درستی پاسداری کنیم، هیچکس
نمی‌توانست مهر میهن را از قلب ما
بیرون کند. میهنی که فرهنگ با
شکوهش در برابر یورش بیگانگان
نه تنها در دوهزار سال (به گفته‌ی
برنارد لوئیز)، برچیده نشده، بلکه با
ارزش‌های فرهنگی برتر، استوار
باقی مانده بود.

تمام این ویرانه‌های بازمانده‌ی
امروزی از فرهنگی بزرگ، نشانگر
آن است که ایرانی پس از یورش
اعراب و با گذشت ۱۵۰۰ سال، و با
دخالت دولت انگلستان به ویژه از
زمان پادشاهان صفوی تاکنون،
هنوز نتوانسته از زیر بار استعمار و
خرافات شانه خالی کند و روی پای
خود بایستد. تمام ملت‌ها با تکیه بر
ملیت، و داشته‌های فرهنگی و
قومی خود شناخته می‌شوند،
ولی در ۳۵ سال گذشته
باقیمانده‌های فرهنگ بزرگ در
ایران بسیار کم رنگ شده و رو به
نابودی رفته است.

باید بگویم: از ماست که بر ماست،
چرا که ما جز خودمان و گرگ
درومان که هرگز نتوانستیم
کنترلش کنیم، دشمن دیگری که
در طول تاریخ بتواند سبب
سرنگونی اندیشه و گفتار و کردار و
فرهنگ ما و کشورمان شده باشد،
نداشته‌ایم.

در یورش‌های انسانی به هر
کشوری فقط می‌توان قوانین
حاکم بر اجتماع و ساختارهای
اداری و آبادانی آن کشور را در هم
ریخت ولی نمی‌توان انتخاب قلبی
انسان‌ها را به یکباره دگرگون کرد.
باید از تاریخ کشورمان درس
بگیریم و مسئول اندیشه و کردار و
گفتار خودمان باشیم، با انتخاب
بهترینها، فرهنگ از هم گسیخته را
بازسازی کنیم تا بتوانیم با همکاری
یکدیگر ایرانی بهتر تحویل نسل



عسل پهلوان

جرم شکایت از قاضی

● «سهیل بابادی»، وبلاگ نویس که در خرداد ۱۳۹۱ توسط اطلاعات سپاه به دلیل نوشتن قطعه طنزی در صفحه فیس بوک «کمپین یادآوری امام نقی به شیعیان» به بهانه ضدیت با شیعیان بازداشت شده بود و به بند ۲ الف بازداشتگاه سپاه پاسداران منتقل شد، ۲۲۷ روز را در سلول انفرادی تحت فشارهای شدید از قبیل شکنجه، فحاشی، توهین و تهدید خانواده قرار گرفت. اتهام علیه او: «توهین به مقدسات»، «اجتماع و تبانی علیه امنیت کشور»، «توهین به امام و رهبری» و «تبلیغ علیه نظام» ذکر شده است. هفته گذشته شکایت سهیل بابادی از قاضی پرونده خود، منجر به انتقال بلافاصله او به سلول انفرادی بند ۲۴۰ زندان اوین شد. او در شهریور ماه هم رنجنامه‌ی خود را نوشته بود که خواهان رسیدگی به وضعیت خود بعد از ماه‌ها بلاتکلیفی

شده بود.

۱۱ سال و یک سال هم اضافه!

● ابوالفضل عابدینی نصر، روزنامه نگار، کسی که شاهد شکنجه‌های ستار بهشتی در زندان بود، از فعالان حقوق بشر است. او در فروردین ماه ۱۳۸۹ توسط دادگاه انقلاب اهواز به اتهام‌های ارتباط با دول متخاصم، فعالیت‌های حقوق بشر و تبلیغ علیه نظام به ۱۱ سال حبس محکوم شد اما یک سال بعد از صدور حکم اول، باردیگر از سوی شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب اسلامی این بار به ریاست «قاضی مقیسه» به اتهام فعالیت تبلیغی علیه حکومت اسلامی به



سهیل بابادی



زندانیان را از یاد نبریم!

مقابل مجلس تجمع می کنند. همچنین خبر شدیم که خانواده‌های زندانیان اعدام شده با مأموران در بندرعباس درگیر شده‌اند.

در روز چهارشنبه ششم آذر ۵ زندانی را در بندرعباس به دار آویختند. که سه تن از این زندانیان را در پارک شهر در ملاء عام به دار آویخته شدند. روز پنجشنبه هفتم آذر بیش از ۳۰۰ تن از خانواده‌های دو زندانی اعدام شده هنگام خروج آمبولانس حامل اجساد عزیزانشان، علیه رژیم دست به تظاهرات زدند و با مأموران درگیر شدند در این درگیری چند نفر از معترضان بازداشت و چند نفر

بودن از کشور محکوم شده بود بار دیگر در همین هفته از سوی دادگاه به جزای نقدی محکوم می شود. او یک معلم بازنشسته بیشتر نیست که به دلیل پرداخت نکردن جریمه‌ها و در پی مخالفت با آن بازداشت و روانه زندان وکیل آباد شده است.

اجتماع و اعتراض

خانواده‌های اعدام شدگان

تعدادی از خانواده‌های محکومان که به اعدام محکوم شدند، تجمعی در مقابل مجلس شورای اسلامی داشتند و خواستار تخفیف در مجازات عزیزان خانواده خود شدند. این برای چندمین بار است که آنها

یک سال حبس دیگر محکوم شد. که مجموعاً بایستی ۱۲ سال در زندان باشد. او که در حال حاضر دوران محکومیت خود را در زندان کارون می گذراند قرار بود برای اولین بار در این هفته به مرخصی برود که قاضی در آخرین دقایق با مرخصی وی مخالفت کرد.

یکی از نزدیکان او که برای استقبال وی به مقابل زندان رفته بود، گفت: وقتی ما به مقابل زندان کارون رفتیم تا از وی استقبال کنیم به ما خبر دادند دادستان در آخرین لحظه نظر خود را تغییر داده و با مرخصی وی مخالفت کرده است.

کمک به تشکل‌های کارگری

● افشین ندیمی و مهرداد صیوری عضو کمیته هماهنگی برای کمک به ایجاد تشکل‌های کارگری بیش از ۲۰ روز است که در بازداشت به سر می برند خانواده این دو عضو بازداشتی هیچ خبری از آنها ندارند. افشین ندیمی برای چندمین بار است که بازداشت می شود و اولین بار در سال ۸۸ که با قرار وثیقه آزاد می شود و دومین بار هم در اسفند ۱۳۸۹ به اتهام اقدام علیه امنیت به ۴ ماه حبس در دادگاه سندانج محکوم می شود.

نقره داغ زندانی

● هاشم خواستار، فعال فرهنگی که در سال ۱۳۹۱ به اتهام تبلیغ علیه حکومت اسلامی به جزای نقدی و همین طور ممنوعیت از هرگونه مصاحبه و همچنین ممنوع الخروج



هاشم خواستار

New Face, Same Regime.

Don't Let Rouhani
Smile All The
Way to a Bomb.



Take Action Now
to Stop Them.

Please Join our Facebook Group:
United Against Nuclear Iran
California Chapter

Visit **UANI.com**



افشین ندیمی



مجروح به بیمارستان منتقل گردیدند.

انتقاد از «غدير» زندان

● ۳۰۰ نفر از فعالين فرهنگي و اجتماعي اصفهان در نامه اي به رئيس قوه قضاييه خواستار آزادي فوري دكتور سيدعلي اصغر غروي شدند. دكتور سيدعلي اصغر غروي فرزند آيت الله غروي است. او پژوهشگر ديني و عضو شوراي مركزي نهضت آزادي ايران و رئيس شاخه اصفهان است. در پي مقاله اي از او در روزنامه بهار در مورد چگونگي «غدير» كه منجر به توقيف روزنامه بهار گرديد مأموران در ۱۹ آبان ماه وي را بازداشت كردند. اين در حالي است كه دكتور غروي از چند بيماري مختلف رنج مي برد.

ضربه هاي در حين

دستگيري

● در هفته گذشته پس از هماهنگي هاي لازم و پيگيري خانواده «ياشار دارالشفاء» قرار بود كه وي را جهت عكسبرداري (ام. آر. آی) به بيمارستان ايران مهر منتقل نمايند كه به دليل كارشكني مسئول اعزام وي بدون عكسبرداري به زندان برگردانده شد.

ياشار دارالشفاء، دانشجوي رشته جامعه شناسي در ۱۳ آبان ۱۳۸۸

بازداشت و بعد از ۲۰ روز آزاد شد ولي مجدداً در ۲۱ بهمن ۱۳۸۸ همراه مادر، برادر، زن عمو و دو دختر عمويش بازداشت شدند و پس از ۴۰ روز حبس با وثيقه آزادشان كردند. وي در دادگاه به رياست قاضي صلواتي به جرم اجتماع و تباني براي اقدام عليه امنيت ملي و توهين به رئيس جمهور به ۷ سال حبس محكوم شد كه در دادگاه تجديد نظر به ۵ سال و ۶ ماه تقليل يافت وي در روز دوشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۱ براي گذراندن حكم خود به زندان اوين رفت.

او از ناراحتي كمر به دليل ضربه هايي كه به او در حين دستگيري زده اند رنج مي برد.

اعتصاب غذاي پي در پي

● اسماعيل برزگري زنداني سياسي در ۱۸ ارديبهشت ۱۳۹۰ بازداشت و توسط اطلاعات سپاه و به زندان اوين منتقل شد و مدت ۶ ماه را در سلول هاي انفرادي گذراند. او در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب تهران توسط قاضي پير عباسي به ۷ سال و ۶ ماه حبس محكوم شد. اتهام او: اقدام عليه امنيت جمهوري اسلامي است.



ابوالفضل عابدینی نصر

برزگري بارها و بارها دست به اعتصاب غذا زده است، ۴۸ روز، ۳۸ روز، ۱۵ روز و در يكي از اعتصابات خود به كما فرو مي رود، وي ماه گذشته نيز بار ديگر دست به اعتصاب غذا زد كه بعد از ۳۲ روز اعتصاب او را به سلول انفرادي ۲۴۰ زندان اوين منتقل كردند. اين زنداني سياسي با عنوان اعزام به بهداري به افسر نگهاني بند ۳۵۰ احضار گرديد و از آنجا او را به سلول انفرادي منتقل كردند.

اين انتقال بعد از ملاقات وي با بازجوي خود بود، برزگري در ملاقات با بازجوي پرونده خود كه در حضور حميدي معاون قضايي زندان انجام شد. كلييه اتهامات وارده از طرف بازجو را رد كرد و به رفتار هاي صورت گرفته با وي اعتراض كرد.

بعد از انتقال او به سلول انفرادي رسول حيدرزاده به عنوان اعتراض به اين انتقال دست به اعتصاب غذا زد. حيدرزاده نسبت به وضعيت جسمي خطرناك برزگري هشدار داد و اعلام كرد تا زماني كه نامبرده به بند ۳۵۰ بازگردانده نشود به اعتصاب خود ادامه خواهد داد.

(۵۴)

کلاه‌ور با رخصت!



تنها نوشته‌ی قابل اعتنایی که درباره‌ی ویژگی‌های اخلاقی آقامحمدخان در زمان قاجاریان نوشته شده است، کتابی است به نام «تاریخ عضدی»، نوشته‌ی سلطان احمد میرزا «شاهزاده عضدالدوله» پسر فتحعلی شاه. او، درباره‌ی عموی پدری اش، مطالبی را نوشته است که نسبتاً واقع بینانه و درخور نگرش و استناد است (که در برگ‌های آغازین این نوشته نیز، برخی از آن را آوردم).

شاهزاده عضدالدوله، در فصلی از کتاب خود می‌نویسد که چگونه آقامحمدخان، برادر خود جعفرقلی خان را بیرحمانه کشت.

این داستان از آن روی درخور توجه است که فرزند فتحعلی شاه، که گویا خود، ناظر صحنه‌ها بوده و یا از گواهان عینی خانواده خود شنیده است، به رشته نوشتن درآورده.

شاهزاده عضدالدوله، در بخشی از این کتاب چنین می‌نویسد:

«... خاقان شهید (آقامحمدخان) با آن که در حفظ مراتب سلسله جلیله و ملاحظه حقوق، هر یک از امرا نهایت توجه را داشتند، مع هذا در زمانی که احتمال می‌دادند یاسای (قانون‌های) مقرر او را خللی پیدا می‌شود، از هیچ نوع سیاست (تنبیه) درباره‌ی هیچکس فروگذار نمی‌کردند.

ایشان به برادرش جعفرقلی خان، نهایت میل را داشت. و جعفرقلی خان هم مرد بسیار رشیدی بود. در همه جا خدمات عمده برای برادر تاجدار خود کرده بود.

شاهزاده عضدالدوله سپس می‌نویسد:

شبی در مجلس شرب، لوتی صالح شیرازی که در عهد کریمخان در شیراز اظهار چاکری و حتا جاسوسی به شاه شهید (آقامحمدخان) می‌کرد، بعضی مطالب مضحکه را در خدمت جعفرقلی خان گفته بود، که خلاف احترام سلطنت بود (درباره‌ی خوجه

بودن آقامحمدخان، شوخی‌هایی کرده بودند و جعفرقلی خان هم در آن مجلس بوده، و به جای آن که وی را از این کار منع کند، می‌خندیده).

این خبر به آقامحمدخان می‌رسد، و در باطن تغییر را به هم می‌رساند (خشمگین می‌شود).

شاهزاده عضدالدوله آنگاه می‌افزاید: به هنگام خواب شاه شهید، یک نفر کتابخوان برای شاه، مشغول خواندن شاهنامه می‌شد و پس از این رویداد، اتفاقاً این شعر را از شاهنامه برای او خواند.

بهرجا، سرفتنه جویی که دید ببرد و بر رخنه‌ی ملک چید.

حضرت پادشاهی به مجرد شنیدن این بیت، حالش منقلب شد، و در همان شب، یا شب دیگر، جعفرقلی خان به طناب افتاد (با طناب خفه شد).

پس از قتل برادر، شاه شهید، برادرزاده‌ی خود (خان‌باباخان) را فراخواند، و در سر نعلش برادر (که به دستور خود او کشته شده بود) به سر و سینه خویش می‌زد!! و به جهان‌بانی می‌فرمود:

ببین برای تدارک سلطنت تو، چه ها کرده‌ام. یک برادر (مرتضی خان) به روسیه فراری شد. برادر دیگر (مصطفی‌قلی خان) را از دیدگان نابینا کردم. و این یکی (جعفرقلی خان) را هم که به این حالت می‌بینی کشتم.

پس از فاش شدن این قضیه (علی‌قلی خان) برادر دیگر شهریار، بسیار مشوش شد و به جهان‌بانی پیام فرستاد که به شاهنشاه (آقامحمدخان) عرض کنید که شنیده‌ام به یکی از محارم خود فرموده‌اند، تا پسرهای محمدحسن خان (برادرانم) را از صحنه‌ی روزگار برندارم، سلطنت خود را پایدار نمی‌بینم. اکنون این مطلب را، معاینه (با چشم خود) می‌بینم. و می‌دانم که از من نخواهید گذشت. هرچه می‌کنید زودتر بکنید.

شاه شهید در جواب به جهان‌بانی فرمودند که به «علیقلی خان» عمویت بگو که آنچه را که شنیده‌ای درست است. در حق پسرهای پدرم این خیال را دارم. نه در حق دخترانش! من تو را «دختر محمدحسن خان» می‌دانم!!

شاهزاده عضدالدوله قاجار، در بخشی دیگر از کتاب تاریخ عضدی می‌نویسد:

شاه شهید سپس دستور داد «علیقلی خان» را در مازندران پیوسته زیر نظر داشته باشند و به خان‌باباخان نیز فرمایش شد که: برادرم علیقلی خان، تا من زنده هستم، دختر محمدحسن خان قاجار است. وقتی نوبت سلطنت تومی‌رسد، او، پسر محمدحسن خان خواهد بود و خیلی زود او را نابیناکن، تا بزرگان قاجار ببینند که تو، برادر من، و پسر محمدحسن خان را کور کرده‌ای، و مایه قدرت تو خواهد شد!!

خاقان مغفور (فتحعلی شاه) نیز وصیت عم (عموی) تاجدار خود را در اول جلوس سلطنت معمول داشت!!...

● آقامحمدخان با اینکه بسیار کم خوراک می‌خورد، ولی به بیماری رماتیسم دچار بود. و در سال‌های پایانی زندگی خود، بیشتر گیاه‌خوار شده بود. کم می‌خورد، کم می‌خوابید، و خوابی سبک داشت که به کوچک‌ترین آوا، بیدار می‌شد. و ضمناً هر ساعتی را که می‌خواست، بی آنکه کسانی وی را بیدار کنند، درست در سر همان ساعت دلخواه، بیدار می‌شد.

● او، در صرف هزینه‌هایی که به نظرش غیر ضروری می‌آمد، بسیار صرفه‌جو بود. بدانگونه که در درازای پادشاهی اش هیچگاه نیاز به دریافت وام از توانگران کشور، و یا از کشورهای بیگانه پیدا نکرد. و پس از مرگش نیز آنگونه که تاریخ نویسان نوشته‌اند، پنجاه‌هزار تومان (بیست و پنج میلیون تومان) که به پول آن روز، یک رقم نجومی بود، از خود برجای گذارد، او،

این صفت را از مادر خود «جیران» که زنی بسیار دلاور و آینده‌نگر بود، به ارث برده بود.

● درباره‌ی خست خان قاجار، داستان‌های شگفتی در کتاب‌های تاریخ می‌خوانیم. از آن میان کشتن رقت انگیز یک بقال بینوا بود، به جرم این که زمانی که آقامحمدخان در تهران به سر می‌برد، و با تنگدستی دست به گریبان بود، و ناگزیر بود که هر روز مقداری اندک روغن از این بقال بخرد، او، روغن فاسد به وی می‌فروخت.

به همین انگیزه، هنگامی که به پادشاهی رسید، دستور داد بقال نامبرده را حاضر کنند، و دیگ بزرگی را آوردند، و در آن روغن ریختند، و زیر دیگ را آتش کردند، و سپس بقال را درون دیگ پر از روغن داغ افکندند، تا جان سپرد.

● در سراسر دوران پادشاهی اش، هیچ‌گامی برای عمران و آبادانی ایران، برنداشت، و پژوهشگران بر آنند که چون او فرزند یک گروه چادر نشین و عشیره‌ای بود، و در بیابان زاده و بزرگ شده بود، توجهی به آبادانی شهرها و کشور نداشت. و دیگر شاهان قاجار نیز چنین بودند، به جز ناصرالدین شاه، که در زمان او نیز اقدام‌های آبادانی، آن هم به صورت محدود، انجام شد.

● به جز صفت بی‌رحمی، بزرگ‌ترین سرشت رفتاری او، سوءظن داشتن به پیرامونیان بود. و تاریخ نویسان باز هم این سرشت را نتیجه رویدادهایی که از دوران کودکی بر وی گذشته بود می‌دانند.

● آنچه که مسلم است این است که «خوجه قاجار» به علت اخته بودن، در این زمینه، دچار عقده حقارت سختی بود. و زمانی که کرمان را تصرف کرد، به کشتاری وحشتناک دست زد، و به این هم بسنده نکرد، و فرمان داد بیست هزار جفت چشم، از مردان شهر بیرون

به قلم ناصر انقطاع منتشر شده است:

- ۱- پژوهشی درباره‌ی هفت سین (چاپ سوم)
- ۲- جشن‌های ایرانی
- ۳- نادر (قهرمان بی آرام، پادشاه ناکام) در ۵ جلد
- ۴- امیر کبیر (اخگری در تاریکی) (چاپ سوم)
- ۵- روزهای آوارگی در ۲ جلد (چاپ دوم)
- ۶- توفان زرد (چاپ دوم)
- ۷- شیر و خورشید (نشان سه هزار ساله) (چاپ دوم)
- ۸- منم بابک (چاپ دوم)
- ۹- پنجاه سال تاریخ با پان ایرانیست‌ها (چاپ دوم)
- ۱۰- در ژرفای واژه‌ها جلد ۱
- ۱۱- در ژرفای واژه‌ها جلد ۲
- ۱۲- در ژرفای واژه‌ها جلد ۳
- ۱۳- حافظ و کیش مهر
- ۱۴- شیر گریان
- ۱۵- یعقوب لیث صفا
- ۱۶- ده ابر مرد تاریخ ایران



برای تهیه کتاب‌ها با دفتر هفته‌نامه
«فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

۵۴۷۷-۵۷۸-۸۱۸

واکنش منفی از سوی مردم، و یا سران برجسته‌ی مردم دستور کشتن آنها را، آن هم به گونه‌ای فجیع و ناراحت‌کننده می‌داد، صفات برجسته و درخور ستایش نمی‌داند.

زاهد و ادب دوست و دین دار، و دانشمندی که پیوسته دستش به خون مردم آغشته شود، درخور هیچ ستایش و گرمی داشتن نیست.

● دیگر از رفتارهایی که لکه‌ی ننگی بر پادشاهی او پاشید، دادن دستور بیرون آوردن استخوان‌های کریمخان زند از گور است. که آنها را به تهران فرستاد، تا در پای تخت پادشاهی اش دفن کنند و هرگاه که می‌خواست به تخت بنشیند، بر روی جای دفن سرو و پیکرو استخوان‌های کریمخان پای بنهد.

این، در حالی است که در سراسر زمانی که گروگان کریمخان زند بود، از سوی کریمخان، نهایت مهربانی و رأفت درباره‌ی او انجام می‌شد، و خان زند، وی را مشاور نزدیک خود کرده بود.

هنگامی که به کریمخان اطلاع دادند که آقامحمدخان، با چاقو، فرش‌های قیمتی برخی از اتاق‌های دربار را پاره می‌کند، تنها واکنشی که کریمخان نشان داد، این بود که فرمود، فرش‌ها را رفو کنند. ولی هرگز آقامحمدخان را تنبیه نکرد.

ادامه دارد ...

تفلیس دروازه‌ها را گشودند و هنگامی که نیروهای آقامحمدخان وارد شهر شد، به خلاف مردم کرمان، هرگز نجنگیدند. ولی با رفتار وحشیانه سربازان وی روبرو شدند و به زنان و مردان تاختند (که با دستور مستقیم شخص او، انجام شد).

● تاریخ نویسان پیوسته و پیوسته از دانشمند بودن و کتابخوان بودن آقامحمدخان و آگاهی وی به فرهنگ و ادب، سخن گفته‌اند. ضمناً نویسد: او مردی بود بسیار دین دار و هرگز نمازش ترک نمی‌شد. مگر در میدان جنگ که فرصت نمی‌کرد نماز بخواند، آن هم در روز، که سرگرم پیکار بود!! و اصولاً شیعه‌ای متعصب و پی‌ورز بود. بدانگونه که زمانی که می‌خواست پرچم ایران را به خاطر اینکه نادرشاه آن را سه رنگ کرده بود عوض کند. می‌خواست نشان شیر و خورشید را نیز بردارد. پیرامونیان وی گفتند: قربان، «شیر» همان «اسدالله الغالب» (علی بن ابیطالب) است.

آقامحمدخان گفت: پس شمشیر ذوالفقار را هم به دستش بدهید (تا آن روز تنها نشان شیرو خورشیدروی پرچم بود) و از آن زمان، شمشیر نیز به دست شیر، داده شد.

باری. تاریخ هیچیک از صفات دانشوری، فرهنگدوستی، دین داری و نمازخوانی کسی را که با کوچک ترین

بیاورند، و خود، ایستاد و نگرنده‌ی شمارش چشم‌ها شد. نزدیک به همه‌ی تاریخ نویسان از این کشتار بزرگ و ددمنشانه یاد کرده‌اند.

علت این قساوت بی نظیر که از سوی یک پادشاه ایران نسبت به مردم خود، به وقوع پیوست این بود که به هنگام محاصره شهر کرمان، روزها، نزدیک به غروب آفتاب، زن‌های کرمانی بر روی باروها می‌رفتند، و خوجه بودن و اخته بودنش را به رخ می‌کشیدند و می‌گفتند:

آقامحمدخان اخته

قدت بیاد رو تخته

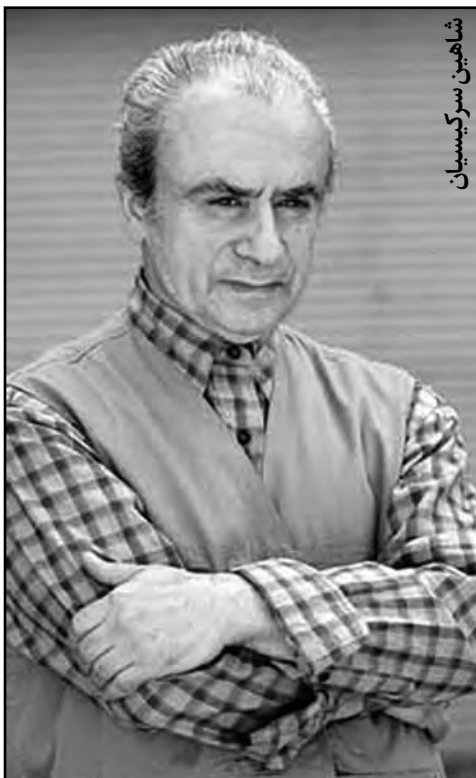
این هفته نه، اون هفته

● درباره‌ی رفتار مشمئزکننده و ناجوانمردانه‌ای که درباره‌ی لطفعلی خان زند انجام داد، نیز به گونه‌ای گسترده، در برگ‌های پیشین نوشته شده است. و دیگر نیازی به بازگویی آن‌ها نیست. و همین مسئله باعث شد که ایرانیان هرگز او را «محمدشاه قاجار» یا «آقامحمدشاه قاجار» نامیدند و به جز افراد خانواده قاجار، هیچکس او را «شاه» نامید، و هنوز هم سر زنجیره شاهان قاجار را «آقامحمدخان» می‌نامند.

● کشتار بی رحمانه مردم تفلیس، یکی دیگر از رفتارهای ناپسند وی به شمار می‌رود، که همه‌ی پژوهندگان از آن به بدی یاد کرده‌اند. زیرا مردم شهر



چگونه ایران «تمشخانه» دار شد؟! (۱۱۶)



شاهین سرکیسیان



حسین تهرانی



Max Roach



اردوان مفید

● نقش استاد هنرمندی که مسیر تأثیر تکراری و ترجمه‌ای ایران را تغییر داد!
● جشن هنر شیراز و احیای رشته‌های هنری و به ویژه موسیقی سنتی!

خانه پربرکتی برای تأثیر ایران و صحنه‌ای بی‌همتا برای دونوازنده از شرق و غرب جهان!

نمایشنامه‌های اقتباسی از غرب با وجود جلب توجه و نزدیک شدن به زبان مردمی نتوانست از قالب فرنگی خود بیرون بیاید و مردم را جلب کند

خانه پربرکتی برای تأثیر ایران حدود سال‌های ۱۳۴۰ خورشیدی سال‌های جستجوی به دنبال یک تأثیر ایرانی است، سال‌های ۱۳۰۰ تا ۱۳۳۲ را با تجربیات جالب، پرثمر، پر بار، پشت سر گذاشته بودیم. از تأثیر «هنرستان هنرپیشگی» نخستین تا تأثیر لاله زار سپس «تأثیر سیاسی عبدالحسین نوشین»، هر کدام به سهم خود در «به وجود آوردن گوشه‌های مهمی از این هنر «عاریتی» سهم بودند، از همه مهم‌تر ایجاد آن نیازی بود که جامعه را به دنبال خود می‌کشید یک آینه تمام نما که بتوان بر روی صحنه خود را و جامعه را به تجزیه و تحلیل بکشد. بزرگ‌ترین چیزی در این چهاردهه بسیار محسوس بود، عدم وجود نمایشنامه‌هایی بود از جنس و وجود زندگی ایرانی، آثاری که به اجرا درمی‌آمد، اکثر یا ترجمه بود یا یک برداشت آزاد و دلبخواه که می‌توان گفت در واقع «تجدید اجرایی» از نمایشنامه‌های اصلی خارجی (بیشتر فرانسوی) بود که به زبان فارسی به اجرا درمی‌آمد. در این

نمایشی را، بدون وابستگی دولتی آغاز می‌کند، او با نام «شاهین سرکیسیان» یک عاشق به تمام معنی تأثیر است اکثر برویچه‌های هنرستان جدید تأثیر نیز در خانه او جمع می‌شدند و به دنبال آنها نیز جوان ترها به فراگیری این هنر می‌پرداختند. باید اشاره کنم که به هیچ عنوان این نوع تشکیلات گروهی تأثیری، نظم و ترتیب و تعلیم و تربیت خاصی نداشت و جوانان صرفاً با یک استعداد ناپخته وارد گود می‌شدند و در طی یک سلسله تمرینات نمایشی و از روخوانی و حرکت و گفتارهای اکثر تصنعی به اجرای یک نمایش توفیق

نامدار به عهده داشت. در کنار این هنرستان، نوجوان ترهانی با اشتیاق به دنبال بازی و صحنه و تأثیر بودند، تأثیرهای آموزشگاه‌ها، مدارس و دبیرستان‌ها و پیش آهنگی و تشکیلات شیر و خورشید سرخ، که بعدها به شکل سازمان یافته‌ای تحت عنوان کاخ جوانان به این نوع سازمان‌های پرورشی شکل جدی‌تر بخشیدند. در همین اوان است بین ۱۹۵۵ تا ۱۹۶۰ میلادی که نامی بسیار معتبر این گروه‌های جوان را گرد هم جمع می‌کند و پایه اولیه «تروپ‌ها» و یا گروه‌های هنری و

باید قصه‌های فکاهی و پیش پرده‌ها و کم‌دی انتقادی گاه بسیار زیبا و هم چنین تأثیر حماسی در این دوران را یک استثنا دانست با این وجود هنوز با یک تأثیر ایرانی فاصله‌ای بسیار داشتیم، در این دوران هنرستان هنرپیشگی جدید (قبل از تأسیس رشته تئاتر در دانشگاه) چهره‌های بسیار ممتاز بعدی را درون خود پرورش می‌داد، چهره‌هایی چون، جعفر والی، عباس جوانمرد، پرویز بهرام، بیژن مفید، علی نصیریان، صدرالدین الهی (که بعد به روزنامه نگاری پرداخت) شاگردان این هنرستان بودند که سرپرستی آن را دکتر

آثار اقتباسی اکثر چیزی که بتواند نمایشی ایرانی به وجود آورد وجود نداشت و در ضمن هیچ نکته جذابی که بتواند با جامعه - آنگونه که صدها سال نقالی در قهوه‌خانه‌ها توانسته بود مردم را به خود جلب کند نزدیک شود - در آنها وجود نداشت. صحنه پر از اشیاء و دکور و صحبت و حدیث و داستان بود ولی به درون وجود تماشاگران نمی‌توانست راه یابد زیرا قصه، قصه سرزمین دیگری بود و هر چند در اقتباس تلاش شده بود که به زبان فارسی نزدیک باشد، ولی همچنان محتوای آن «فرنگی» بود. در این میان

PALACE REAL ESTATE INC



مشاور املاک
مهین میرحسینی

به فکر خرید یا اجاره خانه هستید؟
با ما همراه شوید!

BROKER

MAHIN MIRHOSEINI

Office: (818) 708-0505

Cell: (818) 935-9841

4041 Alonzo Ave.,

Encino, CA 91316

BUYING OR SELLING A HOME?
LET US HELP YOU

حرکتی که شاگردان هنرستان هنرپیشگی آغاز کردند و سازمان های دولتی به یاری هنر تأثر شتافتند!

بزید که ورود او با چنان قد و بالایی و چنان وسایل چشم گیری چه ابراز احساساتی را همراه داشت، و سپس ورود هنرمند میزبان بود، حسین تهرانی با قدی کوتاه، عینکی سیاه بر چشم و یک تنبک کوچک که توسط خودش بدون هیچ تجملی حمل می شد. که مسلماً هنگام ورود چنان توجهی جلب نکرد بلکه بیشتر سؤال بود که این یک وسیله کوچک در مقابل وسایل «جاز» مشهورترین چهره نوازنده سازهای کوبه ای جهان، چگونه سؤال و جوابی خواهد بود؟!

تواستادی...

سکوت برقرار شد، نوازنده مهمان «ماکس روش» با یک حرکت استادانه صدای این وسیله ضرب ۱۲۰ پارچه ای را به گوش فلک رسانید، دوربین ها، نور نوافکن ها و نگاه ها همه جذب و جلب حرکات دست و پا و صدای معجزه آسای وسایل او بود که صدای دست ها به علامت تشویق بلند شد، سپس حسین تهرانی با همان متانت ولی با انگشتان ساحر خود آرام صدای تنبک را درآورد سکوت بود و نفس از کسی در نمی آمد و نوای این تنبک سحرآمیز در روح شنوندگان فرو می رفت، میهمانان فرنگی با تعجب نگاهشان به انگشتان حسین تهرانی دوخته شده بود و از آن مهم تر به دنبال آن بودند که این صداها از کجا در می آید همه با شگفتی به «تنبک» کوچک استاد «تهرانی» چشم دوخته بودند، نوبت به هنرمایی میهمان نوازنده جاز شد، او هم شگفتی آفرید و بالاخره با انگشتان معجزه آسای «تهرانی» این سؤال و جواب «غرب و شرق» پایان یافت. همه به پا خاستند و در این لحظه «ماکس روش» استاد نوازنده «جاز» از محل خود پایین آمد در میان دست زدن ها به سوی تهرانی رفت در مقابلش به حالت تعظیم بلند اعلام کرد که او استاد است و استاد مسلم هنر نوازندگی ساز کوبه ای جهان است.

در این لحظات بود که ما درک کردیم که تنها با هنر و آفرینش بومی خود است که می توانیم در جهان حرفی برای گفتن داشته باشیم.

یاد این استادها همیشه با ماست...

حکایت همچنان باقی...

فضای کار را آماده ظهور چنین چهره هایی می کرد. کم کم بسط و توسعه سواد آموزی جامعه، افزایش تعداد کتابخوان ها، تعداد روزنامه خوان ها، تعداد تأثر بروها و سینما روندگان رو به افزایش بود. کاخ های جوانان از یک سو، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان از یک سو، سازمان های پیش آهنگی و ورزشی و هنری از سویی دیگر، همه و همه در پی ارائه هنری اصیل و ایرانی بودند.

فراموش نمی کنم زمانی را که شهبانوی ایران با لباسی از پارچه «چیت سازی مازندران» و یا پارچه های «قلم کار» اصفهان و یزد وارد میهمانی های رسمی می شدند چه فضای مطلوبی ایجاد می شد، جشن هنر شیراز توانسته بود به احیای موسیقی خسته و از پا افتاده سنتی ایرانی کمر همت به بندد و از سویی توانسته بود به ما هنرمند جوان با نمایش زیباترین آثار فرنگی به زبان اصلی بفهماند که ما نیز باید به ایجاد فضای ایرانی خود بپردازیم تا در جهان فقط «مقلد» نباشیم بلکه آثار خود را با همان شیوه ها و رنگ و لعاب های بومی ارائه دهیم.

محواره به سبک ایرانی با جاز آمریکایی

در همین زمینه فراموش نمی کنم حضور پراز متانت «حسین تهرانی» این استاد مسلم «تنبک» را در شبی که در حضور شهبانو و میهمانان ویژه جشن هنر و ما دانشجویان دانشکده های تأثر و موسیقی و هنرهای تجسمی به اجرا درآمد. در آن شب بسیار زیبای تابستان که ماه بر فراز آسمان می درخشید و در جایگاه مخصوصی که بر پایه های «تخت جمشید» استوار شده بود، نورهای بسیار زیبایی انداخته بودند، هم آوایی دو زبان غرب و شرق قرار بود به اجرایی استثنایی درآیند. در آغاز برنامه ورود هنرمند میهمان به صحنه این منظره یک Max Roach «جازیست» بسیار مشهور سیاه پوست بلندقامتی بود به نام «ماکس روش» که مشهور بود وسایل کوبه ای او بیش از ۱۲۰ پارچه است و به همین منظور یک محوطه چهارمتر در چهارمتر را فقط برای ضرب و طبل و سنج و غیره به او، واگذاشته بودند، می توانید حدس

می یافتند. تماشاگران نیز معدود بودند و بازیگران عاشق و کم اطلاع اکثراً تظاهر به هنرپیشگی می کردند که صد البته سیگاری در لای انگشتان بود و نسخه ای از مجله «فردوسی» در زیر بغل که این ها، تنها نشانه های ظهور یک هنرمند بود؟! خانه شاهین سرکیسیان خانه پربرکتی برای تأثر ایران شد، از این مجموعه «آربی آوانسیان» و «بیژن مفید» توانستند با پژوهش و دانش و آگاهی بیشتر سال ها بعد در جشن هنر شیراز سال دوم مسیر تأثر تکراری و ترجمه ای ایران را به کلی تغییر دهند، از گروه «تروپ هنر ملی» شاهین سرکیسیان، بعدها بیژن مفید آلتیه تأثر را به وجود آورد و آربی آوانسیان گروه تأثر «آرمان» که بعدها دو عملا به «کارگاه نمایش» تبدیل شد و وجود این دو هنر آفرین توانست، یک نسل جدید با فرهنگ «تأثر ایرانی» به وجود آورد. اما نسل میانی که عبارت بودند از نوجوانان دوران نسل دانشگاهی بعدی، در همین خانه «شاهین سرکیسیان» باهم آشنا شدند و بهمن مفید توانست گروهی به نام «تروپ هنری مفید» تأسیس کند که در آن، چهره های معروف بعدی تأثر و سینمای کشور چراغ این دو هنر وارداتی به ایران یعنی تأثر و سینما و سپس تلویزیون را روشن نگه داشتند، در این تروپ به غیر از بهمن مفید (سرپرست گروه)، باید از:

مرتضی عقیلی (بازیگر سینما و نقش آفرین سیاه بازی سنتی)، بهرام وطن پرست (بازیگر سینما و بازیگر خوب تأثر)، بهزاد فراهانی (بازیگر تأثر و سناریو نویس سینما)، رضا میرلوحی (سینماگر و کارگردان فیلم «توپولی» با هنرمندی همایون و مرتضی عقیلی) و در همین گروه و یا همین نسل می توان از: مسعود کیمیایی یاد کرد که با ساختن فیلم «قیصر» و بهره گرفتن از وجود بچه محل و همراه دوران نوجوانی خود (بهمن مفید) توانست تعریف نوینی از سینمای ایران ارائه دهد و در صف آغازگران «سینمای ایرانی» به معنی وسیع کلمه قرار بگیرد. دهه ۴۰ و ۵۰ خورشیدی، دهه ظهور این چهره های خود ساخته بود، اما شرایط بسیار مناسب اجتماعی و حضور افراد باتجربه و معتقد به یک تأثر ایرانی بود که

مراجعت به روزنامه

«به قلم یکی از نویسندگان»

در رمان «شکر تلخ» نوشته زنده یاد «جعفر شهری» ماجرای زندگی جوانی تهرانی به نام میرزا باقر را در اواخر قاجاریه شرح می دهد. با پایان «شکر تلخ» به تقاضای خوانندگان، زندگی ناتمام میرزا باقر قهرمان اصلی آن «به قلم یکی از نویسندگان» ادامه یافت. او از مشهد، همراه عبدالله خان مأمور تأمینات راهی تهران می شود. در ایران تغییر رژیم شده و شاه ایران رضاشاه پهلوی است. با معرفی آقا عبدالله به استخدام شهربانی درمی آید موفقیت های شایانی پیدا می کند و ارتقاء مقام پیدا می کند. اقدس و منیره تصمیم گرفتند که دوستشان زهرا را به عقد برادرشان (امیر) درآورند برادرشان هم او را پسندید. سرگرد به پدر زهرا قول داد او را از سمنان به تهران منتقل کند.

اقدس که حامله بود، پسری زایید. دو هفته بعد که درعید مبعث می بایستی عده ای از زندانیان عفو و آزاد می شدند. عبدالله خان و میرزا باقر معمارزاده به عنوان زندانی به زندان قصر رفتند. آن دو پس از چند روز بیش از هفتاد زندانی و سیاسی و معمولی را قابل بخشودگی دانستند و برای عفو معرفی کردند.

«محمد مسگر» کاسب محله منزل حاج علیرضا و اسدالله کچل دزد معروف آن خانه خالی و خانه همسایه آنها سرهنگ محمد ولیخان دستبرد زدند اما سرهنگ ناگهان بیدار شد و با شلیک چند گلوله، دزدان تسلیم شدند. روزی میرزا باقر به خانه رفت، منیره و رقیه هم برای بردن لباس خانم اقدس و ترتیب حمام زایمان به خانه حاج علیرضا آمده بودند. در گفتگو میان آنها بر سر معاشقه منیره با وزیر و معاونت وزارتخانه شوهرش، میرزا باقر، به منیره اعتراض کرد و به شدت دعوایشان شد.

باقر معمار زاده و عبدالله خان خاوری در مأموریت رشست به پرونده سروان خزایی که رییس شهربانی رشت به همسر زیبای سروان نظر پیدا کرده و برای او و رفقاییش «پرونده» ساخته بود رسیدگی و حکم برائت آنها را گرفتند. میرزا باقر در راهروی تأمینات، عصمت خدمتکار میهمانی امیرخان برادر اقدس را دید با زن میانسال که خاله اش بود و به آن ها قول داد که دزدان خانه اشان را پیدا کنند.

سرگرد ابوالفضل خان و نوزاد و همسرش به خانه پدری اقدس رفتند. او متوجه شد که میان خواهرش و میرزا باقر کدورتی پیدا شده و اقدس از خواهرش خواست به اتاق مرد برود و از دلخوری بیرونش بیاورد. منیره استقبال کرد و رفت و کارشان از حد نوازش و معاشقه به هم آغوشی کشید.

شهربانی دو کارشناس کارآگاهی و تیراندازی با تپانچه از آمریکا استخدام کرده و آن ها هر صبح به تمرین می رفتند و تمرینات خود را با موفقیت و نمره خوب گذراندند و پنجشنبه شب نیز به میهمانی «خاله» دزد زده، رفتند. عبدالله خان به آنها اطلاع داد که صبح شنبه برای آن چه از خانه اشان ربوده شده به شهربانی بروند آنها با همدیگر صمیمی تر شدند. روز شنبه خانم پروین جلایری و عصمت دختر خواهرش به اداره تأمینات رفتند و از دیدن سه نفر دزد منزلشان که از مهمانان پانزده شب یکبار آنها بودند و یکی از آنها دوست صمیمی شوهر فوت شده پری خانم بود، به شدت حیرت کردند و به آنها پریدند. معاون آگاهی آنچه دزدیده شده بود تحویل خانم پروین جلایری داد و رسید گرفت و آن

اثاثه و عتیقه ها را به منزل بردند. باقر معمار زاده به خانه برگشت که به حمام محله برود. همان موقع «منیره» هم به خانه پدری آمده بود و در خلوت اتاق به میرزا باقر اطلاع داد که آبستن شده و گفت: این بچه مال توست؟! ولی هنوز نشانه آبستنی در منیره آشکار نشده بود. مرد به بهانه معاینه پیراهن او را بالا زد، با ادامه دست کشیدن شهوانی مرد به شکم و زیر شکم زن، دوباره شعله اشتیاق اشان زبانه کشید و در آغوش هم فرورفتند. آقا باقر به او سفارش کرد اگر بچه دار شد آن را به گردن شوهرش بیندازد و سفارش کرد از همین امشب مرتب با او نزدیکی کند! او از آنجا به حمام رفت. در آنجا شنید که مصطفی لره به بهانه مرگ مادرش از زندان مرخصی گرفته و بیرون آمده و به سراغ عشرت معشوقه سابق اش رفته و او را به قتل رسانده و سپس خواهرش را که به عقد «اصغر شرخر» - که با هم دشمنی داشتند - درآمده بود، کشته است. آقا باقر معمارزاده از قتل آنها بسیار ناراحت شد و به زندان قصر رفت و به شدت به قاتل پر خاش کرد. چند روز بعد مصطفی لره را در میدان توپخانه به دار زدند.

آنها سری هم به اصغر شرخر در بیمارستان سینا زدند که به شدت مجروح بود و در راه عبدالله خان به او اطلاع داد از رابطه اش با منیر و رقیه خبر دارد. برای رفع دلخوری به یک کافه زیرزمینی رفتند که «می» بزنند و به تصادف کشف کردند که صنف کفاش مخفیانه آنجا جلسه تشکیل داده و به اداره سیاسی شهربانی اطلاع دادند و عده ای را در آنجا دستگیر کردند آنها و شهربانی به یک قهوه خانه رفتند که با صاحب آن آشنا درآمدند و به آنگوشت و عرق دعوتشان کرد. معلوم شد که برادر پروین خانم خاله عصمت است که دزد به خانه اشان زده بود.

آنها به خانه رسیدند آقا باقر یواشکی به رقیه توصیه کرد و پولی هم به او داد که شب پیش عبدالله خان بخوابد. چون همسرش هم نیست و سحر نزد او بیاید. آن شب عبدالله خان داشت می خوابید که زن جوان به اتاق او رفت و فتیله گردسوز را پایین کشید و با او به تاخت و تاب رفت.

آقا باقر صبح که بیدار شد به کلی قرار شبانه با رقیه را از یاد برده بود و صبح عبدالله خان بساط سماور و جای را ترتیب داده بود و با رقیه با شوق و ذوق مشغول صرف صبحانه بودند که میرزا باقر سر رسید و رقیه تعریف شب گذرانی خود با عبدالله خان را کرد و فهمید که دوستش هم از این رابطه خبر دارد و او خیلی هم راضی است و خود او هم از رقیه خوشش آمده بود. آقا ضیاء، پدر زهرا که سرگرد فضل الله خان او را از اداره دارایی سمنان به اداره مالیه شهربانی منتقل کرده بود به آنجا آمد و سپس بتول خانم و منیره و زهرا هم رسیدند و مرد ها با عجله به شهربانی رفتند و سرگرد فضل الله خان به عبدالله خان و باقر معمارزاده مأموریت داد که همراه با یک اکیپ به شهریار بروند، چون سارقان همدست سابق نایب حسین کاشی در «قلعه حسن خان» سنگر گرفته و مأموران ژاندارمری آنجا را محاصره کرده اند ولی با این حال سارقان مسلح با زبردستی از دست مأموران شهربانی و ژاندارمری گریختند و اکیپ شهربانی به تهران بازگشت. منیره یواشکی آقا باقر را به پاشیر زیرزمین مانند آن طرف حیاط کشاند و به او اطلاع داد که یک ماهه حامله است و با این حال با او هم آغوشی کرد و میرزا باقر دوباره دچار کابوس گذشته شد و روح عزت معشوقه اش دوباره کبری زن سابق او را متهم به جادوگری می کرد.

-همین فردا!
خانم اقدس گفت:
-فردا که هنوز نرسیده...؟
-آخه ما خیلی عجله داریم!
در میان خنده و صرف ناهار قرار شد تقویم بیاورند و عقدکنان و عروسی در نزدیک ترین عید مذهبی باشد.
آقا عبدالله گفت:
-حالا ماه شوال و شهریور ماه در تقویم جدید شمسیه جدیده. تا دو ماه دیگر خبر از هیچ عید و تولدی هم نیست جز جمعه وسط شهریور که شب تولد حضرت معصومه اس، اول ذی القعدة سال هجری! یعنی ده دوازده روز دیگه

مرد باغیض و غضب ولی با خنده و از سر شوخی گفت:
-بدیش اینه که دسته گلای ما رو آب می بره و نصیب کسی نمیشه، گلاشو بو می کشه.
«منیره» فکر کرد: «نه مث این که مرد هنوز توسقط جنین او اصرار داره!»
-حالا این دفعه این دسته گل رو خودتون بگیرید و بذارید سر طاقچه اتون که از بوی گلاش حظ کنید!
گفتگوهای این طرف سفره و آن طرف سفره ادامه داشت که خانم اقدس پا درمیانی کرد:
-می خوایم امروز یه خورده راجع به

از توی حیاط آقا باقر را برای صرف ناهار صدامی کردند ولی او خیس عرق دچار کابوس های گذشته بود و باورش نمی شد که کبری زن سابقش و مادر و خاله اش هم با سحر و جادو زندگی او را زیر و رو کرده اند. بالاخره بلند شد و طرف اتاق نشیمن رفت:

-آقا باقر خودت نیستی! مگه کشتی های مال التجاره ات توی دریا غرق شده؟!
منیره خیال می کرد که از خبر آبستنی او توهم رفته و با طعنه گفت:
-از کجا معلوم که یکی دیگه دسته گل به آب نداده باشه!

یا بیشتر!
همه با هم گفتند: مبارکه! و دست زدند و لی لی کشیدند و همانجا قبل از ناهار هم امیرخان انگشتی نامزدی را به انگشت زهرا کرد. در حالی که پدرش آقا ضیاء مثل ابر بهاری از خوشحالی و کمی هم به یاد مادر زهرا که فوت شده بود، گریه کرد و پدر و دختر به جای عروس و نامزدش همدیگر را در آغوش هم فشردند و امیرخان هم سهم خودش را گذاشت برای بعد از ظهر که منیره به ترو فرزی یک اتاق دنج را برایشان آماده کرد که با خیال راحت تا غروب با هم گپ زدند و امیر عروس آینده اش را بابت

اندازه‌هایی که می‌پسندید: سینه و تن و بدن مناسب دید و اندازه گیری و دستمالی کرد و رفت. و بیشتر از همه از بوسه‌هایی لذت برد که زهرا در آن طی سال‌های ۱۴ تا ۱۹، ۲۰ سالگی در آن استاد شده بود که چطور آن روز لبان جوان را توی دو تالبان گوش‌تالودش جا دهد و بمکد و ببوسد انقدر که تازه داماد از فرط شهوت ممنوع! دل غشه بگیرد! تا بالاخره خواهرهایش به داد او رسیدند و به زور امیرخان را از اتاق بیرون کشیدند تا یک هفته و ده روز دیگر درست و حسابی به وصال عروس خوشگل و خوش تن و بدنش برسد، دخترگرچه بکارتش را از دست نداده بود ولی در معاشقه کاملاً با تجربه و در دقایقی کوتاه هر مردی را به اوج خواهندگی و بیتابی می‌کشاند. آقاضیاء نزد دخترش از دامادش تعریف می‌کرد و می‌گفت: «این از دعا‌های اون خدایبامرز معصومه خانم مادر زهراست که از اهواز تا سمنان و تهران، چنین داماد گلی نصیب او شده. مادر زهرا همه اش نگران دخترش بود که عاقبت به خیر بشه و الحمدالله که امروز به آرزوش رسید!»

منیره به شوخی گفت:

- آقاضیاء حالا دعا‌های خوشحالی‌ت رو بذار شب عروسی که کم نیاری! خانم اقدس با خنده زهرا را بغل کرد و بوسید و به او گفت:

- انشالله که یک زن خوب که لایق پدرت باشه و مادرت ام توی اون دنیا راضی باشه، واسه اون پیدا کنیم!

منیره با این که دلش نمی‌آمد و انگار خودش را زن عقدی و همیشگی آقا باقر می‌دانست، گفت:

- انشالله چندوقت نگذره که شیرینی آقاباقر رو هم بخوریم! دیگه داره پسرش سرلشگر میشه!

پسرکبری و باقر در دبیرستان نظام سال آخر را می‌گذراند و در اول مهرماه سردوشی می‌گرفت و به دانشگاه جنگ می‌رفت میرزا باقر با همه بی‌خیالی مراقب رفتار، کردار و نمره‌های پسرش و کمک به او بود و از طریق سرگرد فضل‌الله خان پرسجوی تحصیل و زندگی او می‌شد. خانم اقدس که دید میرزا باقر قیافه ناراضی دارد و نه و نوبی توی کار ازدواجش می‌آورد. بغل گوش او گفت:

- آقاباقر ادا درنیار! بایس کوتاه‌بیایی و به زنی همسن بتول خانوم زن آقا عبدالله برات بیگیریم!!

داماد با آقا عبدالله و آقا بامعمار زاده قرار گذاشت که فردا صبح به بازار و حجره او

بروند. بعد رو کرد به سرگرد فضل‌الله خان و گفت:

با رییس اشون آقای جلایری صحبت کنین که دو هفته ای دور این دو تا رو خط بکشه که به بساط عروسی ما برسند!

- چه خبرته، مگه می‌خوای با دختر آتورخان رشتی عروسی کنی و هف شبان و هف روز بز و بکوب داشته باشین؟!

با این که سرگرد فضل‌الله خان منزل داماد در باغ صبا را مناسب جشن و

پیچاند - و برایش از فاصله نزدیک و روبرو بوسه می‌فرستاد - لذت می‌برد، مردم کم داشت با خودش فکر می‌کرد که از خلیات زنانه و شوخ و بی‌پروایی منیره خوشش می‌آید و در او یک زن دلخواه خودش را می‌دید نه بچه‌سال و ناز نازی بود و نه ادای خانم بزرگ‌ها را درمی‌آورد و شوخ و شنگ و شاد بود.

این فرصت‌های طنازی و جلوه‌گری منیر در فرصت‌هایی مختلفی از چشم خواهرش اقدس هم نادیده نمی‌ماند که میان چارچوب دراتاق و پرده آن دورا

- راست میگی؟! در همین حال سر و کله خواهرش اقدس پیدا شد: - شماها هم توی این خونه شلوغ خوبه یه خُرده احتیاط کنید! اما وقتی بیشتر آدم‌های خانه که ناهار خوردند و توی چرت زدن بودند، منیر و باقر انگار جای دنج ساکت و بی‌سرخری پیدا کرده بودند این بار روی تشک و لحاف‌های روی کرسی زیرزمین (پاشیر) بدون ترس و واهمه به هم‌اغوشی پر حوصله و مشتاقانه‌ای که



دید که مرد، خواهرش را بغل زد و با اشتیاقی - که او خوب لذت آن را زمانی چشیده بود - به خود فشرد و لبانش را بوسید و پستان چپ او را در مشت‌های بزرگش فشرد و منیره با اخم خوشی گفت:

- اوا، چه معنی داره؟ مگه دیوونه شدی؟! اما اخم و خنده لوند او مرد را باز هم وادار می‌کرد که در کمین لحظات دیگری باشد، به یک جور «دلگی» هوس‌بازانه ای افتاده بود که زن را بغل بزند و آهسته نرمه‌گوش او را زیر دندان بگیرد و حرفی که هرگز و حتی به ندرت از او شنیده نشده بود حتی به زنش کبری و در

عنفوان جوانی هم نگفته بود، کنار گوش زن زمزمه کند: - منیره دوستت دارم! زن جوان از آن چه شنیده بود انگار دستپاچه شده بود و یا از آقا باقر توقع نداشت. جلوی او ایستاد و با شادی زل زد توی چشم‌های مرد:

برای هر دو تازگی دیگری داشت و برای دفعه‌های دیگر بود - ادامه دادند به طوری منیر این تصور را گستاخانه و بی‌پروا با مرد در میان گذاشت:

- اگه طلاق بگیرم، حاضری شوهر من بشی! آقاباقر یکهو جا خورد و یادش آمد امروز خیلی در روابطش با منیره زیاده روی کرده است. شاید به خاطر این که زن از او جنینی در شکم داشت که خواه‌ناخواه فرزند او بود گرچه به گناه! شوهر بی‌رگی آن هم با چنین زنی، چوب خودخواهی خود را می‌خورد که حتی هوس‌بازترین زن‌ها را هم من‌زجر و بیزار می‌کرد!

مانده بود که با تمایلی که زن از ته قلب می‌گفت و با تمام وجود او هم نشان می‌داد، چه جوابی بدهد که ناگهان بالای پله‌های پاشیر صداهایی شنید و منیر لای لحاف‌ها پنهان شد و مرد طرف پاشیر دوید و شیر آب را باز کرد و صدای پاهایی که تا وسط پله‌ها آمده بود قطع شد، کمی به سکوت گذشت و بعد با

عجله همان پله‌ها را برگشتند و آقا باقر به سرعت از پله‌ها بالا رفت و آنور حیاط عبدالله خان و رقیه را دید که به سرعت داخل راهرو می‌شوند!

لبخندی زد و با خودش گفت: «این حیوانی هم گرفتار این زنه شده...؟! بعد سری تکان داد و با خودش گفت: «بدنیش یه چندوقتی با رقیه باشه ولی اگه بتول خانم بذاره... مگه اونو صیغه کنه و مسافرتی رو بهانه‌کنه و اون رو هم یواشکی با خودش ببره...!»

منیره با احتیاط از پاشیر بیرون آمده بود و او هم به بهانه‌ای سر و صورتش را آب زده بود و بدون این که به همه آن ساعت‌ها پیش که با آقا باقر داشت، واهمه‌ای بکند، انگار نه انگار طرف‌اتاق‌ها رفت اما بفهمی نفهمی انگار متوجه بتول خانم و اقدس شده بود که از لای پرده‌های اتاق حیاط را می‌پایند که روی آنها به جریان «پاشیر» بویی برده بودند و شک و رشان داشته بود. اقدس که حکایت دلبستگی خواهرش را می‌دانست ولی بتول خانم فقط نگران غیبت چند دقیقه‌ای شوهرش شده بود ولی ابداً شکی به منیر نمی‌برد.

در این فاصله قرار عقد و عروسی را سرگرد فضل‌الله خان و امیرخان و عموی داماد گذاشتند. امیر همچنان اصرار داشت هم عقد و هم جشن عروسی در منزل پدری باشد و سرگرد شوهر اقدس که آن دفعه، باقر جشن عروسی خوبی برای آنها به راه انداخته بود گفت:

- این دفعه بایس سنگ تموم واسه برادر زن ما بذارای...؟! بعد نک سبیل او گرفت و مالش داد:

- توی عالم لوطی‌گری لنگه نداری! - خدا از بزرگی کم ات نکنه، منم دلم می‌خواد منو جای مادرش - که نه با هم تفاوت سنی زیاد نداریم - جای خواهر بزرگ ترش بگیره!

منیره هم آمد و داخل صحبت شد: - منم خواهر دامادم و دلم می‌خواد زهرا از هر جهت اونو خوشبخت کنه! دست انداخت و برادرش را توی جمع خودشان کشید:

- بایس توام قول بدی شوهر خوبی واسه زهرا باشی، دختری که ما واست پیدا کردیم لنگه نداره و همه چیزش تمومه...!

زهرا مرتب رنگ به رنگ می‌شد و قربان صدقه آنها می‌رفت و زیر چشمی، نگاهی به شوهر آینده‌اش بود که انگار دختر ندیده‌ها، محو جمال زیبا و جذاب و بانمک این دختر اهوازی شده

ورق بنزید

بود. سرگرد فضل الله دست داماد و آقا باقر و عبدالله خان و عموی اقدس را گرفت و به گوشه ای کشید و گفت:
- حالا بریم سر مهمونا ... این دفعه الحمدالله گرفتاری دو تا جشن نداریم.

بعد رو کرد به امیرخان و گفت:

- بازاری ها که گرفتاری مجلس عروسی زن و مرد با هم که ندارن؟
او غش غش خندید:
- از اولش هم نداشتند که یا چشم چرانی می کنن یا از میون زنا صیغه نشون می کنن! حالا که دیگه جرأت این اداها رو ندارن!

آقا باقر گفت:

- مادر خرج عبدالله خان باشه، چون من حساب و کتاب سرم نمیشه. سیاق بلدم و خط ربط حساب امروزی رو ندارم، هر جور ولخرجی ام بکنم، اون حرفی نمیزنه...!

امیرخان بازوی او را گرفت:

- یادت باشه مطرب و ساز زن یادت نره. دو دسته باشند. حتماً بایس یه دسته بالای حیاط و یه دسته پایین حیاط بالاخره توی عروسی زن و مرد باهمند ولی حتماً دیگه بغل دست هم که نمی شینند...

بعد رو کرد به خواهرش اقدس:

- نینیم هیچ کدوم از همسایه هامون از روی پشت بوم عروسی رو تموشاکنن، همه همسایه کوچه و دیوار به دیوار ما رو، کارت دعوت براشون بفرستید. بچه هاشون رو هم بیارن!

آقا عبدالله خندید و گفت:

- امیرخان مگه می خواین خرجی بدین یا پولی نذریه؟!

- هرچی باشه میرسه به روح پدری که این همه ثروت واسه ما گذاشته و میرسه به روحش و اون دنیا دعامون می کنه!

سرلشگر فضل الله خان گفت:

- مٹ این که برای همچین عروسی شلوغی بایس کلی آژان و مأمور خبر کنیم.

امیرخان گفت:

- خوب بایس نظمی داشته باشه، ولی کمک خرج اونارو هم حساب کنید...
میرزا باقر از ته دل خندید:

- این عروسی چی میشه... خدا هم به من قوت بده که از پس اش بریام و هم به امیرخان که از پس خرجش بریاد...

همه خندیدند، و آقا عبدالله گفت:

- آقا باقر مٹ این حرفت رو عوض کردی یا... واسه قوت دل اون شبه...

عروسی امیرخان پسر تاجر معتبر بازار تهران حاج علیرضا واقعاً شاهانه بود از

همه حیث بابت میوه و شیرینی، چای و شربت، چراغانی و دو دسته مطرب و بزن و بکوب و رقاصه های جورا جور ایرانی و عربی و قفقازی. میرزا باقر از هیچی فروگذار نکرده بود. و با همه شلوغی همان زن ها و دخترهایی که معمولاً از روی پشت بام، عروسی را روی سرشان می گذاشتند، ساکت و آرام و خیلی رعایت می کردند... شام به قدری بود که امیرخان گفت توی «قابلمه روحی» بریزند و به عده ای که جلوی در خانه جمع شده بودند، بدهند و مرکبی از اتومبیل هایی که تازه به تهران رسیده بود، همراه با درشکه های شیک و پیک و عده ای اسب سوار از مهمانان و یا اعضای عالی رتبه شهربانی و سایر مقامات از خیابان باب همایون و فردوسی و شاهرضا و پیچ شمیران به طرف جاده قدیم شمیران و باغ صبا روانه شدند و تا عموی داماد همراه با پدر عروس آن دو را در خانه مجلل امیرخان دست به دست هم دادند. همه مهمان ها که رفتند تازه یک اتاق پر از زن مانده بود که هره و کره داشتند و اقدس هم دلواپس «دستمالی» بود که بیش از همه عمه اش سفارش آن را کرده بود...

برای فردا صبح هم میرزا باقر تهیه مفصلی برای صبحانه از انواع لبنیات و میوه ها دیده بود و با این که عروس و داماد ساعت ها را به بیخوابی و کامجویی شب را تا صبح گذرانده بودند و باز هم می خواستند، تنگ دل هم بخوابند ولی زن ها انقدر بزن و بکوب کردند که هر دوی آنها لباس پوشیدند و در جمع آنان شرکت کردند و برای ناهار هم عده دیگری رسیدند که روز جمعه و تعطیل بود و روز پاتختی!

سرگرد فضل الله خان که آخر شب تنهایی به خانه اشان رفته بود ولی پیش از ظهر برگشت. او صبح زود روز جمعه به دفتر ریاست کل شهربانی فراخوانده شده بود:

رضا شاه دستور داده بود که درخواست کشورهای متفق علیه آلمان نازی برای الحاق به دایره اتحاد آنان پذیرفته نشود و وزارت خارجه بار دیگر اعلامیه بیطرفی ایران - با جنگی که در اروپا و بخشی از خاور دور با پیشروی آلمان و ژاپن آغاز شده بود - صادر کرد و چرجیل گفته بود «هرگونه بیطرفی در این جنگی که بشریت را تهدید می کند همکاری با متجاوزان است» و از آمریکا نیز خواسته بود که به طور فعال در این جنگ شرکت کند چون سقوط اروپا و بخش مهمی از آسیا که مستعمرات

کشورهای اروپایی هم بود و مهم تر از همه شبه قاره هند، منجر به نابودی بشریت می شد؟! دولت ایران بدون این که بهانه ای به دست کشورهای مورد تجاوز آلمان قرار دهد، هرگونه همکاری غیرنظامی با آنها را پذیرفته بود. رییس شهربانی کل کشور به نقل از رضا شاه گفته بود: متفقین به سرکردگی انگلیس به دنبال بهانه اند که به ایران قشون بکشند. آنها نه جنگ با ایران که هدفشان برکناری از سلطنت و انقراض سلسله پهلوی است و دیر یازود بهانه های دیگری می تراشند! با این حال دستور داد بدون نمایش ارتش و شهربانی و ژاندارمری با همکاری یک ستاد آمادگی از دهات تا شهرهای بزرگ و مرزهای کشور را به اجرا بگذارند و فعلاً تا یک هفته تمام مرخصی های پرسنل ارگان های امنیتی، نظامی و شهربانی لغو شود افراد مسلح مورد اطمینان به طور غیر محسوس در بانک ها، بازار چند وزارتخانه و همینطور پل ها و جاده های منجر به مرزهای کشور بخصوص در قسمت عراق و غرب کشور مستقر شوند علاوه بر آن که نیروی دریایی بایستی به طور کامل آماده هرگونه حمله ای باشد و متقابلاً بدون دریافت هرگونه فرمان ویژه ای در صورتی که مورد حمله قرار گرفت اقدام به دفاع از مرزهای آبی کشور بکند.

بدین ترتیب خود سرگرد فضل الله خان طبق امریه ستاد ارتش از تهران به مدت یک هفته از تهران به منطقه ای (که گفته نشده در ایران) منتقل می شود و از عبدالله خان و باقر معمارزاده خواست هرچه زودتر به شهربانی بروند و از رئیس تأمینات یا فرمانده عملیات آمادگی مأموریت مخفی خود را، برای حراست قسمتی از شهر دریافت کنند.

سرگرد پس از دیدار کوتاهی با عروس و داماد و خدا حافظی با بستگان و نزدیکان و بوسیدن زن و بچه فوراً حرکت کرد و عبدالله خان و آقا باقر را هم با خود برد که سر راه در شهربانی کل کشور پیاده کنند...

به زودی روز پاتختی به یک روضه خوانی مبدل شد و زن ها خبرهایی که می شنیدند یک کلاغ و چهل کلاغ می کردند و برای هم بازگو می کردند. به زودی چند نفر خبرهایی را که از رادیویی بی سی شنیده بودند (که به شدت شاه ایران را به حمایت از آلمانی ها مورد حمله و ناسزا قرار می داد) به گوش ها رساند و دهان به دهان می گشت که «پهلوی رفتنی است»!

اما شهر آرام بود. بخصوص مأموران از هرگونه قحطی مصنوعی و ازدحام جلوی دکان های نانوايي، خوار و بار فروشی و قصابی جلوگیری می کردند. از طرف شهرداری ترازوهایی در اختیار کسبه گذاشته شده بود که شاگردان آنها نیز دست به کار شوند و مردم را زودتر راه بیندازند. ضمن این که مشتریان خود را برحسب شناسایی قبلی، جنس در اختیارشان بگذارند از فروش برنج و روغن و حبوبات اضافی بیش از مصرف چند روز به مشتریان خودداری شود. به همین ترتیب نانوائی ها به مشتریان آشنای همان محله نان بدهند.

از طرفی مردم از قحطی بزرگی که فقط چهارده، پانزده سالی از آن می گذشت و با انقراض قاجاریه و پادشاهی رضا شاه دیگر قحطی و کمبودی در هیچ کجا به چشم نخورده بود، هنوز می ترسیدند و بعید نبود که انگلیسی ها قحطی مصنوعی راه بیندازند. همچنان که احتمال حمله دوباره تفنگچی های محلی و ایلات و عشایر خلع سلاح شده هم می رفت و طی فرمانی فردای آن روز دوباره تیمسار امیراحمدی مأمور غرب کشور شد ولی در خبرها اعلام کردند که برای «سرکشی و شکایات اهالی» ولی به قصد اصلی کنترل عشایر بود.

از طرفی در شهرها جلسات دوره ای بعضی تحصیل کرده ها، وکلای مجلس و کارمندان بدون اعلان قبلی ممنوع شد و مشتریان بانک ها زیر نظر مأموران مخفی آگاهی کارهای بانکی خود را انجام می دادند و دست بر قضا مأموریت آقا باقر بانک بازار بود که فاصله ای چندان با خانه حاج علیرضا نداشت و او ناهارها به منزل می آمد و برمی گشت ضمن این که به سفارش خانم اقدس و شوهرش و امیرخان کار برگذاری دید و بازدیدهای بعد از عروسی را هم دنبال می کرد. منیره هم مرتب به عروس تازه قوت قلب می داد که فقط به خانه هایی که افرادشان ارتششی و یا در شهربانی بودند چنین دستوری داده شده است!

دولت نگذاشته بود که مردم از قضایای آمادگی نظامی خبردار شوند هرچند که گفتارها و خبرهای سیاسی بخش فارسی رادیوهای بی بی سی و رادیو برلن به گوش مردم می رسید و در بعضی قهوه خانه ها مردم سر ساعت بخصوصی به رادیو گوش داشتند و پس از پایان برنامه نیز آنها برای خودشان خبرها را حلاجی می کردند و بیشتر

حرف و سخن این بود که: «پهلوی بایس با قشون هیتلر همراه بشه و به هندوستان حمله کنند و در شلوغ پلوغی جنگ ۱۷ شهر قفقاز را هم از روس ها پس بگیرند!!» هنوز یک هفته از مراسم عروسی نگذشته بود که حاج عموبه برادرزاده و عروس نق می زد و سفارش که: «زیارت مشهدشان و پاپوس امام هشتم دیر شده و حضرت آنها را می طلبد و بایس نگذارند که از یک هفته عقب تریفته که حضرت دیگه اونها را نمی طلبد!» عروس و داماد با عجله خودشان را آماده می کردند. برای این که تنها نباشند. رقیه و مادرشان و عمه خانم با آنها همراه شدند و با زرنگی آقا باقر «عبدالله خان» هم به عنوان «مأموریت اداری و حفاظت» به مسافران امام رضا اضافه شد و بتول خانم همسرش هم که به اینجور مأموریت های چند وقته عادت داشت بویی نبرد و به روی خودش نیامورد که یک زن بیوه جوان و اهل صیغه نیز با مسافران امام رضا همراه است.

آقا باقر یک شب عبدالله خان را به عرق خوری کشاند و نقشه اش را از سیر تا پیاژ برای او گفت که: چطور با حقه بازی و سفارش سرگرد فضل الله خان و اقدس خانم، رقیه و مادرش را هم جزو مسافران مشهد قرار داده و به او سفارش می کرد که نرسیده رقیه را به جوار حرم ببرد و در یکی از مسافرخانه ها چند روزه صیغه کند و با او خوش باشد و لازم نیست که عروس و داماد و دیگران هم بفهمند. مادر رقیه هم از حضرت شفامی خواهد صبح او را ببر کنار ضریح پک و پهن اش کن و شب ببرش مسافرخانه.

عبدالله خان کمی نه و نوبی آورد ولی توی دلش قند آب می کردند که یک هفته دلی از عزا درمی آورد. آقا باقر جریان را به رقیه هم گفته بود که جریان را چطور جفت و جور کرده است.

هنگام حرکت آقا عبدالله زرنگی کرده بود و ته اتوبوس سیمی را به خودش و رقیه اختصاص داده بود اولین صلوات به دومی و سومی نکشیده بود که عبدالله خان آهسته کنار گوش زن جوان گفت:

- یک هفته ای صیغه ام میشی؟ به مدت المعلوم و مبلغ المعلوم!

او چنگ انداخت توی لای پای عبدالله خان و گفت:

- مبلغ المعلوم لازم نکرده؟!

ادامه دارد ...



● ماچ بعد از جماع!

بی لطف و بی مزه ترین بوسه ها.

● ماچ؟ دلال جماع!

نظری در تأثیر بوسه که خلل در ارکان خودداری طرف دلخواه افکنده، چندان که بدان رضای داد شک وصال به یقین می رسیده.

● ماچ سر سیری!

بوسه ای دور از محبت و اشتیاق، ماچ زورکی، نظریه کسی که از سر بی رغبتی کار بکند.

● مادر شوهر! من او دم تو در شو!

حرف و فکر عروس در جهت مادر شوهر که با آمدنش او باید بیرون رفته، جای خود به عروس بدهد. مشابه: بذار خودم رو جا کنم / انوخ (او نوقت) ببین چه انکم /.

● مادر شوورِ تُقُلّی، هر شب می کنه چُغُلّی! اون روز که منو دیدی، گّه خور دی پسندیدی!

حرف عروس در دق دلی از مادر شوهر، هنگامی که مادر شوهر از او عیب و ایراد گرفته باشد.

● مادر فولاد زره!

وصف زن چاق پیر مهیب. نام مادر یکی از رزم آوران شاهنامه که دلیری مردان داشته، که به زن زشت هیولا، یا هیکلمند دریده نسبت داده می شد.

● ماده مولا (کنیز)!

آب زیرکاه، مودی، کم زبان و کسی که ظاهر آرام و باطن شریر غیر قابل اعتماد داشته باشد.

● ما را از این مدرسه

بیرون می رویم!

اخراج شده و خفت دیده ای که وضع خود محترمانه توجیه بکند. طلبه ای را که از مدرسه رانده بودند یکی رسیده، پرسید بیرون رفت کردند؟! جواب داد: خیر، ما را...

● مار، تا راست نشه

توسو لاخ نمیره!

تمثیل، در پسندیدگی و فایده ی راستی و درستی و عدم توفیق در مخالف آن بودن.

● مار جعفری، یا مثل مار جعفری!

فرد پر آزار، خطرناک.

● مارگزیده از ریسمان سیاه و

سفید می ترسه!

تجربه دیده بدگمان می شود.

● ما زیاران چشم یاری داشتیم

خود غلط بود آنچه می پنداشتیم!

گله از دوست جفاکار، از دوستی که به او امید خیر بسته شده، خلاف آن از او به ظهور رسیده

باشد.

● مال بد بیخ ریش صاحبش!

تکلیف، به پس فرستادن مال و متاع و هر چیز خراب، حتی عروس عیناک غیر قابل پسند نزد فروشنده و پدرو مادر.

● مالتو سفت بیگیر

همسایه تو دزد نکن!

دستور حفاظت و مواظبت. محفوظ بودن مال که ناگزیر جلوگیری از دید و دسترس می نماید و طبعاً کسی به او طمع نکرده، شک و یقین نیز به وجود نمی آید، و در غیر آن، این صاحب مال بی احتیاط است که برنده را تشویق به ربودن نموده، دزد ساز شده است.

● مال خودمه، وزمین خدا،

نه شا می خواد نه کد خدا!

حرف زنانی که مورد ایراد هرزگی و صیغه روی قرار می گرفتند. از حق اختیار به نفس، به تظلم تخریبی که در متصرفی نگارنده شده بود به کمیسری (کلانتری) رفته بودم که دو مرد را که یکی میانه سال و دیگری جوان و در حال فعل و انفعال دستگیر شده بودند آوردند و در بازجویی مرد میانه سال که مفعول بود گفت مال خودم بوده به کسی مربوط نمی باشد، و صاحب منصب کمیسری با باتوم به جانش افتاده، گفت من هم میل خودم بوده، اختیارش را دارم!

● مال زن مال خودش سرکوفتش

مال مرد!

نظیر مال زن مثل فلان خر می باشد که از پیشانی مرد آویزان بکنند.

● مال زن مژ زخم پیشونی

میمونه!

نظریه بدنامی و انگشت نما شدن، در دخالت و تصرف مال زن.

● مال زن مثل چیز خر میمونه که از پیشونی مرد آویزون بشه!

در توضیح بالا.

● مال مرد و مو باید با مردوم خورد!

نظر مفت بران، سارقان که تصرف مال به مفت و به سرقت و جبر به دست آورده بدون ریخت و پاش و به این و آن دادن غیر ممکن می باشد.

● مال همه ماله مال ما جمع المال!

شکایت بی توقعی که در معرض توقع دیگران قرار گرفته باشد.

● ماما که دوتا شد

سر بچه کج در مییاد!

دروقتی که کاری را دو نفر دخالت بکنند، به این نظر که خراب می شود.

● ماه رمضان بیاد

زولبیای سیری بخوریم!

نظریه دلچسپی غذایی که همه را باشد، نظیر: عید بیاد پلو بخوریم. حرف مظفرالدین شاه در این مفهوم که زولبیای غیر ماه رمضان از آن که دیگران به آن دسترسی ندارند به دلمان نمی چسبد.

● ماهی روهر وقت

از آب بگیری تازه س!

کار را هر زمان شروع کنی چنان است که از پیش از آن شروع کرده ای. به کسی که تأخیر را بهانه ی تنبلی قرار بدهد.

● کاکامبارک خیلی خوشگل بود

آبله ام در آورد!

عیبی که از معیوب، یا عمل زشتی که از بدنام به ظهور برسد.

● مژ آب اماله، هی میره برمیگرده!

نظریه طلبکار جسور و هر که مثل آن.

● مژ گدا دست بگیر داره!

به کسی که دست بده نداشته باشد.

● مژ آینه دق میمونه!

به بداخلاق، بداخم، تلخ و عبوس. آینه هایی بود که شکل افراد را پهن، یا باریک یا کوتاه یا بلند نشان می داد و برای نمایش می آوردند.

● مژ امامزاده جل بند!

به کسی که ملبوس زیاده روی هم، یا رنگارنگ زنده پوشیده باشد.

● مژ این که ارث پدر شو سپرده!

به ارباب توقع سمج.

● مژ این که از چس خرید،

از گوز آزاد کرده!

نظریه کسی که با بی اعتنائی برخورد بکند.



چهره‌های آشنا:



پرش از سکوی انقلاب ۵۷؟!

چند سالی است که محسن مخملباف کارگردان سابقاً انقلابی پنجاه و هفتی و همیشه جنجالی سینمای فعلاً موجود ایران در خارج از ایران حضوری چشمگیر دارد و هر چند که مثل سابق فیلم نمی‌سازد اما هر چند وقت یک بار با اظهار نظر یا تصمیم‌های جنجالی سرو صدا به پا می‌کند. جدا از این مسائل به دلیل سابقه و جوایزی که در گذشته گرفته است هر چند وقت یک بار از او برای حضور در هیأت داوران یک جشنواره دعوت می‌کنند، آخرین آن هم جشنواره «فیلمکس» توکیو است که مخملباف به عنوان رئیس هیأت داوران آن انتخاب شده است، این جشنواره از ۲۳ نوامبر تا اول دسامبر در شهر توکیو ژاپن برگزار شد و خود محسن مخملباف هم با یک فیلم مستند به نام «لبخند بی پایان» در بخش برنامه ویژه آن حضور داشت.



خداحافظی بازیکن با اخلاق

مسابقه فوتبال میان پیشکسوتان پرسپولیس و آث میلان ایتالیا از اتفاقات نادر در فوتبال ایران بود که با استقبال هواداران فوتبال روبرو شد، علاوه بر این که با حواشی گوناگونی هم همراه بود. مهم تر از همه این بازی به افتخار خداحافظی «مهدی مهدوی کیا» بازیکن سابق تیم ملی و باشگاه پرسپولیس انجام شد و برخلاف اکثر مراسم بزرگداشت در ایران به نحو شایسته، به طوری که درخور مهدوی کیا بود انجام شد و برخلاف بازی فینال جام حذفی که به شکل تلخی برای مهدوی کیا تمام شد این خداحافظی با حضور ستارگان سال‌های دور پرسپولیس و انبوه طرفداران پرسپولیس یک خاطره شیرین و به یاد ماندنی برای مهدوی کیا، این بازیکن با اخلاق و ارزشمند رقم زد. لازم به یادآوری است که از سوی باشگاه «هامبورگ» هم پیش از این مهدوی کیا به عنوان یکی از یازده بازیکن قرن هامبورگ انتخاب شده بود.

یک هنرمند متفاوت با واکنش‌های متفاوت



چهره‌های «سگ‌های زرد» در گورستان بهشت زهرا

چندی پیش خبر کشته شدن گروه موسیقی راک «سگ‌های زرد» در نیویورک که در همین صفحه هم به آن پرداخته بودیم بسیار سرو صدا کرد، در پی آن «محمد سریر» آهنگساز، پیشکسوت و مسئول خانه موسیقی اعلام کرد که شرایطی فراهم شد که پیکر این هنرمندان جوان در قطعه هنرمندان «بهشت زهرا» دفن شود. در این میان یک سری از نمایندگان مجلس و به اصطلاح هنرمندان داخل ایران به این مسئله اعتراض کردند که چرا این افراد را در قطعه هنرمندان دفن کرده اند و دلیل آنها هم این بود که این جوانان موسیقی به قول معروف زیرزمینی و راک اجرا کرده اند. البته محمد سریر جواب این افراد را داده است و صد البته که این کار او جای تقدیر دارد و از طرفی جدا از نمایندگان مغرض و حزب اللهی مجلس، مخالفت بعضی از هنرمندان تعجب برانگیز است که انسان تعجب می‌کند که بعضی اشخاص تا چه حد می‌توانند «بی پرستی» یا قول معروف «عقده ای» باشند!



«فاطمه معتمد آریا» از معدود بازیگران متعدد سینمای ایران است که علاوه بر این که هنر پیشه توانایی است و تا کنون در نقش‌های متفاوتی ظاهر شده و موفق بوده و در واقع بخشی از خاطرات سینمایی مردم ماست، از نظر فعالیت‌های اجتماعی و تا حدی سیاسی هم همیشه فعال و پیش قدم بوده است و این خود موجب شده بود که سال‌ها در تلویزیون ایران ممنوع تصویر شود، حتی اخیراً هم یکی از برنامه‌های صدا و سیمای ایران از او برای حضور دعوت کرده بودند که این بار او بود که این دعوت را رد کرد. در نهایت در برنامه ۹۰ که متعلق به «عادل فردوسی پور» است حاضر به مصاحبه شد و فردوسی پور هم آن را پخش کرد که خود فردوسی پور هم تنها کسی است که در صدا و سیمای فرمایشی جرأت کارهای خارج از عرف را دارد.



هنرمندی که به حرف آمد!

آشنایی هنرمندان ایرانی با زبان و فرهنگ غربی در این سال ها باعث شده است که در جشنواره های گوناگون هنری نسبت به دهه های گذشته حضور پررنگ تری داشته باشند و حتی گاهی اوقات فستیوال هایی مخصوص ایران هم برگزار شود. «بهمن فرسی» منتقد و نمایشنامه نویس و نویسنده مطرح ایرانی هم به مناسبت برگزاری فستیوال تأثر ایرانی در شهر «کلن» آلمان به همراه سایر هنرمندان درباره تأثر در ایران بارسانه هامصاحبه کرده است که مثل همیشه جالب و تازه بوده است از جمله این که گفته است: «... من هنرپیشه ای می بینم که سابقه مثلاً ۲۵ یا ۳۰ ساله روی صحنه دارد، اما هنوز با صدای خودش نمی داند چه کار باید بکند... ایرانی ها پرکار شده اند، ولی آسان پسند هم شده اند به خصوص در داخل...».

بهمن فرسی سال هاست که در خارج از کشور حضور دارد باید دید این اظهارات چه واکنش هایی از اهالی تأثر در داخل ایران را برمی انگیزد.



اهمیت موزیک فولکلوریک ایران

«کورش یغمایی» خواننده معروفی که شهرت فراوانی در خواندن آهنگ های راک دارد در مورد موسیقی فولکلوریک ایران اظهار نظر جالبی کرده است. او درباره اهمیت موسیقی فولکلور ایرانی می گوید: «اگر موزیک فولکلور ما، خدای ناکرده تا همین اندازه بسیار کم که از آن یافته ایم نبود، نه موزیک سنتی داشتیم و نه هیچ موزیک دیگر». این سطح از توجه و اهمیت قائل شدن به هنر بومی آن هم توسط خواننده ای که اجراهایش به سبک غربی است بایستی مورد توجه هنرمندان جوانی قرار گیرد که بدون مطالعه کافی و آگاهی لازم، موسیقی غربی را تقلید می کنند و هیچ اطلاعی از هیچ نوع موسیقی ایرانی ندارند. این مهم که اجرای موسیقی غربی هیچ دلیل نمی شود که لزوم آگاهی از سایر فرم های موسیقی زیر سؤال برود.

«پیروز» و عجب حالی داره!



اواسط دهه هفتاد و اوایل دهه هشتاد زمانی بود که «پیروز» خواننده جوان آن سال های موسیقی چه همراه با گروه «بلک کتز» چه به تنهایی با آهنگ هایی که می خواند جای خود را میان جوانان باز کرد، تا حدی که پسران جوانی که در ایران حتی شباهتی به پیروز داشتند حسابی مورد اشاره بودند بخصوص میان دخترها. اکنون بعد از مدت ها کم کاری پیروز دوباره فعال شده و ترانه های جدیدش را در رسانه های مختلف عرضه می کند. جدیدترین آهنگ پیروز که به همراه موزیک ویدیو پخش شده است «عجب حالی داره» نام دارد، که یک کار شاد و ریتمیک است، موسیقی این کار بسیار مدرن و نزدیک به موسیقی روز دنیا می باشد که نقطه قوت آن هم محسوب می شود. اما ترانه این آهنگ با فضای مدرن موزیک آن کمی بیگانه است.

مربی خوب، مربی بد!؟

در فوتبال ایران کم دعوا و مراقبه داریم که این بار «اصغر شرفی» مربی و بازیکن اسبق تیم ملی فوتبال و باشگاه پاس هم به سیم آخرزد و حسابی از خجالت «محمد مایلی کهن» مربی سابق تیم ملی و مربی ناموفق این سال های فوتبال ایران درآمده مایلی کهن که این سال ها کار دیگری جز دعوا کردن با این و آن نداشته است گویا به اصغر شرفی طعنه زده است و اصغر آقا هم جواب او را داده است تا بداند گول ریش و پاچه خواری های مایلی کهن را نمی خورد! این هم قسمتی از اظهارات اصغر شرفی: «... سؤال من این است آیا مایلی کهن بدون صبحانه خوردن با رئیس جمهور و دم کسی را دیدن و تظاهر به دینداری تیم می گیرد؟... با این تظاهر به مسلمانی یاد روزی افتادم که شما از فنس باشگاه بالا می رفتی تا تماشاچی را ادب کنی، چطور ادعای اخلاق می کنی؟...»



یک تک خال دیگر «آصف»!

چندین خواننده در بخش آهنگ های شاد معروفیتی خاص دارند اما در میان آنان «فرامرز آصف» از همان اولین آهنگ های شادی که اجرا می کرد به سبک و سیاق خاص خود متکی بود و متفاوت تر از بقیه علاقمندان به موسیقی پاپ شاد را غافل گیر می کرد. جدیدترین آهنگ او هم که «دی جی» نام دارد، مانند آهنگ های گذشته او مثل «حاجی...» با صداهای مختلف و موسیقی شاد و جالب، توجه علاقمندان و جوانان را به خود جلب کرده است. ملودی و کلام این آهنگ کار خود «آصف» است و تنظیم موسیقی هم توسط «پوریا نیاکان» انجام شده است و در بخش خوانندگی «رویا کمالی» و «طناز فتحی» هم در کنار آصف قرار گرفته اند.



Ferdosi Emrooz

WEEKLY PUBLICATION

Issue: 184

Date: December 4, 2013

Subscription Rate:

USA: \$225 per year (52 issue)
Canada: \$275 per year (52 issue)
Europ: \$365 per year (52 issue)

Publisher: Assal Pahlevan

Editorial, Advertising &

Subscription Office

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Periodicals Postage at Van Nuys, CA
and additional mailing offices

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Post Master: send address change to the

Ferdosi Emrooz

17915 Ventura Blvd, #224

Encino, CA 91316

Tel: (818)-578-5477

Fax: (818)-578-5678

Email: ferdosiemrooz@gmail.com

Website: www.ferdosiemrooz.com

Coming Soon	Pars International Market Portland, OR (503) 350-2300
Coming Soon	Rose Market Los Angeles, CA (310) 826-8888

هفته نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید

«فردوسی امروز» در راستای آزادی و دموکراسی با همکاری

نویسندگان ارزشمند و اندیشمندان آزادیخواه

Name:
نام
Last name:
نام خانوادگی
Address:
آدرس پستی
Country:
کشور
Telephone:
تلفن

هفته نامه فردوسی امروز

سردبیر: عباس پهلوان
مدیر مسئول: عسل پهلوان
تدارکات: رضا پهلوان
گرافیک: آرتور آزاریان
عکاس: فریدون میرفخرانی
تایپ: حمیرا شمسیان
امور بازرگانی: ونوس

facebook

Ferdosi Emrooz

مراکز فروش مجله «فردوسی امروز»

Orchard Market Towson, MD (410) 339-7700	Tochal Market Los Angeles, CA (310) 441-1041	Westwood Music Los Angeles, CA (310) 473-4980	Rose Inter. Market Mountain View, CA (650) 960-1900
Damascus Market Hollywood, FL (954) 962-4545	Farhangsar London London UK (44-20) 845-55550	Ketab Corporation Los Angeles, CA 90024 (310) 477-7477	Time Co. (Sepide) Paris France (33-45) 781324
Caspian market Ellicott City, MD (410) 313-8072	Q Market Van Nuys, CA 818-345-4251	Kolbeh Ketab Los Angeles, CA (310) 446-6151	Star Market Los Angeles, CA (310) 820-6064
Tehran Market Los Angeles, CA (310) 393-6719	ARA Grocery Glendale, CA (818) 241-2390	Selin Food Bazaar Glendale, CA (818) 956-1021	Crown Valley Market Mission Viejo, CA (949) 340-1010
Bazar Tajrish Walnut Creek, CA (925) 932-8404	Woodland Hills Market Woodland Hills, CA (818) 999-3003	Etmnan Dry Foods San Jose, CA 408- 226- 5992	Super Irvine Irvine, CA (949) 552-8844
Glatt Kosher Market Los Angeles, CA (310) 473-4435	Pirooz Market San Matro, CA (650) 574-0102	Jordan Market Laguna Hills, CA (949) 770-3111	Shayan Market Richmond Hill, ON CANADA

برای تهیه کتاب مورد علاقه‌تان با دفتر هفته نامه «فردوسی امروز» تماس حاصل نمایید!

برای تهیه کتابها
با دفتر هفته نامه
«فردوسی امروز»
تماس حاصل نمائید
تا به صورت پست
ارسال گردد!

از باغبانان کتابخانه
با تخفیف ویژه

- گام به گام با دنیای ورزش
- طالع بینی خورشیدی
- فراموشخانه / فراماسونری در ایران
- آخرین تلاش ها در آخرین روزها
- تاریخ ۱۰۰۰۰ ساله چهار جلد
- کتاب های دکتر نوری زاده
- مأموریت در ایران جلد مرغوب
- من کیستم
- (زندگی نامه دکتر علیرضا نوری زاده)
- تاریخ شیرو خورشید
- شاهد سقوط های سه گانه
- و ...

کتابخانه فردوسی امروز

اسامی بخشی از کتاب هایی که در دفتر
هفته نامه «فردوسی امروز» موجود است

با تخفیف ویژه

- | | |
|-----------------------|---------------------------|
| ● فرهنگ نام های ایران | ● رنسانس در ایران |
| ● پیام خوب گل ها | ● ظهور و سقوط سلسله پهلوی |
| ● دامنی از گل | ● ایام انزوا |
| ● یادداشت های علم | ● آشپزی جدید |
| ● خاطرات دکتر مصدق | ● کورش کبیر |
| ● آریو برزن | ● مأموریت مخفی در ایران |
| ● سفرنامه رضا شاه | ● سید ضیا |
| ● از خون دل نوشتم | ● غرور و سقوط |
| ● ظهور و سقوط پهلوی | ● مأموریت در ایران |
| ● پاسخ به تاریخ | ● عطر مردگان |
| ● غریبانه | ● خاطرات و تاملات مصدق |
| ● تاریخ کامل ایران | ● ماجرای فرار قره باغی |

Tel: (818)-578-5477

WWW.
FERDOSIEMROOZ
.COM

هفته نامه

فردوسی امروز

هم اکنون می‌توانید از طریق وب سایت
هفته‌نامه «فردوسی امروز» را مشترک شوید!

Ferdosiemrooz@gmail.com

Tell: 818-578-5477